

صفت آنکه پوست بلیل زرد در دم شب در یک پیاپی آن بخوره بخند صحت نمود تیر خشت پانزدهم  
 و در آن حل کرده بیاشاند ملاهی بر گاه بعد از تنقیه اش را آن آبی باشد ملا نمایند نافعست صندل سرخ  
 صندل سفید باب کشیزه تازه سوده بر سر ملا نمایند پاشویه که در وقت بجهان شدت الم مفیدتر بگردد  
 کل نفع کل خلط سفید اگر در غلبه قلب لکلی الکک جو شانه پامارا از زانو تا بدم بشویند و یک مالند و باید  
 که از بالا بنزیری مالید و کشند و در بر صدام شدید بلکه برای جیع امراض حاره نیز این پاشویه عامل  
 انقباض است همچنین در حیات وقتی که خوف سرسام باشد تقووع حلو صفت بریزد و صدام صفت  
 را نافع است غلاب ده دانه پستان موز منقعی از بر یک تیره و ده گان نقشه بر شقال مجوعه را در شتا  
 در دم آب بخیشاند فلوس خیال شنبترنجین بر یک شست در دم در آن حل کرده صاف نموده درون  
 با دم شیرین یک شقال داخل کرده قدری کلاب صاف نموده بیاشاند و در نسخه دیگر تر مس صفت  
 ده دانه در منقوع داخل است تقووع بلکه که سهیل صفت بود و صدام حار صفت اوی را نافع بود  
 بلیل زرد در دم و بجهاد دم آب که بخیشاند پس و او سنگی از دست بماند تا آب الموت بلیل  
 را بیک دیس صاف نموده ترنجین پانزده در دم در آن حل کرده صاف نموده بیاشاند و اگر بر صفت آب  
 ترندی کنند شاید حب سهیل صفت حضرت سید سنده قدس سره در صدام صفت اوی پوست بلیل  
 زرد پوست بلیل کالی بلیا ساه ساه کی از بر یک یک اوقیه کوفته بروغن با دم شیرین یک شقال حل نموده  
 حب ساخته آب گرم فرو بریزد و یک شربت است فطول نافع برای این قسم گل نقشه کل فلفل  
 خیابانی پوست خشک اش نیکو فقه غلبه اجزای مساوی در آب بخت صفت نموده در آفتاب  
 بیکرم کرده بر سر ریزند اگر حدوث صدام از غلبه بلغ باشد علامتش گزنی سرو غلبه خواب نرسد  
 ران دینی و دم حرارت سرو سپیدی و غلظت بول را ببلور بفض است و وار منضج است فلفل  
 ما را یک اشتراک در ظاهر شود صفت ما را الاصول بجهاد در دم با شربت اسطوخودوس شربت کیو بر یک  
 اوقیه ما را الاصول و روغن حب الخروع با ما الاصول بجهاد در دم با یک اوقیه گلشنه آفتابی بیاشاند  
 نسخه ما را الاصول پوستیخ را زیاد پوستیخ که در سینه سهیل الطیب شیخ از بنی انیسون صفت  
 زبر یک بچو شاند و صاف کرده مقدار بیت مالک شقال با دم شقال با روغن حب الخروع بیاشاند  
 چون ماده فنج یا در ایوان فیه در آن ما الاصول با روغن حب الخروع بیاشاند و بعد از بخت کی مازده

کحل

نصف

صفت

بلیل

صفت

بلیل

صفت

صفت

نیز با حب صبر و حب ایاج برای اخراج باد نیز داده می شود فستق حب اما مستعمل در حب  
ایاج فستق که در تریه صبر و حب ایاج فستق دم سقونیا سقون از یک کوزه یک کوزه فستق کلاب  
حب سارند چاکلت است حب حب صبر صبر قطری چهار دم پوست لیلیه کلاب یک دم و شل  
در معی مضطبی که در دم گسیج اینسون کثیر از یک دم و شل در می زعفران شمن ای که فستق حب  
دو فن فستق حب سارند شری دو شقال روغن فستق که کلاب کزین درین صلیغ مفید است قسطخ چهار  
شقال سیخ فلفل قاققور قافزینون از هر یک سه شقال جنبه بیدستره دو شقال انبه اخرازی نیم کوزه  
در دو پیال آب بچوشانند تا نصف رسد بعد از آن صاف نموده ششاد شقال زیت بادرن کثیر داخل  
دو فن فستق چندان بچوشانند که آب رفته درون بماند روغن فستق که کلاب کزین بر سر درین صلیغ نافع است  
فزیون بویه کوی از هر یک دو شقال جنبه بیدستره دو شقال کلاب یک شقال کفکوت یک پیال از خرچ  
چاققور فستق رسد صاف نموده زیت بادرن کثیر داخل که چندان بچوشانند که آب رفته روغن فستق  
صلیغ که کلاب کزین شسته کرده نگاه داند صلیغ سوداوی اگر صلیغ شاد شود ملاش گالی سر زدن می کند و شکی نام  
و بدن تریگی رنگ باریک بطریقه فستق فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
یاقوتاندر زایک فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
کند خدا خود آب اگر شست بزباله ایام فستق حب ایاج سبیل سودا مستعمل درین فستق که کلاب کزین  
ناریقون سپید از یک کیده رم سبیل فستق حب ایاج فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
سیاه بچره الاورد فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
درین قسم کل فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین فستق که کلاب کزین  
نر کس با هم نم کرده بر سر بالیدن نیز مفید است و اگر از گرمی سارند و مانده  
زود رفتن در آفتاب و خوردن چیز او گرم و نیز آنها را از اسباب سخت عادتش بپایه جوید و بگری  
سر نهاد بعد از تلمین طبیعت کوی سهال برسد صفت آن آرد جو کثیر تر و خبازی کوفته بر سر نهاد  
کند اطباء درین صلیغ از او به قافیه چون حسد ال برگ بیدار یا صفا صفا دی نمایند و ماکر ده سیدم  
انهارا و اگر حدوث سزی سافج باشد شل بر وقت هوا دانه او و او ای سرد علاتش و تقدم

[illegible]

و طبیعت را نرم گردانند و علاج آن انواع صداع است که از شکرک معده یا معضو و دیگر یا ضعف دماغ یا از بسبب بی  
مجامعت و غیر آن بود از علامت مذکور بیرون نیست شقیقه دردی بود در یکی از دو جانب سر راست  
یا چپ و اقسام علامات و علامات بر سه صداع است سرسام لفظی یا بیسی که مرعب کرده اند  
از سر و از سام که یعنی آماس است در اینجا عبارت است از آماس حجاب دماغ یا نفس دماغ و از خون  
می باشد و این را بزبان یونان قراطیس تفاوت گویند علامتش تب دایمی در کمر و سرخی چشم و در  
و رفتن آب از چشم و صداع و گفتن بزبان خنیدن و درشتی و سرخی زبان یا بیسی و در علم نفس علامت  
فصد قیال بقدر قوت و احتمال خون بر داشتن و نرم داشتن طبیعت بناب و آلود و ترنجبین و بنفشه و ترنجبین  
و در خون گل اندکی سرگردان و در سر و لیدن و هفت نرم مثل عذاب و بنفشه و ترنجبین و در خون گل اندکی سرگردان  
سر و این هفت نرم مثل عذاب و بنفشه و نیلوفر و آلود و ترنجبین کردن از صندل که شیر تر و گلاب که شیر  
خدا آب جو و صندل و اسفناخ و در وقت بزبان یا شیر و کند و یا را مانده و بنفشه و از صندل می باشد  
و این را قراطیس خالص گویند علامتش تب تیز و بخوابی و سبکی و درختی چشم می و دمان زردی و رو  
و زبان سرعت نبض خشک و بدخوی و بزبان سلاخش بدستور صداع صفراوی و از سودا می باشد  
در تشنیه زبان ترش روی بخوابی و خشکی دمان می و صداع و تب ضعیف که در برود در در تغییرات  
علامتش بطریق صداع بسودا می و از بغم می باشد و این را عیس میگویند علامتش صداع و تب  
نرم و بسیاری آب دمان و خواب گزانی و کسالت مانای می که از چشم کشادن دمان بر نهاده و گاهی  
کسالت نماید و نسیان از لوازم این مرض است و لهذا ایغرض را نسیان گویند علامتش صندل در اول و مالیدن  
و بستن اطراف شش بر تری نافع گاه زبان بخیرم با در بخوبی نرم بر سیاه شدن و درم بنفشه و درم بنج  
سوسن تراشیده یک درم قند چاه درم خوردنی و دو سیر در صبح و یک سیر در آخر روز آب گرم میزنند  
و بعد از چهار و نیم لمی و پسند نسخه آن سنکلی بخیرم هطو خود و دوس درم بر بوسید خوب  
تراشیده دو درم با در بخوبی دو درم گاو زبان سه درم گل سرخ درم گلشنده درم ناریقون ش  
سیندیم درم خدا را ام اول اما تهام مرض آب جو خود و آتش انداخته و در انحطاط خود درم انداخته  
سدر که آنست که بوقت بر خاستن پیشم باریک شود و دار آنست که چنان نماید که خیر باری  
در آن میکند علامتش اگر در معده غشایی بود قی نسته بر نطق که بر آید مناسب آن بقانونی که بود

منه  
معه  
الم  
و از خون  
میش  
و از سودا  
و از بنفشه  
شربتی  
نخودان  
سدر

خصلت آن خلط معلوم شده و در امراض حده نیز خواهد آمد علی بن ابی حمزه اگر ماده در نفس مانع بود علامت خلط  
 غالب علاجش هم بدست آورد که در صداع گذشت سببات حوالی بود در کیت و از او کیفیت تو  
 علامتش اگر تب عارض گردد علاج تب بود و زوال آن بزوال تب بود اگر تب نباشد از سردی و در تب  
 در طوبت برد یا هم تو صداع تب نیز فرمایند و دست و پا مالیدن و محکم بچیدن باز کشیدن و از بستن بزرگ  
 زدن بوجهی آرد بوسیدار کردن در هر دو قسم است سهرنجی منفط است از سردی و خشکی ساه  
 یا با ماده که سودا باشد و از گرمی و خشکی ساه یا با ماده که صفرا باشد علامت و علاج در صداع گذشت و از  
 رطوبت بورقیه می باشد علامتش مرکب از علامات بلغم و صفرا باشد و سردی در آن علامتش مرکب از علاج  
 بل هر دو قسم هم گرم کردن شود و آب بسیار ریختن بر دهن و گرم کردن و غش در بینی و گوش و مالیدن کیت  
 دست و پای و فحشیت و حوالی آن مناف هر دو قسم سهرامنفیست فسیان فراموشی بود از  
 سردی و خشکی و اگر گرمی ساه یا در غلبه صفرا بر مقدم مانع می باشد علامت و علاج بدستور سابق است  
 روغن سوسن را مالیدن بر سر بسیار حادث از سردی و خشکی را نافع است ایامی که فقیر است و از  
 بان نافع است از برای سیان بلغمی صفا و برای بلغمی خردل سوده بصل مرشته ضد آب بر سر نایند شمع  
 نافع برای انقباض سیان اشق را حل کرده جوز بوا کوفته یا آب برشته بشکل شامه ساخته و با برنج حلق  
 و رعوت از نقصان یا بطلان نکوبی باشد و چون بلاد نافعست برای ایض و تفتیل ازاده سرد و تر و  
 بلغم باشد صفت آن غلظت و از غلظت قطع تلخ و ترکی شونیز از هر یک شغال سداب جنطیاناز را زنده و حرج  
 حب الناز چندید تر شیطخ خردل از هر یک پنج مثقال مجموع را کفنه بخیته باد و صد و پنجاه مثقال  
 مصفی و ده مثقال روغن گردن کافور چهارم غسل بلاد مرشته کلواها سازند هر یک یک گرم و شترتی یک  
 گلو که غذای گوشت در خوردن چون بلاد یک چهارم کفنه گوشت جایز نیست مجموع و مرضی است که باطل  
 شود حس و حرکت در مرض خفنه نافع برای مرض که اخراج سودا کند صفت آن ششامی پنج مثقال سیفاج  
 فسفی نیم کوفته سه مثقال گل نغسه بادیان پرسیاوشان با بونه گل نیلوفر از هر یک دو مثقال پستان  
 سی دانه هر دو کوفته در یک سبب بچ شانه تا نصف رسد صاف نموده شکر سرخ قلع خیار شیر از  
 هر یک ده مثقال در آن حل کرده صاف نموده روغن بالونه دو مثقال داخل کرده یکبار بدو دو حقه تا  
 یا لخوا یا یعنی خلط سیاه است و این بیماری را با سم سبب نام چهارده اند پس اگر سودا در سینه

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

ب

بود ملاتش سرخی رنگ بلبای و سرخی چشم و خنده و فرح و علم نبض و سرخی هلاوره مطبوع  
 منج درین قسم بعد از قصه کل و تبدیل غذا مانند شور بار ماش از گوشت بز و دوبره صفت  
 آن غاب خراسان و دانه گاوزبان عسک کاسنی با درنجویر از هر یک دو مثقال جو شاییده  
 صاف نموده و کلفتند آفتابی یک اوقیه داخل کرد و صاف نمود و نوشند مطبوع مصلح  
 کوبه از پنجه ماده که اثر آن از قاروره ظاهر میگردد استعمال کرده می شود صفت آن غاب  
 سیستان از هر یک پنجاه عدد شاییده سنای از هر یک پنجاه عدد بلبله سیاه گاوزبان با  
 فستقی نیکو فستاق قیون از هر یک سه درم گل سرخ چهار درم جو شاییده صاف نموده  
 فلوس خیار شنبه درم تمر بندهی دو سیر قند سفید یک سیر تربخین دو سیر دانه جل کرده  
 صاف نموده یا شامند و اگر ده مثقال شیر خشک خراسانی اضافه نمایند اقوامی گردد و اگر  
 سیس سوداوی صاف و می باشد ملاتش شربت اضطرار غصه زرد  
 روی و بدخوی و جنگ و یخچالی و حراره بدن مخصوص سرد زردی قاروره است از شراب  
 شراب بید و شراب نارنج و شراب نخود و شراب زرشک با عرق گاوزبان نوشند  
 شراب منج و مصلح درین نوع گل بخت گل بنار و گل کل گاوزبان از هر یک یک  
 درم آلودی سیاه پنجاه عدد تمر بندهی شش درم خبازی سه درم جو شاییده صاف نموده  
 قند سفید یکصد و پنجاه درم داخل کرده بقوام آرد و هر روز بار زده درم آب گرم بنوشند  
 مطبوع مصلح کوبه از پنجه مستعمل است غاب خراسانی چهل عدد پوست بلبله زرد شاییده  
 سنای از هر یک پنج درم اقیون مسری چهار درم گاوزبان گل سرخ از هر یک چهار درم  
 تمر بندهی ده مثقال جو شاییده صاف نموده شیر خشک خراسانی ده مثقال و دانه جل کرده  
 صاف نموده یا شامند طلای نافع است روغن کدو و شیر و خرد درم کرد بر سر مالند و اگر  
 سبش سوداوی باشد ملاتش حب و حدوت و سکوت و کثرت ترس و گریه است  
 جلالی نان بعد از قصه اگر ضروری باشد و مانعی نباشد بنفشه آن گاوزبان گل بنفشه  
 تخم خطمی سفید از هر یک سه درم با درنجویر گل سرخ از هر یک ده درم پیر سیاه شان  
 رخ سوسن اصل السوسن از هر یک یک درم جو شاییده صاف نموده قند سفید داخل

لبانی

لبانی

لبانی

لبانی

لبانی

طلای

جلالی

گرفته نیم گرم یا ششامند جمله کثیر است مطبوخ مسهل که بعد از نفخ نازد  
 مستعمل است صفت آن غنای پستان از هر یک حمل دانه بلیه سیاه بخورم  
 بسفاج رسته ای اسطوخودوس افسیون از هر یک سردرم گلابن گلشنج یا در نجوبه از هر  
 بخورم بسیار یکی هفت درم جو شانه صاف نموده تریخین ده مثقال در آن حل کرده  
 صاف نموده غار بقولی سفید یک درم بوده سردار و نموده نیم گرم نوشند  
 و آخر روز تریخین بقوت قند سفید با شراب گاو زبان یا گلاب و تخم کنگر  
 بنهند اگر همیشه سودار بلغمی باشد علامتش کسالت و کمیت نفص و بطور آن  
 در طوبت بینی و زبان است چنانکه با نافع درین قسم گلنگین با گلشنج  
 دو درم عرق گاو زبان و عرق یا در نجوبه هر کدام که باشد است پنج مثقال حل کرده  
 صاف نموده نیم گرم بنوشند و بعد از نفخ مطبوخ مسهل نکند در سودا و  
 بدند و غذا بخورد آب گوشت مرغ مطبیت بدر چینی و زعفران بخورند صحت  
 مرضی است در لغت یعنی امتدادن در نزد اطباء مسده ناقصه است  
 بطون و باغ از بلغم یا سودا یا خون و یا از صفرا و این نادر است علاج  
 صراع بلغمی و سودا و آتشی است فراخ ماده است بحسب قوت یا با مطبوخ  
 افسیون حب نافع از برای صراع بلغمی خصوص آن مرغی که به شاربک  
 معده باشد صفت آن یا پنج فیتر پوست بلبله کالی غار بقون سفید از هر  
 یک یک درم کوفته خسته با حب سازند جمله کثیر است صفا و نافع برای  
 این قسم صراع که به شاربک معده باشد صفت آن سبیل الطیب قشاک در مصطلک  
 کوفته خسته شراب ریحانی سه شسته بر معده ضار نمایند که ما و می که از برای  
 صراع که به شاربک عضوی بعد باشد چون انگشت او یا اول مرتبه بالا تر از آن  
 موضع را مضبوط بندند پس سبوس بکنند و نمک گرم کاغذ نمایند آن موضع را که  
 از آنجا بخارید باغ متضاد شود عطوس نافع از برای صراع صفت آن اسطوخودوس  
 مغرندق بنزدی که از برای رطوبت گریند و در چینی یا چیز مساوی کوفته خسته به

در این کتاب که در علم طب است و در این کتاب که در علم طب است

بسیارند تا خط آورده ازین برای که با کمال است مفید است و این را با گشت اگر با سر که بخورند  
و همچنین است هم که در کبر سوزند و بخورند کافور ملطی است که چون مردم بخورند چیز است  
گران تصور که بر سینه افتاده است و این علت به قدر صریح است و مسکه و جنون است حب  
ناتق که برای تریح این ملطی صفت آن ایام فیقره غاریقون اقیقون شحم حظل نمک بند  
نخبرم باه زانی که رای طیب مصلحت دارد و جلایک شربت است و آنکه باید که لطیف باشد  
مسکه است و بطون دماغ و با آن مصلی می گردد و حسن حکایت جمید و سوس  
مقفس می شود و با باشد که تقفن نیز بر تریب نیست می گردد که اساس کرده نشود و درین  
حال مشبه می گردد و درین مورد پس باید که در شمش نظر کرده شود اگر کاس نادر چشم  
گرد زنده است و الا مرده و این از دم و بلغم حادث می گردد و آنچه از دم باشد علامتش  
سرخ روی و پیری رنگهای گردن و در گهای کس در دست حقه فرم درین مرض بعد  
از فصد قیصال و حجامت ساق مفید است و آنچه از بلغم باشد علامتش سفید  
رنگ و سایر علامات بلغم و قهقهه اسباب مولد بلغم است مغلی که در حال در گلو  
نوی ریزند صفت آن زیر و گران با دیان از بر یک که در دم و آب جو شایده صاف  
نموده حبل با نبات داخل کرده و جو را نایند و حقه کنند آنرا بجهت که سنا و کمی و قتل و در  
و فیض و شحم حظل و نمک و بوره در آن داخل نمایند حقه حقه حاده که مسکه بلغمی را نافع است  
اقیقون اثر بلغمی شحم حظل از بر یک یک مشت بسنج فستقی دوشست پودینه دشتی  
یک دسته بچو شانه و بیا لایند و بچاه درم آب آنرا گرفته ده درم روغن یا بونه داخل کرده  
حقه نمایند و اگر در چینه دو درم بوره از منی یک مثقال نمک بنده می دهند درم آب  
داخل نمایند و اتوی می گردد و چون تابه را گرم کرده بالایی طاقه بر روی کوزیرش نشاند  
گذرند که اثر گرمی بکند احراقی بسوزند و درین قسم نافع است فحالیج و ترخار  
فالج و زرقه اطباء بطلان و حسن و حرکت فصد بدن است سواهی را س که اگر تا نصف را  
باشد فالج و قوه است و سبب فالج فرورختن فضل و طوی بود از بطون دماغ با عصاب  
پس و منع کند قوه حسن و حرکت را از نفوذ در آن یا نفوذ کند اما احضار متاثر نشود

کافور  
ملطی  
مسکه  
اقیقون  
شحم حظل  
نمک  
بلغم  
حطل  
دماغ  
فصد  
حجامت  
ساق  
بلغم  
قعه  
اسباب  
مولد  
بلغم  
مغلی  
در حال  
در گلو  
نوی  
ریزند  
صفت  
آن  
زیر و  
گران  
با دیان  
از بر یک  
که در دم  
و آب جو  
شایده  
صاف  
نموده  
حبل با  
نبات  
داخل  
کرده  
و جو را  
نایند  
و حقه  
کنند  
آنرا  
بجهت  
که سنا  
و کمی  
و قتل  
و در  
و فیض  
و شحم  
حظل  
و نمک  
و بوره  
در آن  
داخل  
نمایند  
حقه  
حقه  
حاده  
که مسکه  
بلغمی  
را نافع  
است  
اقیقون  
اثر  
بلغمی  
شحم  
حظل  
از بر  
یک یک  
مشت  
بسنج  
فستقی  
دوشست  
پودینه  
دشتی  
یک  
دسته  
بچو  
شانه  
و بیا  
لایند  
و بچاه  
درم  
آب  
آنرا  
گرفته  
ده  
درم  
روغن  
یا بونه  
داخل  
کرده  
حقه  
نمایند  
و اگر  
در چینه  
دو درم  
بوره  
از منی  
یک  
مثقال  
نمک  
بنده  
می  
دهند  
درم  
آب  
داخل  
نمایند  
و اتوی  
می  
گردد  
و چون  
تابه  
را گرم  
کرده  
بالایی  
طاقه  
بر روی  
کوزیرش  
نشاند  
گذرند  
که اثر  
گرمی  
بکند  
احراقی  
بسوزند  
و درین  
قسم  
نافع  
است  
فحالیج  
و ترخار  
فالج  
و زرقه  
اطباء  
بطلان  
و حسن  
و حرکت  
فصد  
بدن  
است  
سواهی  
را س  
که اگر  
تا نصف  
را  
باشد  
فالج  
و قوه  
است  
و سبب  
فالج  
فرورختن  
فضل  
و طوی  
بود  
از بطون  
دماغ  
با عصاب  
پس  
و منع  
کند  
قوه  
حسن  
و حرکت  
را از  
نفوذ  
در آن  
یا نفوذ  
کند  
اما  
احضار  
متاثر  
نشود

ن



بسبب فساد مزاج بسردی و تری و گاه باشد که افعال طبیعی نیز بسبب فساد مزاج باطل گردد پس  
 در عضو غیر ظاهر گردد و اگر تمام بدن سوسای را برافزاید و بطلان حرکت از او گویند و اگر بطلان حرکت  
 مخصوص یک عضو باشد آنرا استرخا نامند و العلاج با الحاصل چهارم اینست که بر آن عضو آب و خنک  
 نمایند جلای که بعد از چهارم تا پانزدهم برای نفع داده هر روز داده می شود صفت آن را زیاده انیسون است  
 دو درم بادرنجوبه نیم درم در پانزده انار آب بخورند تا نصف رسید یا لایند و درم کلنگین  
 و در آن حل کرده مساک نموده بنوشند و غذا نخورند آب با شیر و حب القرطم و انگی دارچینی و فلفل  
 بخورند و غرض آب مملات حرق بادرنجوبه بخورند تا پانزده روز برین طب بگذرانند و بعد از پانزدهم  
 بختنه که در سکه ذکر شد دو سه بار خنک نمایند پس از اشتغال خنک و استرخا بلغم تا این حد نمایند  
 بسبب سقوطی بخارم و بزیادان ترید سفید فایقون از هر یک سه درم طخ هندی یک درم گوشت  
 پیخته حب سازند شربت در درم و نیم درین ایام بخورند آب کشک و گوشت و کباب و بعد از آن گوشت  
 دارچینی و زعفران و قرفل و ملحه و زیره و سیل را انداخته بخورند و گاه باشد که با فالج حرارت مزاج  
 بسبب تکه دل و دماغ با هم مقادست کنند پس آنوقت که رطوبت از دماغ فرو آید مقادست  
 نماید حرارت دل و جگر غلبه کند پس در خیال تسکین حرارت بکنند بشراب لیمو و حرق گاو زبان غذا نخورند  
 و برنج آب لیمو و شراب سیب به درین وقت توان داد و باشد که حرارت چندان است  
 شود که آب جو باید داد و چون حرارت تسکین یابد باز به مالجه فالج پردازند کلنگین سستل  
 در فالج و سایر امراض بلغمی مثل خدر و تشنج و تدد بلغمی و استسقا و سوء الفیض مفید است صفت  
 آن برگ گل سرخ ترا قیقه کرده یکم عمل مصفی را بقوام آورده چهار من گل سرخ و کور را با  
 باموزند و چهل روز در آفتاب نهند و اما استرخا در درج حالتی است مثل فالج در عضو  
 از اجزاء پس استرخا بطلان حرکت عضو مخصوص باشد و ازین جهت گفته اند که فالج استرخا  
 نسبت بان است در طولی و نسبت میان استرخا و فالج عموم و خصوص مطلق است و عرف  
 لغوی عربی و نزدیکی بعضی هر دو لغت مترادف اند و استرخا یک انگشت فالج گویند و سبب استرخا برین  
 حسیب در عرض میباشد و این علاج پذیر نیست و دریم نفع می باشد علاجش در دو تدر  
 و تب است علاجش فصد و در ابتدا مندل و قرفل و کشنیز تر و برگ

سبب  
 حسیب

حسیب

و دید مجموعہ با بعضی مگلاب کف کند و در ترزاید آید و چو جباری و در آتشی کل خط  
 بیخ و با بونہ فساد نماید و بر فصد جزات نماید تا خط غوی محقق نہ شود سقط و خبر  
 شد اگر حادث شود بعد از این دفعہ قابل علاج نباشد زیرا کہ دلیل بود بر یاری  
 شدن تنب و اگر بعد از دوشہ روز عارض شود دلیل بر درم غصبت و رنجین مادی  
 بدان باشد تنقیہ کنند و داروای محال و معوی بر موضع ضرب آتند چنانچہ در موضع  
 خود باید ضماوی نافع از برای فالج و استرخا ریبیت ضرب و سقط صفت آن گل ارمنی شکم درم  
 سبزه کاسخ زریک پنجرم مسر سقوطی و دو درم ماشنت درم آب برگ نمود  
 سرشته فساد نماید ضماوی نافع از برای فالج و استرخا ریبیت ضرب و سقط و قی کاسب  
 ضرر ضرری پیدا شود صفت آن عس سرشته درم گل ارمنی معتدل سفید و قفل  
 از برای یک دو درم سرشته ضماوی نماید فساد کیچہ ضرر و سقط که سبب فالج و استرخا  
 باشد و قی کاسب ضرر و سقط حادث شده باشد پس نفقث بعد من قشر و گلزار مار کشتی  
 چیت بروغن گل و مگلاب سرشته فساد نماید و گاه سبب استرخا و سوز مزاج یا ز طرب  
 ساده باشد علاجش آنکه بتدریج حادث گردد و دیگر علامت نباشد علاجش تهل  
 مزاج و گاه باشد که فالج عارض گردد و از جهت مادی که بعضی اعضا بر سبب سحران  
 دفع کنند و بیشتر این در وقت فالج واقع شود و علاج بناسب این آنکه نالیدن روز خفتا  
 بکنند که گرم نباشد بسیار و تقویت عضو کنند که مادی را از موضع نالیدن مثل روغن بونہ  
 و اگر روغن گل و روغن قسط برابر با هم جمع کرده مالند می شاید **الشیخ** القاضی  
 عضو سبت و درم کشیده شدن آن چنانچہ در انساب و نکشادن حاضر آید اگر سبب  
 تشنج بلو نباشد علاجش آنکه دفعیہ حادث شود و دیگر علامات بلغم علاجش تنقیہ  
 بلغم و من فزونی نالیدن بان بعد از تنقیہ بلغم بشرط تابع است از برای این قسم  
**تشنج ضماوی نافع از برای تشنج بلغمی** صفت آن چندید سبزه فرقیون  
 سوزہ سوم روز در روغن سوسن که اختیه بمرد بر سر کمر درده فساد نماید و بد آنکه  
 صاحب تشنج بلغمی اگر قوت باشد طعام کم خوراند و مار العسل دسند و بعد از

ضماوی

ضماوی

ضماوی نافع از برای تشنج بلغمی



جایز نیست در بطبی و در مری مطلقا جایز نه و درین امم نجو آب و شیر به حب القمر طعم  
مار العسل اجتماع نمایند و بعد هضم در مای اول فنج ماده کنند بار الاصول پس تنقیه کنند  
بعده دو برابر اسک طوطو خار و بند و غرغره و معصومات را تا اثری ظاهر است بعد  
از تنقیه نماید نافع از برای لقوه گوشت شلب یا آمونیاک صیقل یا گاو کوبه  
انچه میسر آید کوبیده و روغن زیت داخل کرده بر سر ضا د نمایند و مای نافع از برای لقوه معتبر  
زرد قای خشک پودینه و شتی بسر که انکوری جو شاییده بیالایند و زیر بار و دیشانی بالند و متصل  
آن را بپویند طلاء نافع خردل بوده بسر که سرشته بر سر طلاء نمایند اختلاج حرکت موضعی باشد  
از بدن بخلاف عادت در غرت گویند که فلان جنومی پرد اگر اختلاج از ریح نلیط بود متولد از بلغم  
باشد که د نمایند انحصور بسوس کنند و نمک یا روغن فرفیون و روغن قسط بعد از آنکه آن  
عضور بخوخته شتی مایده باشد که سرخ شده باشد طلاء نمایند و اگر این تدبیر نافع مرض بود  
تنقیه بلغم نمایند یا اراج مقوی بناریون و از چیزهای نلیط و خیزات پیریند و اگر اختلاج کسی  
اول کم شود و بعد از آن دایم شود و م لقوه و ضرع بود تنقیه بلغم نمایند زکام متولد فرود آمدن نفصول  
مخاطی از دماغ بجانب بینی آنرا زکام گویند و انچه بجانب جلو فرو رود متولد خواسته و بعضی  
بطیبان فرق کرده اند اگر از گرمی باشد علامتش سوزش و خارش و حرارت بینی و سرخی چشم  
است و تقدم سحات و دماغ در شل آفتاب مقام داشتن و خوردن و مالیدن غذای گرم و مثل  
آنها نگاه باشد که از حرارت جمیع بدن بود علامتش اگر باستلای بدن باشد فصد و اسهال  
لایند و مای بعد از تنقیه و در سافج در اول شراب عتاب و شراب نعته و شراب بلوفر  
دهند و غذا مار الشیر باشد و با شش اسفغان بخت نمایند و اگر از سردی بود علامتش گرانی  
سر که درت حواس و کالت و راحت یافتن بخیزی که سر را گرم نمایند و تقدم اسباب خارج مثل  
آب هوای سرد که بسود و اگر از غلبه طبعی باشد علامت آن معلوم می گردد پس اگر مادی باشد تنقیه  
کنند و در سوس مزاج سافج لطوات و کادات و شموات اکتفا نمایند و گفته اند که حمام در اول زکام بارد  
مضر است و در گذر شش نافع و در زکام حار در اول آخر مفید باشد و نیز که گرم را بشیر خشک یا کش  
و سرد را بر شش مانع کنند مطبوخ نافع برای خداوند نیز صفت آن نبغه خشک پنج درم

اختلاج

زکام از دماغ

اصل السوس مقشیر نم کوفته دو درم در یک رطل آب بچوشانند تا نصف رسد بپایند  
 و بمیت دو درم گلشن در آن حل کرده صاف نموده بنوشند جمله یک شربت است حب  
 لطیف از برای نزله صفت آن سر بنفشه دو درم رب السوس یک درم کوفته ابل  
 خیار شنبه بقدر کفایت مرشته حب سازند جمله یک شربت است حب نافع برای محال حادث از نزلات  
 بلغمی از حب بلغم غلیظ را بر آورد صفت آن رب السوس را زیاده تخم کرفس بر سیاه شان ابرقون  
 سفید از یک یک درم مغر بادام تلخ پنجم درم فایده هفت درم کوفته پنجه حب سازند شوی که چون نزله  
 بسیند بریزد مرغ ریختن آن بسیند کند صفت آن تخم نیز را بریان کرده یک شبانه روز در سرکه تخمیاخذ  
 پس در پارچه کتان پولی بسته متصل مویند تا ماده را بجا بمانی کشد بخور می بجهت کشیدن  
 بینی در زکام صفت آن با قلع را بر سر که تر کرده خشک نموده در آتش اندازند و سر بخار آن بپزند  
 بخور دیگر که همین خاصیت دارد صفت آن بسوس گندم را بر سر که بچوشانند و سر بخار آن  
 بپزند بخور می دیگر که چون بینی گرفته باشد و از دمان باید نفس کشیدی فی الحال بکتاید صفت  
 آن شکیه را سیلاب سازند و زنجبیل و فلفل اندازند و چون خسته شود سر را بالای آن بپزند  
 و در آبی بر سر داشته باشند تا بینی بکند و دیگر می باید که خود را نیکو پوشند که ناگاه بپزند  
 و زحمت زیاده نشود و غرغره که مرغ ریختن نزله بگلو و بسیند کند صفت آن گلزار سی  
 حب الاس پوست خشنش سفید سدس کشید خشک که از آنج میخورد و دو پایا آب بچوشانند  
 چون یک پیاله بماند صاف نموده غرغره نمایند باب دوم در امر اخراج چشم بر آنکه چشم مرکب از  
 هفت پرده و سه رطوبه است غریزی به ترتیب ابتدا از طبع که هماس خوانند و  
 است منظوم ساخته قطعه کرد آفریدگار تعالی به صنع خویش چشم است  
 بهفت پرده و سه آب متقن صلب شیر شکر زجاجی و یس جلید و یس عکروت و یس  
 عنب فرق و ملجم و رطوبات زجاجیه و جلیدیه و میضیه است وقت بینائی در رطوبه جلیدیه  
 است باقی رطوبات و طبقات حوادم و معدیات می اندر مدد ورم میخورد است از  
 خون باشد علامتش سرخی چشم و عظم ورم و امتلاء عروق چشم و بسیار  
 مریخ است علامتش فصد میقال از جانب ورم است و اگر در پرده چشم باشد از

است فصد کنند و حجامت و تمسک طبیعت بشراب تمیز از سباب و آلودگی سبب و دفع خشه  
 است و شیان ابيض خید و تخم مرغ با شیر و قتر سوده و چشم چکانند یا بر شست چشم طلائع نماید  
 ضما و نافع صفت آن صندل سرخ سوده که شیر تر برگ عنب الثاقب خرقه تر مجموع را کوته بخت  
 بریشانی چشم نماید و غذا سدن و شش شیر و بادام شیرین یا روغن گل یا روغن کدو سفید و  
 اسفناخ چاشنی داده ترندی و شکر یا برگ خرقه و کدوای تر یا مالک یا روغن کدو تازه بخت  
 چاشنی داد و ترندی و قته بخورد و زرده تخم مرغ نیم شست اگر قرض طبیعت نباشد بخورد و اگر  
 از صفر باشد علامتش آنست که آتشی سرخی و دوشاخ از دوسوی کمر نود و در دوسوی شش و  
 ضربان بیشتر علامتش آنست که اگر مانی نباشد فصد کنند لیکن کمتر از دوسوی گریز خون را پس  
 اسهال نماید بطیوخ بلبله یا بطیوخ خیار شیر و اگر در دم پوست بلبله زرد و یکدر کم ترش کوفته  
 باب گرم دهند خوب باشد ضما و نافع از برای آن قسم صندل عریض لعلاب بیدانه لعلاب بزر قطونا  
 شیر و قتر هر را در هم آمیخته یا در آب آن تر کرده بر چشم گذارند و اگر در آب سبب یا سبب طبیعت  
 نرم نمایند شیر خشک حل کرده در حلاب و کشمش خشک یکدر هم آب بنیک کیده نبات سفید در هم  
 داخل کرده وقت خواب بنوشند و اگر از لعلاب باشد علامتش طردم و بسیاری آب رختن از  
 چشم و درد سرخی اندک و گرانی و دوشاخ بسیار و کشان بر لبه و مار یا لعلاب حلیمه بر شست و تخم  
 کتان و لعلاب گل سوده و چشم چکانند ضما و نافع درین قسم صبر قوطری خضخض می مرکب  
 زعفران آب سوده بر چشم ضما نماید و غذا نخورد آب با شیر و حب القرم بخورد و حلاب  
 نافع از برای نفع ماده آن قسم رمد صفت آن یا در نجو به را زیاد از هر یک دو  
 درم جمعتر گل بنفشه از هر یک سه درم اصل السوس یک درم جو شایید و مالک  
 و گل قند آفتابی ده درم در آن حل کرده صفا نموده بنوشند و این جمله که شربت  
 است و اگر گل قند نباشد در مغلی گسرخ و در دم سقز ایند بجای گل قند سفید ده درم  
 داخل نماید و چون اثر نفع از قاره ظاهر گردد و اسهال بحد صبر و یا راج  
 فقر کنند و اگر در طرد از سودا باشد علامتش گرانی و سرخی و خشکی و تیرگی  
 رنگ و وجع ناخس و اندک سرخی بخورد و گاه باشد که سرخی در طرد نباشد اما یک چشم

ضما

و اگر یک

حلاب

و اگر در

البته باشد بکتاب نافع برای معیشت مدد صفت آن گاه که در میان برسیا و شان برترفته باد و مجبور از یک سر درم  
 جو شانیده صاف نموده گدازه آفتابی در درم در آن محل کرده صاف نموده نوشند و بان مداومت  
 کنند تا اثر نفیج و تقارور ظاهر شود پس تهیه نمایند بمطبوخ اقیمر پس شیان بر دیو بالمعاب گل جگر  
 بشیر و حر گرفته باشند سوده در چشم چکانند و ابتدا و انتها شیان و دینار چون چشم کنند و غذا تنها  
 و نخوردند برده و اصفا نافع بروغن گاو پنجه بخورند و مرید از دینه و شتر جبه ساختن و مسکه گاو  
 بامان خوردن بهتر و اگر رمد از باد غلیظ باشد علاجش تمهید آن بی گرانی و سیلان مطوبت باشد و گاه  
 باشد که بسبب تمهید سرخ شود کما و نافع از برای رمد ریجی صفت آن با نود و شصت و صغیر  
 و اکلیل الکک و طبع و فو ج و سداب و روب جو شانیده سیرینار آن بزرند و آب آنرا نطولی نمایند  
 و تلاش را که نمایند و دمای بندی که آنرا فو لی گویند نافع بود و برای رمد صفت آن بوده زیره سفید  
 شکر تری اجزا مساوی کوته دیار چکان نازکی بست چشم و گرد آن بزنند و اگر وجع و سیرخی زیاده  
 بود اجزای مذکور را آب سوده بر پنجه چکانند و چشم نهند و پلی دیگر از تالیف اطباء بر نافع اند  
 برای رمد صفت آن زرد و جوب سوده زنج سفید و دار سنگ غلط سفید و تیار سبز افیون بر که گفته  
 بهم آمیخته و چند پو لی بده مقدار دو شمشه آب تر کرده بر در چشم بگردانند و صاحب مطلق رمد باید  
 که از درد و غبار و رسا و گدازد و شنی و سفیدی و بوی یک چیز نگاه کردن بسیار بی اینکه نظر از آن نگردد  
 و از مجامعت بسیار احتراز نماید و اگر سنگی مفروض است و مخصوص در عشا و از چیزهای نجس از ناک  
 شل و سیر و یاز و کرب و شور و پها و ترشهای بسیار ترش و بیداری و خواب مفروض است و نباید  
 طر ف نقطه بر خست بر سفیدی چشم بسبب کشودن رنگی از بخور خون که تریا فاخته خاص آن  
 خون که از زیر خون برگشند و بیرون می آید و ابتدا گل از منی بانی خم کنند و در انتها آب اکلیل الکک  
 بالمعاب حله شسته آن خم کنند و چشم چکانند و اگر از زردت سفید و گلینر شک در گلاب چکانند  
 و چشم چکانند نافع است و اگر بهر دانه داخل نمایند بهتر است سبیل غایت که بر سطح  
 و مجامعت شود از اجسام غریبه که مشابه گها باشد در عشا و رقیق در دم دانه کرد و علاجش فصد  
 کردن و مسهل دادن شیان و حمرین و شیان و حمرین و شیان و حمرین و شیان و حمرین و شیان و حمرین  
 نافع و اگر غلیظ باشد باید شربت حریب عین مرضی است که یک چشم در شربت حریب

چشم  
 چشم  
 چشم  
 چشم

چشم

چشم

چشم

بمازش آب ریختن و روشن کردن و این می خورد که سر می او سفید باشد پوست تنک از آن جدا گردد  
یا با آنها باشد بصورت دانه اخیر شیان احمد بن و شیان ساق کشیدن در چشم بعد از نصف قیال  
و اسهالی قیصر بنفشه نافع است و در نوع آخر شیان احمد و شیان اخضر در چشم کشیدن بعد  
از نصف و تنقیه نافع است **جسمه را از التهابان** علی است که یک چشم سخت شود چنانکه در وقت که  
بیدار شود چشم تواند کشاید و نازانی که دست باله نماید نافع از برای این علت صفت آن که  
در کل خطمی آب پنجه نماید و گویا به و بخار گرم و چشم را با آب گرم شستن سودا و سلاق  
زنی است که یک چشم غلیظ شود و تارهای چشم باشد و قره بزر و در برای حد و شیان  
ساق را با گل بنفشه ناید و در چشم بچکانده نماید و نافع از برای سلاق و دندان ابتدا صفت آن که  
خود بزرگ کاسینی ترکوفه روغن گلشن چنانکه کرده نماید نماید **طلای** که صفت دارد  
تخم من روغن گلشن مخلوط کرده بر یک چشم طلای نماید و اگر سلاق دیرینه غلیظ باشد و  
حاجات کند بعد آن بطبخ بلبله بنده و سر بخار آن بپزند و شیان احمد بن و شیان نیر چشم  
کشند نماید نافع درین حال حد و شیان احمد بن و شیان نیر چشم کشند نماید نافع درین حال  
علی بن موی می شود و غرغره نافع چون سکنه ای کرده شود بعد از تنقیه یا با ج غیر صفت آن  
ما قرقرها موی سپندان بوشانده صاف نموده آبکار و داخل کرده غرغره نماید و چشم را با آب  
شکر که در شکر شور آب شب بانی بشویند **شعر را بید و شعر مقلوب** بعد از تنقیه موی را کشند  
و خون غار پشت بر آن روغن طلای نماید و کندن یک و این نمودن بسوزن گذرانیدن چنانکه کلال  
دانه مفید است **غریب** زخمیست که در گوشه چشم از جانب بینی ناصور شود و بر کلاه دست  
یک زیرین بپزند چک بیرون آید علاجش فسد قیال اگر خون غالب بود و اسهالی قیصر بنفشه  
**شیاف غریب** در ناصور چشم کشند صفت آن حیرت قوطری کند از زردت سفید و موی  
سرمه ایهای شب بانی گلزار فارسی از یک یکدوم رنگار ربع درم شیان ساخته آب حوره بر  
موضع ناصور بچکانده **شیاف غریب** یک صفت آن زرد گاو یکدوم روغن لبان آن  
خیال کرده خشک نموده شیان سازند و این شیان از برای ابتدای نزول لاد و آتش و یا نرس  
نافع است و این برود شیان را بعد از آنکه غریب را از چرک پاک کرده باشند بچکانند و دانه است نماید

جسمه را از التهابان  
سلاق  
طلای  
قل  
غریب  
شیاف غریب  
شیاف غریب



اگر این کفایت کرده بهتر و آلا می طلای مرغی نوب را داغ کند و قرص ریش چشم اگر حرکت داشته باشد با اصل با شیر دختر تسوین و شیان کنند سیاه چشم سفید است که بر ترینه ظاهر شود اگر بعد از فرجه باشد تا م زائل نشود و اگر بعد از در و صلع و شقیقه عارض شود بعد از زوال آن جرم مغیر و چرم کبر و خرم بختی چشم کنند که چون اندک تالی نافع است و معده یعنی پوسته بر آید چشم و سیلان اشک و دایک بعد از تنقیه کردن تملی باشد چشم کشند صفت آن سر را صفا و توتیای کرمانی مساوی کوفته بخیه تمام در چشم کشند و از سوره و شور بهار پیر کنند و بر شاد و عذاب ماحل النفع است **نزول آب** از طوبی غریبه باشد که در قبه عینه میان رطوبت بخیه و طبعه قمریه باشد و مانع دیدن باشد علامتش برگاه در پیش چشم خیالات مثل آب و گوسوی پیدا آید چشم نزول آب شود و لیکن این خیالات از بخار معده نیز می باشد پس اگر در در و چشم دایم باشد وقت استعمال معده زیاد شود و بوقت گرسنگی کم گردد از بخار معده است لیکن فقیر و مقید بان در ابتدا چشم است غوغه کردن بعد از قصد باسلتی و شیان و مرات کشیدن و از شور و ناسیوا و حوضه و کفایت پیر نماید و قلیه کباب مطبوخ و نان خشک خورود و بر تشنگی صبر نماید و اگر مستحی شود منع دیدن تمامه کند قلع باید کرد و آنی که قابل قلع بود سفید رقیق صافی باشد و اگر غلیظ و جراح احسا کند و آنچه قابل قلع نیست غامی و زرقی و جسی و اسما بخونی و منتشر رقیق که هنوز کمال نرسیده باشد و بدست پیر و شش و کمال قابل قلع گردانیدن ممکن است و گفته اند که برگاه شش ماه بگذرد خیالات مذکوره خوف از نزول آب نباید داشت **عشا** یعنی شکستگی ایارج و مقید بان و در قلع را بر آبی که از بگریه که کار و بران کشیده باشند و بدو لکش نهاده باشند تا آن آب بیرون آمده باشد باین در چشم کشند شکستگی را زایل کند چهارم یعنی روز کوبی این رقت و قلت روج با صره بود علا شش تعلیظ و تربط خون بود شش شهراب غلاب و شراب قنارج و بریه گشت گاو صفت با صره دوی بندی نافع از زهرش روشنی چشم و تقویت با صره صفت آن رتن جوت توتیای بندی رخ زعفران سنگ لبر و دما از هر یک جزوی کوفته بحریخته کل سازند **باب سیوم و در امراض اذن** و جرح اذن نظیر نافع از برای درد گوش شل و لذت از گری غلاب اسپول و غلاب بیهان مگر کم چکاند نافع با صره و نافع از برای این قسم درد گوش صفت آن غلب برگ کاشنی تازه برگ

نوشته شده  
بر روی  
کاغذ  
تبریزی  
در  
موزه  
تبریز  
تاریخ  
۱۳۰۰  
شماره  
۱۰۰  
نویسنده  
دکتر  
محمد  
تبریزی  
موضوع  
طب  
تبریزی



و شراب بنفشه و شراب قمر بنده می نوشند و آنچه از ریختن غلظت خلط باک سمع باشد علاجش رفع است  
 بشرب آب سوط خود پس تمهید است ایامی غیر واجب تا قیام غلظت در دماغ و زیت در دماغ ترش و سوز  
 قسمت در گوش چنانکه بادهای مجامید برون از برای اکثر اراضی از جنس آن با برونه اکلیل الکلی مزه خوش  
 از دمای خشک پوست بنفشه آب سوط خود پس نسبتین از برای مساوی در یک کرده آب  
 پیروی آن کنند و بعد از آنکه در دماغ وقت باغ بخار آن در نزد و پس بپوشانند با آب سوط و چادر  
 به سوزش آید و در دماغ چادر را که سوزش را بریزد و مو کوثر در دماغ آن بپاشند تا عروق آید پس با  
 بپاشد در دماغ چادر بپوشد و بعد از آنکه عروق بر طرف سود و اگر داده این عرض غلظی و سوداوی است  
 و دوزن کی از دماغ داخل نمایند و آنچه از افغان چیزی در گوش بود علاجش آنکه در دماغ با دم در گوش  
 بچکانند و عطسه زنند و بینی گیرند تا سیون آید و آنچه از نول گوشت زاده شود علاجش بریدن آن اگر گوشت  
 باشد **باب چهارم در ابراض الف راعف** یعنی خون آهن زنی اگر در جگر  
 باشد منع جایزه باشد البته وقت الطهر و آنچه از استخوان غلظت در دماغ باشد نیز منع نماید که دماغی را که در سر  
 و گردن بدن زایل نشود و آنچه از جدت و تیزی خون باشد علاجش آنست که اندک اندک بید و خون رقیق و با  
 حرارت بود علاجش بعد از خفید فی الحال تسکین و تخلیص خون شراب عنب یا آب زرشک و آنچه برای گرمی  
 کرد و آب سرد بسیار پاشانی درین دماغی نانغ برگ سرود برگ پید برگ بصره حل کنند و به سوزش  
 بر پاشانی با اندک آب که سوزش بر سر طلا نماید و در دماغی که خون در دماغ و دماغ و دماغ  
 آن گلزار نارسای ماندی سبزه انون گرد و آسیا که در قیصری دم از خون که اگر فتنه عینه روی بینی را  
 بجلاب بشویند و قدری از آن در سر قلمی کرده در بینی دهند و اگر فتنه و خلط را با آب در دماغ تر کرده با  
 بسیاری دوات تر نموده از دوز و در کور میانی بپاشند و در بینی دهند خون آمین بنده کند و چون سبزه گین از  
 خرفشا رند آبی که روی آید در بینی بچکانند با ندها از حکم به بنده و آنچه بر جگر بنده اگر چه با نوازش است  
 باشد در سبزه بنده اگر از جانب چپ بود و کشیدن آتشین گوشت سرخ آن مع راعف کند خشکی  
 بینی یا از حرارت و پوست مغز باشد یا از خلط لرج که در آن حرارت اثر کرده باشد و خشکی باشد  
 شده باشد و آنچه اگر گرمی و خشکی بود از خوردن چیزهای گرم و قلت طعام و یخ و ریاضت و بامست  
 نایه و دماغ بنفشه در دماغی که در دماغ با دم چرب کند و خیار دهند و دانه خود و بوی کردن که سبزه تر نانغ

در دماغ  
 و دماغ  
 و دماغ

در دماغ  
 و دماغ  
 و دماغ

در دماغ  
 و دماغ  
 و دماغ

در دماغ  
 و دماغ  
 و دماغ

که از خلط رنج باشد قبر من بنفشه تنه کنند **الف** غرغره که بعد از تنقیح بجا آید و  
 حسب میزان است صفه آن خردل گرفته یک تخم راغی کرده غرغره نمایند هر صبح بمی بوی شستر  
 بشوید شترقی نافع مرکب آب و تخم و آب بادروج خورده استنشاق نماید عطسه بسیار از گردنی  
 باشد باید که اگر می بایزد بپزند و از دو دو غبار و ملا ای خشک پیشانی و سر را در بوی خشک مثل  
 کشیز تر و مندل بپزند **قروح الف** مرهمی بحیث قروح و طبعی مرهم در سنگ سفید  
 قلی قلی ای قلی از هر یک یک گرم گرفته بموم سفید یک مثقال بروغن گل سرخ یک مثقال گداخته و در  
 بان مفرغ کرده استعمال نمایند و اگر مدتی مثل باشد فصد کند هم بحیث قروح و آب بمی مفرغ کلام  
 بروغن بنفشه که اندک اندک گلاب بنفشه از داخل کرده بر سر نهند چون دیگر شرب از گلاب بپزند  
 کند بکار بند **باب پنجم در امراض غده و حلق** **تورم** بیشتر از خون و صفرا  
 بود علاجش فصد اسهال یکسره بلبله است مضمضه نافع بعد از فصد اسهال آب غلبه  
 آب کاسنی تازه و آب کشیز تر و آب سماق و آب شاه قوت و اندکی سرکه انگوری مضمضه نمایند  
 فصد نافع تخم خرطوبه شیر بنفشه سماق گل سرخ آرد جو غده متشکل از آب بر گرفته بخورد و دان باشد  
 بخورینی بوی بدین پنج از حرارت معده بود علاجش کم شدن وقت تناول غذا و شستن و دان بود  
 بهر آب که اگر آب نذر و آب زده شک که بر آرد آب خیسایند و صاف نموده باشد بخورند و از هر یک  
 گرم بر سر نمایند و اگر از لیمو غرض معده باشد شستن است که شستن و دان طعام خوردن زیاده شود و  
 ساکن نکرد علاجش تنقیح معده با سهال قوی است و زنجبیل پرورده در دان گرفتن مداومت بطور  
 کشیزی نمودن نفع است و اگر از فادله و غمور باشد سبب فرود آمدن رطوبت فاسد و غرض از سبب  
 مضمضه نافع بعد از تنقیح و داغ یا باج فقیر بزرگ مورد بکباب سرکه که برگ مورد در و جو شایند و با  
 حل ساخته مضمضه نمایند و جب مسک و بر دان نگاه دارند و اگر از فادله و غمور و غمور آن دوام نرسم  
 خون از علاجش باشد فصد ریغالی اسهال قوی من نقشه نمایند و مضمضه نافع در قیسم برگ  
 مورد گل سرخ سماق آب و گلاب جو شایند و صاف نموده مضمضه نمایند و ترک شیرینی نکنند  
 و اگر بخورند و دندان کرم خورده و سیاه شده باشد و به شستن پاک داشتن و سون و غمور  
 در دان گرفتن در نشود و دندانها را بکنند و اعلام تحقیق یعنی نرم لبها است بر خط یک باشد استغراق

نصفه

نصفه

نصفه

نصفه

نصفه

نصفه

کنند فساد نافع از برای اورام صفه از خون و صفه از صفت آن آورده کشش نیز تر کرده بلعاب اسپنولی مرسته  
 نهاد نمایند صفه و نافع از برای رم مطنی و سوداوی صفت آن با نوره کلیل الکلی گل خطمی سفید نرکتان  
 تخم مروم نهاد نمایند او را هم کشه و تخم یعنی اماس گوشت دندان با و تخم حرم عمر است یعنی گوشت نیل  
 دندان اگر از حرارت باشد علاج است آن بشناسند اگر رموی بود فصد قیال کنند و اگر صفه ای باشد مطبوخ  
 بلبله زرد و هند مضمضه که در قسم سفید است آب غلب آب برگ خرفه آب برگ سداب آب برگ  
 کاستی مخلوط کرده مضمضه نمایند و برگاه فرودت و رطوبت باشد علامتش سفیدی لکن مردم و سرشت  
 که زبان نحوس شود مضمضه نافع درین قسم صفت آن غسل مصفی بلعاب جلب حل کرده و روغن  
 و روغن مصطلکی داخل کرده مضمضه نمایند کشه و آمیسه یعنی آهن زنجار این دندان اگر از غلظت خون  
 فصد کنند و اگر از حدت خون باشد بمخلطات مثل شراب عاب مضمضه نمایند نافع بود بعد از فصد  
 اسپهال آب غلب آب کاستی تازه آب کشش تر آب سماق و آب شاه کوت و لاند کی اگر  
 انگوری مضمضه نمایند و در ری نافع تخم خرفه سفید سماق گلشن آرد جو عدس مقلش خربا بر گرفته  
 بخت در مان پاشند و مثل شراب عاب شراب زرشک و آب غوره بنوشند و عدس بخند غذا کنند  
**سنون** نافع از برای ایتم صفت آن کرنازج گلنار فارسی طباشیر سفید سماق گلشن کبوت  
 اما زرشک شاخ گوزن کوخته کوفته بخت سنون نمایند که چون الله تعالی نافع است استخر خراشته  
 سبب رطوبه علامتش آب از دندان رفتن احساس سردی و لرزیدن فلکین در وقت سخن گفتن است  
 سنونی نافع چون استعمال کرده شود بعد از ترک سردی و تری صفت آن قنفل مصطلکی سحر کون  
 ترندی گلشن گلنار فارسی سبیل الطیب جوز الک و اجزاء مساوی کوفته بخت برین دندان پاشند  
**در دندان** اگر از حرارت باشد علامتش آفت که از آب سرد تسکین یابد و اگر از غلظت خون  
 بود فصد رجاست کنند و اگر از صفه بود مطبوخ بلبله زرد و هند مضمضه نافع از برای درد دندان اگر گرمی  
 آن غلب الثعلب بزرگ پوست خشک پاش آب جوشانیده صاف نموده سرکه گلاب و جوشن بر  
 داخل کرده مضمضه نمایند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری افیون بر موضع در دهنند و قدری موم بالای آن بزنند  
 و اگر از سردی باشد مضمضه که نافع است از فو تنج صفه عاقر قرحا بزرگ و آب جوشانیده صاف نموده  
 مضمضه نمایند و قدری عاقر قرحا در دهن گیرند اگر تسکین یابد بهتر و الا قدری برشتن بخورد و بر موضع در دهن

د باید دانست که هرگاه گوشت بن دندان که از آله گویند آغاس دهشته باشد و پیش از آن سست شده باشد و این قبول انگیزه و از آن خون می آید برکندن دندان در صورت مفاسد و مگر آنه قوی نکند نه داشته باشد و در دمازی دندان بود و سولخ در چنگلی دندان پیدا شده باشد برکندن آن مفید است و اگر در دمازی بود گاهی بکندن دندان یکس باید بجهت تحلیل ماده و گاهی نباید و گاه باشد که سبب دندان درد بود یعنی گرم که در رخ دندان تو کند تجویز نافع از برای درد دندان تخم کند یا تخم یاز بند انگشتی گوشت یا بن بر یکجا برتش آید دندان را به بخار آن باز بند و اگر خرابند که دندان را بکند بی آنکه آید دندان سست قدری عاقر قرحا بکند و در سر که یک آله از دندان که ناشل خیر خود بر دندان نهند و دندانهای خود را می افکند تا که بدان نرسد خرس یعنی کنده دندان برگ نهد و آن خود و برگ سرد بخاید که از برای گرد و سوزم با منزه ادم خیر من عمل نماید و معتبر باد و روح و نمک و روغن لاییدن هم مفید بود و ضمضمه بشیر تازه گرم نیز مفید بود و گاه بود که از خوردن خیر با می سرد دندانها را حالتی پیدا آید که هرگاه چیزی سرد را آن برسد دندان کند و در تخم مرغ گرم و نان گرم گرم گرفت و دندان نهید چند گرت و چنان گرم که از گرمی آن آب پاشم برون آید ضمیر **الاسنان** فی النوم یعنی دندانها بر همزدن در خواب روغن قطره بکوبند مانند و با بون و فیه هم طلا کنند **تحریک الاسنان** یعنی معیبدن دندانها با پنجه یا بود قابل علاج نیست و آنچه از طول مرض باشد از کثرت ریخ و ریاضت بی آنکه گوشت از آن آفت و نقصانی رسیده باشد و جوش غذای مرطوب من است چون گوشت بزغال در برده و منی فرو برد سنون قابض بجا داشته و آنچه از استخوانه باشد جوش گدشت سنون نافع از برای حرکت دندانها بسبب نقصان آنه صفت آن کند که رسته نزد و در جرح دم آن خون را بیساکوفت بنحیه بر آن دندانها نیاشد و اگر از ضرر و مستعمل بود علاج جوش استمال سنون باره قابض است **الاشفاق** یعنی شکیان زبان یا مرض از زارت و شکی داغ می باشد جوش بزرقه و نوا و بهند و برگ خرفه و زان گیر و باد رنگ را بر نهد و در دم مانند و کف که از آنجا برون آید بر زبان نهد و اگر از اخلاط معده باشد صد پاک گردانند و از دندانهای گرم و خشک اعراض نمایند و تعدیل معده کنند **اورام** اگر از خون باشد علامتش سسختی زبان و درد و با تندی و ایت غلبه خون است **مضمضه** نافع و در قسسم خون استمال کرد و خلط و بعد از فصد و اخراج خون تسکین طبیعت معده آن آب

آسی

ضمیر الاسنان  
تحریک الاسنان

اشفاق

اورام  
مضمضه

الشلب آب کاسنی تازه آب سیرتر آب کاسنی تر آب سیرتر آب کاسنی تر آب سیرتر آب کاسنی تر آب سیرتر  
 دی زبان و سوزش و تشنه در دهان و بسیار باشد که زبان را در جود و درم خوشتر کند مصفا کرد و  
 و شد بعد از آب سبال و بعد از آب مطبوخ بلبلانافع است و اگر از بلغم باشد عکس سفیدی درم و کثرت  
 بی این است مضمضه نافع درین قسم بعد از رخت نمودن و بچند که در آن تیر و درم مضمضه نافع  
 و سیر سوده بار الفل شسته مضمضه نماید و اگر از سودا باشد عکس سیاهی و خشکی و درشتی  
 آن است مضمضه نافع درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از آب سبال سودا بمطبوخ انقیوت  
 آب شیر زرد لعاب گل شنی و درون شسته مضمضه نماید و **اوجاع الهاز** یعنی درد ای مزاج  
 رسی گزنی مانند گراز خون باشد عکس سیاهی و نامس زرد و گلو و باقی علامات خون باشد  
 رگ زردی زیرا که پس از آن کم بود مضمضه و غرغره نافع در تقسیم بعد از رخت قبضال صفت آن  
 قی بر سر و کتاب خیسایده صاف نموده غرغره نماید و اگر از صفرا باشد عکس شمس بود و بی مثل  
 در آن و نفع فرود بردن و بسیار سی حرارت و خشکی و نامس زرد و در مزاج غرغره نافع درین قسم  
 از بلغم طبعیت آب آبی سیاه و تر بندی که شیر خشت در آن جل کرده باشد صفت آن آب  
 سنی تازه و آب خنک الشلب و آب خنک تر و در آب شاد قوت در آن چکاده غرغره نماید و اگر از سودا  
 و عکس شمس حکمی و صلابت درم و سیاهی رنگ است غرغره نماید غرغره و دیگر فلو خیار سبز  
 و آب الشلب چکاده صاف نموده غرغره نماید و اگر از بلغم باشد عکس شمس زردی نامس سفیدی رنگ  
 و در نهایت اندک است غرغره نافع درین قسم صفت آن خردل کوفته با یکام و گلاب و خیزر  
 مل کرده غرغره نماید و اگر از سودا باشد عکس حکمی و صلابت درم و سیاهی رنگ است غرغره  
 درین قسم چون استعمال کرده شود بعد از آب سبال سودا بمطبوخ بلبلانافع آن و سیر سوده زرد  
 زرد تخم فلفل در آب جوشانیده صاف نموده با یکام و گلاب داخل کرده غرغره نماید و اگر از  
 آبی یعنی فردا که آن ملازه اگر از سردی و تری باشد یا نچه در در لهاز یعنی که در شمس علاج نماید و  
 و نمک و شیب یا نمک و برگ مو در سوده ملازه را بر داند و گاهی سیرش و سوس گندم را بسوزد  
 و برافوخ طلا نماید و بعضی علاج این قسم را بریدن گفته اند اما بریدن خالی از خطر نیست و  
 و نفس شش و دل و عسر بلع است و جنای یا سبب بدیم و نیز تر و عضلات اطراف لوز ترین

سیکین

نوعه

نوعه

نوعه

نوعه

و عضلات بیرون است و این قسم را خنق مطلق گویند پس این آسان اگر از خون باشد علائش  
 سرخی روی مری رگهای زبان و علامات ظفرین بر تمام بدن باشد غرغره نافع درین قسم چون  
 استعمال کرده شود بعد از قصد قبالی و مجامعت سابقین و تلکین طبیعت بخت نرم صفت آن رب شاه توت  
 و آب کشنیر تازه و گلاب و سرکه حل کرده غرغره نمایند و چون مردم متغیر شود و زرد و نرم گردد انگشت  
 بالائی بران بماند تا بکشد و اگر صغیر باشد همین غرغره نمایند بعد از قصد و تلکین طبیعت آب قویع  
 زرد و آلود و تر بندوی و سر زنده و دانی شیر خشک خراسانی حل کرده صاف نموده بنوشند و اگر از گرم  
 باشد علائش تبخیر روی و چشم سفیدی رنگ بسیار رقتن لعاب برین در دانه کش شدت و تنگی حلق  
 و شور طعم بدان است غرغره نافع درین قسم بعد از ختمه حاد که دران تریب و شخم حنظل باشد صفت آن  
 عمل مصفی آب کاه حل کرده غرغره نمایند دیگر صفت آن رب الخور آب طنج انجیر زرد حل کرده غرغره  
 نمایند غرغره دیگر یکسجین علی اسکنجین غصلی آب ترب حل کرده خردل سوده داخل نموده غرغره  
 نمایند و اگر از سودا باشد علائش تنگی و تند و موضع دم و تیرگی و سیاهی رنگ علیل مایل بزرنگی  
 و خشکی و تری دران است و غرغره با که در بلغمی ذکر شد درین قسم نیز نافع است چون استعمال و  
 مصلابت کرده شود بعد از قصد با سلیق و ختمه متوسط میان جاد و لکن و سبب خنق و درم عضلات  
 بیرون حلق است یا در رقتن مهربای گردن از موضع خود بسبب ضربه و سقط یا بواسطه مولوی ابراج  
 غلیظه که در میلین مبره اند آید یا تنگی که در عضلات حادث گردد این را **خنق کلبی** گویند و ازین  
 خنق مطلق مراد نباشد علائش آنست که در فیض قادر بر حرکت سر نباشد بجهت از جهات و برکت این  
 بدان البته قادر نبود و قهقهه از بیرون رقتن مهربای گردن باشد از جای خود و اگر از درم عضلات خارج  
 بود گاه باشد که توان و دان کشاد پس اگر از درم عضلات باشد تحقیق نمایند بقصد و ختمه متوسط نماید  
 نافع اند برای خنق حادث از بیرون رقتن عضلات از موضع چون استعمال کرده شود بعد از قصد و ختمه  
 متوسط و در فقرات بموضع خود با صفت آن منغات بعد از گزندی مرکب صافی اما قیاس صبر و  
 سریش کای کوفته آب برگ مورد و روغن گل سرخ مرشته خماد نمایند و در می باشد و عضلات  
 اندر بیرون جانب طعم کوفه و بیرون آب و طعام ازان عضلات می باشد و در عضله که در بدن مرده و طعم  
 و اندرون مری تهادد باشد علائش آنست که قادر نبود بر فرو بردن آب طعام و اگر چه کندر

خنق کلبی

از



بیرون آید و سخن تواند گفت چشمت با میل بیرون کرده باشد و آب از دماغ سیران کند و گاه باشد  
 که سرخی در می بالائی از گوش تا گوش در پیش منقطع میگردد و طوفی پیدا کند و آن مرض را این سبب بخ  
 گویند غرغره ناله چون استعمال کرده شود بعد از قصد قیال و اخراج خون از کت تا قوت یابد مانند  
 حقه نرم کند صفت آن رب شاه قوت باب غلبه خل کرده غرغره نماید و اگر قوت بود  
 دیگر قصد کنند و اگر مرض اشتعال کند تا شش را غاده قصدی توان کرد و **خول العلق**  
**الحلق** اگر دیده شود بگز با سبکی در قی و بیرون آوردن و واسی بجهت استسقاء و اخراج علق  
 مثبت بر کلی چون در باشد و بنظر دیناید صفت آن خولی و ننگ سوده مسکه داخل نموده غرغره  
 نماید و در جرمه جویشند تا نیفتد بر سیری بجهت اخراج علق از نایط و صبر بر عطش کند و حمام رفتن  
 دمان قدری تلخ ناموس نهند تا بامیل کند و بوی آن بیرون آید **باب ششم در امر اخراج**  
**خجره و قصیریه و ریه و صدر و حجابات صدر و خنث و عضلات**  
**و خنث و قلب کجته الصوت** آنرا بپارسی گرفتن آواز گویند و این مرض از فردا این  
 در البقیه شش میباشد و شش احساس بر ششی و سوزش و غرغره درین موضع است پس باید که شش  
 نر کند بخوردن شراب ششخاش غرغره که من نر کند صفت آن پوست ششخاش بزرگ اندک مسکین ناز  
 ملسر و آب جوشانیده صاف نموده غرغره نماید و اگر این رویه را گرفته و خنثی خشک باشند نیز نافع  
 و یا از سوزن خجره می باشد و این اکثر در پیهایی باشد و از تناول چیزهای گرم خشک تشنگی باز نماند  
 هوای گرم حلاجش نرشدن باد الشعیر و مارخا و آب بندوانه و آب شیرین و شراب بنفشه و اناب  
 بهدانه و اناب بزر قطنا و اناب خاوی و آب غاب است و یا از سوزن خجره بار خجره می باشد بیشتر  
 حدوث آن از خوردن ریخ و سبوت با نرط و تنفس در سرد و بوی که خشک بود **باب**  
 در تقسیم چون پوسته در دمان گیرند صفت آن قطن خردی و در عفران سنبلیطی قرقر بسا  
 درار چینی از یک پیچ خردی صمغ عربی برین مجموع قند سفید بوزن مجموع و در حبس از دیا سوز  
 بزاج و طب خجره می باشد و شش قدم احساس بختوت و در ششی و قدم مرطبات است  
 غرغره نافع درین قسم صفت آن امیون بادیان صغیر ابریا پودینه آب کپشانیده صاف  
 بوده غرغره نماید و نافع است این قسم را زنجبیل و براد و عمل و سیاه و از خوردن اینچ و پسته

خول العلق الحلق

و

صدر و حجابات صدر

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

و خنث و قلب کجته الصوت

بدان کرد و شعله و مریز و از سوز مزاج خشک می باشد و تلاش اگر با کرمی که از خندت و صفا اندک  
 می باشد و درشتی و در بیشتر و حدوت این حال اگر گرد و غبار رود و می باشد و علابش روزی بنفشه  
 ماز و باروغین بادام باروغین کیده اندک اندک تجرع کردن و لعاب بزرقطونا با لعاب بیدار و قند سفید  
 نبات خوردن و شوربای مرغ قرصه و دانه الشعیر و گوشت بزغال و دیز و اسناخ خوردن و از تخم کفیر  
 تر بر آید و یا از زخم خورده و قصبه زیر است و علابش حمام معتدل و معتدل و معتدل و معتدل و معتدل  
 آب بر سر دگردن و خوردن زرده تخم مرغ نیم برشت کرم و شوربای حلیم گندم و با قند و اسناخ  
 و مغز بادام شیرین و شراب بنفشه و قند نبات سفید با تخم ریحان و زرقطونا و بالوده قند و یا تر شیرین  
 باروغین بادام شیرین خوردن نافع است **ضمیمه النفس** یعنی تنگی نفس اگر از بلغم باشد نه خشک  
 خورده سینه و سینه و برآمدن بلغم و تنگی نفس در وقت حرکت و اگر از سرفه بلغم بر نیاید خون است و است  
 شراب بنفشه مستعمل در تنفس حفا آن زرقطونا خشک و درم انجیر زرد و مویز مطلق از هر یک که حد معتدل  
 باوان تخم تخم از هر یک که درم ابریا اصل السوس خراشیده از هر یک که درم نبات سفید یکصد و یکصد  
 درم پس کوبیده و شرب سبزه و بر روی یک اوقیه و بعد از پیچ قوی و سهیل تنگ کند و اگر تنگی نفس  
 از سوز و آب باشد و در الک حلو نافع است و در الک تلخ نیز نافع است و اگر از حرارت دل باشد  
 بویحه کثرت بخارات علابش علم نفس و تنگی و سوزش دل است و دوائی نافع درین بیم مسکن کرم  
 قلب است باید که استعمال کرده شود این دوا بعد از قصبه با مایه قوی صفت آن شراب معتدل و شرب  
 نیلوفر برقی کاسینی و عرق گاو زبان و شیر و تخم زرقطونا و قند و افش کرده و بر شند طالع می  
 که چون بر سینه مالند نافع بود و معتدل سفید با یک گشته تر و آب کاسینی تر سوده بر سر بر مالند و اگر  
 از استرخاضات سینه و ضعف حرارت غریزی باشد علابش لیته نفس است و نفس  
 مثال کسی زنده اگر سینه باشد و نارس است نشیند و گردن راست ندارد نفس بر نیاید و اول را نفس نکاو  
 دوم را نفس انصباب نامند علابش خلج فالج است و دروغن قسط بر سینه مالیدن و اگر از دای  
 ریه باشد علابش باریکی کاذب و سرفه خشک و کم شدن آن از خوردن تر با و علابش خور  
 کنگ کجاست بزغال و سوره و مغز کله که شیرین تازه و داخل کرده باشد و قند سفید با عرق  
 بید مشک و عرق گاو زبان و از مویا پسند و یا مار شیرین و سفید کوی می تواند خورد و شرب

نفس تنگی

نفس تنگی

نفس تنگی

یعنی سرفه آنچه در ذات الجنبه و ذات الصدر و ذات الریه وصل و درم جگر باشد علامات آن مکرر خوابیدن است که سرفه گاهی خشک می باشد و گاهی تر و سرفه خشک آنست که بان چیزی بر نیاید و این سرفه در نزد رقیق و نزلات حادیه می باشد که پوست از سرفه فرو آید و عکاش آنست که دست وقت خواب پاره می شود نیز قصبه و حلق خاریدن گیرد و سرفه آید اگر زود بعلاج آن بر آید بهتر و الا خوف سل باشد علامت منع نزل است بخوردن شربت خشخاش غرغره نافع درین هم صفت آن عذس پوست خشخاش گل سرخ بزرالنج غنبل الثعلب گلزار فارسی جو شایند صاف نموده غرغره نمایند حسب حال  
که ماده را حلین گردانند و منع سیلان کند صفت آن خشخاش سفید بزرالنج تخم کاهو مقشر مغز تخم کدو مغز تخم خیارش است کثیرا منع عرق انجبین زعفران کوفته بخیه بلباب بنه آید سرشته جهاسا بنه و پوست دربان گیرند و چیزی درشت و خشن بر سر مالیدن درین قسم نافع است و نیز سرفه از سرد مزاج گرم و خشک و درشت می باشد علامتش زیادتی سرفه در وقت حرکت و اگر سنگی و بستگی حرارت هواست بالا غری بدن و سرعت نبض و تکلیف یافتن در هوا خشک از خضانه و اشغال آن با شش خوردن کنگ شعر است یا مرغ و کدو و اسفناخ و سرخ و آشامیدن شراب بنفشه و شراب یلوفیر بالعایینه و لعاب بزرقطونا و عرق کاسنی و عرق کاذبان از میرا انا شیرین طلای نافع درین هم صفت آن سفید نموده برگ خرفه تر کشیده تر تراشته که و بگللاب سرشته پوست بر سینه باندند و از سوز مزاج سردش نیز می باشد علامتش خضار انجیر است که در سوز مزاج حار ذکر شده علاجهش خوردن کلنگین است و حمل از میرا انجیر و سوز مزاجی و مغریه با دام و غذا مانند از نخود و با قلا و لوبیا مطیّب بزرعزان و دارچین و سینه را بر وغن نامی گرم چیزی نمودن یا از جوشش قصبه ریه است و این اسرافاع سعال است علامتش آنست که از چیزی خوردن و خیار و دودالم باید و نیز از بوی گرم و خوردن شیرتها علاجهش فصد با سلیق و خوردن مسهل صفرا است و تدبیر سوز مزاج حار نمودن یا از خضوت قصبه ریه است و دود و خیار بسیار گرفتن علاجهش اول لعابها و شور با نامی چرب و قالدوده جانست و سرفه طلب آنست که بان چیزی بر آید و این سرفه یا از املا و خون و صفرا می باشد علامتش غلظت نبض و حرارت بدن و تشنگی و سرخی روی و از بوا آب سرد راحت یافتن و بیشتر این سرفه چیزی بر نیاید اما چون گاهی چیزی از روی بر می آید از قسم بر آورده باشند علاجهش فصد با سلیق است

و آنچه در سرفه گرم گفته شده از اشترباده و غیره و نهادن خل یا عسل یا غلیظ می باشد عسل  
خرفه در سینه و بر آمدن چیزهای غلیظ علاوه بر مثل خلایق نفس بلغمی است و باید دانست که در  
سرفه اگر ترشی دهند سرفه را زیاده کند و اگر شیرینی دهند بصرفه استجیل گردد و درین تلخ شود پس  
شراب نیلوفر که در آن خاصیت هست که بصرفه استجیل نمیکرد و باید داد و بداند که بعضی اشخاص شاد و  
شد که ترشی از این سرفه آنها کرده پس اگر اتقان کنند بدان ترشی بلغمی سرفه را که از صفر بود و از  
تواب و زیت لوب الهم یعنی خون بر آمدن بسرفه اگر انگ بود و بسرفه اندک یا از پنجه و قصبه  
میر باشد علاوه بر خرفه بیا بنساک است و پسته گل یعنی در جمع عربی در دهان نگذاشتن و از گردن  
به لغو زدن بر نیز نمایند و اگر سرفه بسیار آید و رنگ سرخ بود از سینه و اگر رنگ زنگ بود از شش است و در  
جمع قسام قصبه کنند از باسیلق یا اسلم و شراب حب الاس و قرص که باید دهند و در مرغ و با انگ  
شیره تخم خشکاش دهند و اگر ضعف ناله باشد و تب باشد با مرغ دهند و اگر تب باشد با شیر دهند  
و از میوه آمرد و از شیرین بذر **ذات الریه** درم گرم بود و شش از صفر باشد با فواید نیم  
تور منسج یا تشرب دایمی سرفه و گدازنی سینه و تنگی نفس در از سینه بجا نیست و امتناع و سرفه  
روی چشم و سرفه بی یک چشم و تنگی و تنگی زبان و نبض موی و سبات و در بلغمی سرفه روی و تب  
و حرارت کمتر بود لیکن گدازنی و سبات بیشتر باشد علاوه بر شش قصبه با سلیق است و لیکن طبیعت شش سرد  
و ترنجبین و غیره بخت و غذای شش جو و از اشرب شراب نبات نیلوفر و شراب بخت و شراب از شیرین با  
عرق گاو زبان و قوت غلبه از شش و شیر و تخم خیار و شیر و تخم کامو دهند و در بلغمی بسیار و شان تخم خلی و  
اصل السوس از هر یک به درم چو شانه که صاف نموده یکی از اشربه مذکوره داخل کرد و بدین صفا و  
نافع در ابتداء ذات الریه صفت آن اگر در محل بخت گفته محل خطی سفید رشته یکم بر سر سینه تهاو نمایند  
و غیره و طبع از موم سفید و درغن بخت سازند بر سینه بالند و در آخر نیز خماد که در تخم گمان زیاده کرده خماد  
نمایند **حب کمال** که دائم در دهان بگذرد شیرین و مفر تخم که در شیرین مفر تخم خیارین شش سفید مفر نام  
شیرین مفر از هر یک شش درم یک بخت و درم یک السوس که درم ترنجبین یک که درم بزرگ مجموع او در بخت  
بخت بلباب بنده ترشته چهار سازند بیک و در یک و سگ است بر آن بنده پاهن شود و بکار در شش  
مرغس در شش شش بود و لازم است حمی او قیو یعنی کمان باشد که اگر چه شش ایشان مفر

بلغم

ذات الریه

ضمان

حب کمال

۳

نباشد بکمال ایشان مثل حال تملو لان ایشان کانی باشند کرده و سینه ایشان جمع شده باشد  
 و مجاری نفس از تنگ و مشکلی گردانیده و مجاری دم زدن را تنگ گردانیده و سر و معده و ضعف و لاغر  
 و کاهش بدن پیدا و اعتراض اگر چه فی الحقیقت سلیست اما چون در دواض شریک است پس  
 سلی خوانند اما سلی حقیقت که قرحه شش باشد علامتش لزوم تب و قیحه و سرفه و برآوردن مده و سرفه  
 و فرق میان مده و قیحه آنست که مده با غلظت خشک رشته بیرون آید و بدوی او خفیه اگر بر آتش نهند  
 اگر در آب اندازند بعد از زمانی در تآب نشیند و با که مرض سلی اگر در ابتدا بود و هنوز مجاری تنگ نرسیده  
 باشد چنین گفته اند که اگر کجده استحکام بر سیده باشد و شیخ الرئیس گفته که سلی از غیرت و طبیعت که متوجه  
 علاج اومی شود از برای تسکین عوارض آنست که مدت حیات بمصوب بگذرد و علامتش در اول امر کوفه  
 برآید قصد با سلیق کنند و غلظت آنک برآورد و آنچه از غلظت برآورد پس قریص که با سلیق  
 حب الاس و دهند و تدبیر قی نماید و با که در سلی و دوقی جلیه آید که در شکم روان شود و اگر شکم  
 کشاید بزرگ شود و قریص سلی و با وقتیکه شکم کشاید بزرگ شود و ضعف آن محل سینه کشیده و طباشیر  
 گل ارمنی از هر یک چهار درم گرفته بخیه بلعاب بزرگ و ناله شسته قریصها سازند شربت یکدرم باشد  
 سفرجل یا بادام دهند و غذا سینه شش باشد شیره تخم خشخاش شیره مغز بادام دهند و اگر  
 الجنب و شوصه و پیرساحم بعضی ناخصل میان هر یک فرنی کرده اند بیان آنرا در معالجه آورده اند  
 باین بر سر درم است در حجاب داخل الحجاب عاجز یا حجاب خارج یا عضلات داخل یا عضلات خارج  
 و درم قسم آخر چون در خارج است محسوس گردد و علامتش تب سر لازم و وجع ناخصل و سینه و نبض  
 متضاری یعنی سیر و متواتر مختلف الا حرا و در بلندی و پستی و صلابه شش و انقباض و تنگی نفس سرفه  
 خشک در ابتدا و آخر چیزی برآید علامتش قصد با سلیق است از جانب وجع بعد از درم با سوم بار قصد  
 بشرط احتمال مرض و غذا آتش جو یا اسفناخ دهند و از شربت شراب غناب شراب نیل و شربت بقیه  
 بالعب بهانه دهند و طبیعت را نرم دارند و غذا خفیه در ابتدا اکل خفیه آرد جو بلعاب گل حکمی سسته ضماد  
 نماید و اوقات الصبر در درم حجامیت که سینه را در کس میکند اگر در جانب سینه بود ذات الصبر  
 گویند و اگر در جانب مهره های پشت بود ذات العرض خوانند علامت ذات الصبر در درم رادی سینه  
 از تشبه بخرامه و عدم قدرت عیسی نظر کردن بر زمین آسمان و از تکیه کردن بر پهلوان و پشت راست

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

خفقان

در وقت که

باب صفات و امراض معده

یافتن و سلامت ذات الفرض احساس در میان هر دو شایسته و بیش میگزیده بجانب راست و چپ کلاه  
 کردن و در وقت که سر قرحمت بسیار رسد و طایع برود و علاج ذات الخبیب است الا انکه در اول نهاد بر سر  
 در دهم در میان بر دستان باید نهاد **خفقان** طبعی در دل بیرون از اعتدال باشد و سبب آن سوزن  
 ساده می باشد یا دوی سلامت سوزن اجابت بکار اندک و شکر و سافج را به تبدیل و او را به تبقیه و تعدیل  
 تبدیل نماید و در مبدلات و مسهلات مقوی الی مثل گاو زبان و بار خجری و زعفران لازم از طرف انداختن  
 می باشد سلامت و علاج در آن خولید که آدویه قلیه کرم مشک خنجر خون بهترین ایشیم زعفران قرص فضل شکر  
 و ریحنی سمد کوفی آدویه قلیه باره و مرادید بعد مندل کاسخ طباشیر سفید کشنیر خشک سیب  
 نیلو فر کافور آدویه قلیه بعد از گاو زبان نیز و یاقوت مرکبات معمرات یا قوی باره و معدل اگر کم از آن  
 غشی معطل شدن حس حرکت است بسبب اعتدال و سبب آن چیزی بود سوزنی که بدل رسد چنانکه  
 در نوبت نامی بعضی تنها و اندر گزیدن بوم زربنگ هاز خورون زربای و از فضول بخارات درید بدین چنانکه  
 و احتیاق رحم یا خاریه چنانچه ترنجبین و امثال آن می باشد و از سوزن سافج یا مادی با قلیت  
 موح و وقت آن علاجش در وقت ریختن آب سرد بود و بر روی دوی موافق و خوش بویدن و بویدن  
 کاسیکل بگلوب تر کرده دست و پای الیدن و حرکت دادن و در وقت تسکین و هوش آمدن سبب معلوم  
 باید کرد و در دفع آن باید که **شید باب هضم و امراض معده** سوزن معده سلامت  
 سوزن گرم سافج تشنگی و جاساد خانی و فاسد شدن غذای طبیعت و اندک گرمی و خشکی و دان قلیت  
 شہوت طعام است و علاجش استعمال شرب باره است شل شرب زربنگ و شرب خوره و شرب  
 انار و شرب ریاس شرب بعدل و شرب لیو و نانچ و افندیه باره شل زربنگ و سماق و حبه مریم  
 و فنجیه و آب بسیار سرد نوشیدن و سلامت سوزن با ماده صفر آنچه گشت تلخی و دان و خنجان کباب  
 بدن آوردن صفر تلخی و اسهال است اولاً بعد از آن تدبیرات مذکور و سلامت سوزن حار طب  
 اعتدال آن از روی طعام و بسیاری آب و دان خاصه وقت گرمی و بعضی بر آمدن صفر و بلغم یعنی صفر  
 مخی علاجش می کردن است و اسهال بحب بنار قوی و شرب لیو و ده درم در گلفند آفتابی خبر گرم  
 بنجر و زوئش و زوئش در آب صفر حل یک سیر یا شرب بنار یک و قیه بهنج ناشتا بنجر و زوئش  
 آنچه اگر گرمی و خشکی است علامت حرارت است باز با قلی خشکی زبان و دان و خشکی طبیعت و لا تر

بدن و علائقش خوردن آب شش جوهر است با مزج قریه و گوشت بزغال و بره و از میوه انار شیرین و سیب  
 شیرین و هندو از شراب انار شیرین با عرق کاسنی و علامت آنچه از مری سباده بود ضعف بضم و  
 دیگر گذشتن طعام از معده و تغییر آن تیزی تری بسیاری نفخ و آرزوی طعام و علائقش جوارشات گرم  
 است و علامت آنچه از مری و تری باشد که آرزوی طعام و میل ابدای تیز و غشیان و تشنگی کاذب  
 و آرزوی ترش و نفخ در شکم است و علائقش تفتیه معده بقی با بخت و عسل است و اسهال نفخ و هلاکت  
 با نوشدار و جوارشات و کلنگین و علامت آنچه از مری و شکلی با ماده سودای بود بسیاری آرزوی  
 طعام است و ضعف بضم و بسیاری نفخ و نوزدن معده و تری و ان پشش از طعام خوردن و بزور آمدن  
 سودا و تری و بزرگی سپهر که علائقش تفتیه معده است از سودا بطبع و انقیاد و تری و نوزدن بسیار است  
 بمشروبات معده و آنچه از مری و شکلی با ماده باشد در علاج پذیرد و استعمال الحامیه گرم و تر و معده است  
 و علامت آنچه از مری بود با ماده قبلت تشنگی و متغیر از شراب اندیز و تر و قریه باقی از انار و بسیاری آب  
 و مایه سسرت نرولی غذا از معده علائقش طر فعل صغیر و قرص کل و علامت آنچه از مری معده با ماده بود  
 ضعف بضم و بطور نرولی غذا از معده و تغییر آن به تری و تری طبیعت و با دکانی شکم و بسیاری است  
 علائقش استمالی جوارشات حاره است و علامت آنچه از مری تری سباده بود در مری که علائقش تری و  
 معده است علائقش چیزی گرم و خشک است و جمع **النفوس** یعنی دو نفخ معده یا از سودا و از اسهال است  
 علائقش تبدیل غذا و انار اجتماع اخلاط در معده است علائقش تفتیه است و یا از مری معده بود علائقش علاج  
 ورم معده است چنانکه باید و از مزاج است علائقش کپک سبوس کند و رنگ و جادرس است و خوردن جو  
 لمونی و یا از ضعف معده است و علائقش قوت معده است و هم که فساد شهوت است و آن که  
 خوردن گل و امثال آن و همیشه اجتماع اخلاط الله است در معده پس طبیعت مایل باشد بخیزی کند  
 آن باشد و گاه باشد که از مری و برای دفع و طلب صند باشد بلکه طلب آن حفظ باشد بشاید و تشنگی  
 خود و فرق در میان هر دو آنست که آنجا طلب مطلق است صحت بان تحفظ نیست و آنجا که طلب  
 ضعیف است برای دفع موزنی آن صحت تحفظ است علائقش تفتیه معده است بقی و اسهال نیز  
 این آرزوی مزج بریان و شور و تمیض استخوان طوره و طلبهای بر غوب و غصه و آن حرکت موزنی  
 غیر بضم باشد که از بدن باز گردد و بقی و غشیت و بقی و اسهال دفع شود و گاه باشد که تری نشود و بزرگ

بضم

بضم

بضم

خالی از تهوع و غشیان نبود که مضمضه چهار نوع نمی باشد یکی از خوردن طعام بسیار که از احتمال سحبه  
 زیاد بود دوم خوردن چیزهای لطیفه و سیرک الهضم نمی شود شایع هر یک کول و در سحبه شباهت شدت ترش  
 گردیدن پس از آن است بر شخص را که پیوسته از این سبب اعراض و اعتصاب لازم دانند و گاه بود  
 که این نجات ضعیف شود و نبض ساقط باشد و رنگ زردی مثل رنگ اموات گردد و باشد که تشنج  
 پیدا آید در دست و پا و در الوقت طریقی باید که ترس و دست از معالیه باز دارد چهارم در اسهال  
 سوء مزاج معده است که تغییر در غذا را بفاد و صفرا و بیه اگر سوء مزاج حار باشد علامتش بزرگ  
 صفرا بود یعنی اسهال علاجهش قوی است آب گرم و تنقیه معده است پس شراب انار مقوی  
 و شراب لیمون مقوی و کلاب و رب سفرجل خالص نوشند یا مغیر گردانند غذا سردی و فساد  
 بلغم علاجهش اخراج بلغم بود یعنی اسهال علاجهش آب مطبوخ انیسون و زیره و صعلکی دهند  
 و گدازند تا شکم چنانچه مجلس یابد و جوارش سفرجل و جوارش سرد شیرین چند جوهر کلمی بینی  
 زبانی آرزوی طعام و حرص بر کولات چنانکه طبع طلاب می باشد و این یا از زیادتی سردی معده می  
 و علامت و علاجهش گذشت یا از بسیاری ریختن سودا و بقیه معده می باشد و علامتش آنکه شهوت آب  
 اندک است و ترش چشما و سوزش و در غده غم معده پیار و بی صبری بزیان خوردن و کثرت بران بخوا  
 اسهال سودا است بمطبوخ انیسون بعد از نصفه با سلیق و غذا های چرب دادن که این مرض سبب  
 اشتیاق تمام بدن باشد بعد از آنچه حال نا اتمان است و علاجهش غذا های کثیر القویه و الا  
 و بعد از آن بکرات و اندک اندک و از ادخال تنگ بکمر زیاده و بدن را از تحلیل و طبیعت را از نرمی  
 نگه دارد و گاهی از دیدن این می باشد و ذکر در علاج و درمان خواهد آمد **جوع** بصری یعنی گرسنگی  
 اعضا و سیرت معده پس اعضا نهایت بعد از احتیاج باشد و طالع معده از آن فقر و غر و احتیاج  
 و این مرض یا از سوء مزاج یا از غم معده است که قوت جذب را کم کند یا تشنه اند و شدت شهوت  
 اعضا بعد از علاتش ضعف قوت و لاخری آن و بطلان شهوت است و چون بر غم معده نهاده  
 مجنوس شود در بعضی اوقات غشی عارض شود و بسیار بود سافرا که سراسر قوی خود را خالص  
 مگر شش از آن گرفته بوده باشند و تقیل غده اگر در این حال عارض گردد و علاجهش در حال  
 غشی بزیارت که در غشی ذکر شد و معده و البقاوات مقویه مثل خماد متحد از سحبه و

ناله

بصری



و کله سرخ نماد کنند و چون رختی برون آید نان زنده آب گوشت نمر کرده بنهند و اگر آب گوشت را این  
 طریق گیرند بهتر است بگز گوشت گوشت یکا در جری آنرا جدا کنند و سرخی آنرا بکباب کنند و در رنگ سنگی  
 نهند و اندکی گلاب بر آن بچکانند و سردی را برپوشند و بر آتش نرم نهند تا آب گوشت جدا شود و گوشت  
 هنوز خام بود و گوشت را بمقتضای آن که برون آید و آنچه فی شش درون برآمده باشد یک جوس بسند که  
 بچته شود و اندکی نمک در آن اندازند و بخورند و یا از غلط یعنی مثل لیمو زجاجی بیاشند که نفی معده و قوت  
 شهوت را بر آید و این دو خلاف یعنی بود که شهوت کلی احداث نمی کنند زیرا که آن ترش بود و دفع معده را  
 گیرد و شهوت بجزکت در آید و اینک سبب غشی گردد بی علم و رنج و غلیظ بود و علتش خلط اب سوز  
 مزاج یعنی بود و سببش تفتیه معده و تسخیر آن بود و علاج آن قسم حالی از اشغال نیست رزق استغفار  
 حاجت بود و در سنگی اعتدال و قوی مانع استغفار است و یا حدوث جوع بقوی از ضعف قوی نرم معده  
 و حرارت مفرط و ریح بدن است و علامتش سوز مزاج گرم و تشنگی و سختی طبیعت و متوقفات در وقت  
 غشی در وقت گرمی است و علامتش در حال غشی معلوم شد و بعد از آن غذای سرد و انصاف و التوجه  
 و معوی نرم معده مثل نان در آب انار شیرین و آب سیب یا بنفشه و تراب زرشک و شراب لیمو  
 و نارنج و ریاس و غیره که برنج خنک کرده باشد تر کرده و در عطش مفرط یا از حرارت درونی  
 سینه شش میاشند و علامتش آنست که از هوای خنک پیش از آب خنک تسکین یابد و علامتش بر سنگ  
 بود و تشنگی است مثل خار و صندل و گلاب و برگ بید و اقتریه و اخلاط و ضاربات تازه و بکاو بریزد و یا  
 از حرارت و علامتش حرارت تعدد است و تسکین با قین آب سرد زیاد از هوای سرد و یا اگر  
 و ششیدن شیره تخم مقشر است یا سکنجبین شراب زرشک و از میوه یا خار و بند و به وسبب  
 اشغال آنها و یا از طبیعت و زو جیت و شورای غلط با غذای میاشند که در معده باشت و هوای شور جان این  
 بر صفت میاشند و علامتش آنست که بر چید آب خورد تشنگی زیاده شود و چون صبر کند از آب تصحیر  
 در اول و چیزهای گرم خورد مثل عسل و نبات تسکین یابد و این عطش را آب گویند و علامتش آنست که تفتیه  
 بقوی و استهالی و اگر سبب غذا بود ترک اقتریه بر صوفیه نمایند و گفته اند که اگر در معده لیمو گرمی آب از آب  
 نمک بنگ بخورند یا فربس می دهد یا ریح می شود قوی و تهوع و غشایان قوی حرکت معده باشد  
 بدفع چیزی از طریق و دان که مفرق باشد یا آن حرکت اندفاع و تهوع حرکت و اقامه است یعنی

عطش

و تهوع و غشایان

سفر

فوق

اوام

معهده ی حرکت منافع و غشای مالتی بود که معده را بان حرکت اقتصای تحریک باشد بر موی قی سبب  
 این حالات با صفت است و علائش حرارت و تشنگی و دفع معده است یعنی و علائش ترقیه معده است یعنی  
 حقیقه تعدیل باشد بر واغذیه و باید که اغذیه را طعم طبع و خوشبو باشد و با از طعم شود است و علائش هر یک معلوم  
 شده علائش بعد از ترقیه معده و حقیقه آشامیدن شراب و اما بر بی منقوع است **فم الکرم** یعنی بر آید  
 خون از معده یعنی در این عرض یا از کشودن گرگیت از معده و علائش قصد با سلیق است و جریع آب  
 سفر حل یا شراب حب الالاس با صحن عربی و گل ارمنی و دوام الاوین و خوردن بگوشت و خربوب و ممان نیز بر  
 است و اما از آمدن خون از جگر یا از سیر زانست بمعده و علائش علامات آفتات معده اصلی است  
 و علائش اما بجانب دیگر **فوق** حرکت نم معده است از بلای دفع موزنی از خود و این بلای  
 حرارت است چنانکه در تب های مرقه و یا از خوردن چیزهای بسیار گرم است و علائش استعمال  
 و اغذیه و اضفاده بارده است و یا از بردوت حادث در فرم معده است و این اکثر پیرین و ساقران در  
 عارض گردد علائش آنست که معده را از بیرون اندرون گرم کنند و درین نوع و در دفع ریجی و طولی  
 که بعد از این خواهد آمد حرکات غصیه و غره زدن نفس نگارداستن و صبر نمودن بر تشنگی و عطش آوردن  
 و جمیع اعراض نفسانی بنهایت مفید و موثر است و یا حدوث فواق از چیزهای گزنده و سوزنده نم  
 معده میباشد چنانچه در تب بخاری و خوردن چیزهای تیز حادث می گردد و علائش قی بسکین و آب گرم  
 است و استعمال شراب یا زده مثل شراب لیمو و شراب زرشک یا لعاب بزرطونا و اما اگر افراطی طعام بسیار  
 و غلیظ یا لیمو ترش غلیظ میباشد و علائش قی کردن است آب گرم و در بلای آب ترش بسکین و عسل است  
 و یا از زده های غلیظ میباشد و علائش اما از انوعی و گلفند مقوی البصطکی و انیسون است و علائش فاق  
 درین قسم ضعف است این پدید و شبست و با بونه کوفته روغن مصطکی داخل کرده بر فرم معده طلا نمایند  
 و یا از درم بگری باشد و علائش نیاید و یا از تشنگی میباشد و علائش آنست که در معده خلطی یا  
 قطعی یا مادی یا چراتی نبود و پدید استغرائات و تنبهای گرم عارض می گردد و علائش روغن  
 با دام خوردن است و بر معده و بالیدن و قند آتش جو یا مرغ قزیه و کدوی تر و به طایف پیچیده  
 و قند با نبات پیچیده آب پیچیده و از آن لعاب بزرطونا بنوشند **او ارام** معده را این آسان  
 از صغیر او خون میباشد و علائش تب حرارت در معده و از درم و ارام و در شستی زبان و

شدت تشنگی و سقوط اشتهاست و علاجش فصد یا سلیش است و نوشیدن آب انار تر  
و شیرین و نوشیدن مار شیر و شیراب لیمو و شراب آلو و قمر سندی و شراب بقیه و شراب یونفر  
آب عنب الثعلب تازه و آب کاستنی تازه ضار و نافع از برای این قسم در ابتدا آرد جوهر برگ خرفه و لسان  
آب سفرجل آب شنب در هم سرشته بر معده نماد نمایند و نافع در تقسیم بعد از یک حرات  
صفت آن بالونه گلشنج اکلیل الکلب گل خلیج کوفته آب سرشته ضار نمایند و یا از شراب بکوره  
آب بادیان و آب کرفس افزاید و اگر در معده بلغم بود علاجش تب ملایم و بسیاری آب آردن از  
زنان است و سقوط اشتها و طعام و سفیدی روی و زردی و تب علاجش دادن از الاصول و غذای  
آب گوشت پیوج که مبرای بخت باشد گوشت پیوج را بخورند و بران انگشتر نمایند **طالسی** نافع در  
صفت آن روزی گلشنج و سرکه هم آمیخته بر معده بخورند نمایند ضار که بعد از خیزد روز استعمال کرده می شود  
بجسته خاکستر حوب اگر سرد کوفی سبیل الطیب کوفته بخیه گلاب سرکه سرشته ضار نماید اگر تحلیل نماید  
و سفیراغ برقی نماید صفت سبیل که برقی رسنال نماید بادیان سرکه در هم کرفس و در هم جوشانیده  
ضمات نموده فلووس خیار شیرینچهر در هم گلشنج آفتابی در هم دران حکله صاب نموده بوشند و چینه  
ضیغ این مادت نمایند و اگر سرد بود علاجش صلاب درم و انکار زردی و فاسده و برفی و خشکی روی  
است علاجش دادن از الاصول چون علامت نفیج ظاهر شود فلووس خیار شیرین آب بران نماید و آب کرفس  
حکله صاب نموده روغن بادام شیرین داخل کرده بخورند و چند روز صواب نمایند نمادی تحلیل  
آن حله بر گمان بالونه گل گلشنج کوفته بخیه آب سرشته ضار نمایند و اگر تحلیل نماید نهال یا پیوج  
منقوی با قیون و غار یقون نمایند ضار تحلیل قوی که بعد ازین مسهل استعمال کرده می شود صفت  
آن اشق منقث تخم کد سبیل الطیب سعد کوفی اشق را سبک و گلاب حل کرده باقی آرد و به بخیه  
کوفته آب سرشته ضار نمایند **بشتم در امراض گند و مراه و طحال**  
**افو ارم الکبد** اگر از خون باشد علاجش تب و اگرانی و تشنگی و زردی و سوزش در موضع حکله است  
و سقوط اشتها و طعام و ظهور درم و سرفه و سرفه زردی و سرفه خشک و فو ارم اگر درم ختم نموده  
از عظم آن زیت رسد اگر در جانب مفرات با نفع از برای تشنگی و فو ارم و آب بکوره و آب  
بیشتر آرد و اگر در جانب محب باشد سرفه و تشنگی نفس گرفتن و فو ارم کشیدگی تیر کردن نیز باشد

کحل

بشتم در امراض گند و مراه و طحال

بشتم

و میان ذات الجنب و درم یکدو قتی که در مجرب باشد در چه تحقیق آن مریض را گویند نفس باز آید  
 چند آنکه قوازه نگاه دارد بعد از آن از وی سوال کنند اگر در آن وقت در وی در زیر دندان می آید  
 درم بجز است و الا ذات الجنب و علائش فصد با سلیق است و آسانیدن این شیر بر سر زبان  
 شیرین آب انداز ترش و آب کاسنی تازه و آب غلبه بکشد و بکشد می خورند از شیر و نماد نام  
 در ابتدا صفت آن گل بنفشه برگ خرفه تر برگ ساق گل گلشن خندک شود درم سه شسته نماد نمایند  
 خمادی نافع که بعد سه روز استعمال نمایند اگر دو گل بنفشه گل گلشن خندک نماد نمایند و اگر دو گل که بعد  
 از غیبت روز که حرارت باشد استعمال می شود باید که بر نماد قابل با بونه اضافی نمایند و بعد از این بر  
 نماد و مقدار نمایند صفت آن گل بنفشه گل گلشن سفید با بونه گلشن خندک گفته آب غلبه شسته تازه شسته  
 نماد نمایند یا ورم کبد از صفرا اسهالش زردی زردی زردی زبان با جوشش است و شدت  
 تب و حرارت و قی صفراوی بطبخ سهیل صفا استعمال درین قسم صفت آن تمرندی تخم کاسنی  
 پوست تخم کاسنی غلبه جو شایزه صاف نموده شیر شسته خراسانی ترنجبین دیان حل کرده  
 نموده بنوشند و اگر درم در مجرب کبد باشد چیزی که اگر در بول شیر کنند بنهند و اگر در مقعر باشد چیزی که  
 اسهال کند و در مجرب صورت سلیمیت را نرم باید داشت و یا ورم کبد از صفرا است و علائش  
 سفیدی زردی و زبان و قلت تشنگی احساس نرمی درم و عدم درد و در زیر دندان تب است خماد نافع  
 درین قسم استعمال بعد از نوشیدن الاصول با شیر و تخم خرفه و استعمال تخم نیم صفت آن  
 با بونه اکلیل الملک گلشن تخم کمان کوفه کلکاب نرشته خماد بنفشه و یا از سودا و علائش  
 و ادراک صلابت در موضع جگر است و فساد رنگ و لاغری و قلت شهوت طعام و کمی تب و در دو گاه  
 می باشد با حرارت مزاج و علائش اسهال سودا است بعد از آن که نفهم داده بکشد ترش و یا غلیظ  
 و اقراص مثل داده باشند و آنهمه و اغذیه در شیر به حب سردی و گرمی مزاج از آنچه خوشتر است  
 دهند و سودا القویه یا آنکه صفت و سودا مزاج کبد را سودا القویه گویند و این مقدار است  
 علائش زردی زردی آمیخته با سفید است و تهج زردی و بکها دوست و یا است و گاه باشد که  
 بهمه بدن رسد و از آنهمه عرض است بسیاری نفخ و قرقر و شکم و اختلاط اجابت خلط گاهی  
 نرم باشد و گاهی قیض و گاهی زرد و گاهی دیر و علائش خفیف از علل است اشتها

ورم کبد از صفرا

ورم کبد از صفرا

ورم کبد از صفرا

ورم کبد از صفرا

ورم کبد از صفرا

چونکه استسقا در وقت بسیار آب طلب است و در اصطلاح اطباء مرض آدمی بود بسیار که این ماده از  
 شامی اعضا و ظاهرش بی این موضع بر سر قد او اختلاط و این بر سه نوع است اول در تن و این در تن  
 انواع است پس نمی تپس طبعی و علامت دومی که گزاف شکم و بزرگی آن و دوشی پوست شکم است  
 و چون دست بر شکم نهد چون دمی یعنی مشکلی بر آب نماید و او از آب سموع گردد و در وقت دست  
 زدن از پهلو به پهلو گردد و علامتش علاج درم جگر است اگر علامات درم جگر باشد و اگر از سه درم جگر باشد  
 گرم را به سنگ و آب کاسنی و سه درم یک تخم کرفس و سیون و روغن بر سیاه شان و این تخم خربزه نیم  
 ماه و صفر مثل کلکالاج بارد و یا جگر حار است و برودت مزاج طبعی بعد از آن بدست و مقویات بگوید  
 گرم را به سه درم موافقت نماید و علامات تخم کرفس و سیون و روغن بر سیاه شان و این تخم خربزه نیم  
 تخم کاسنی مقویات قرض اسرار لیس بارد و حار و قرض گل و شراب و این را به سنگ تخم کاسنی  
 بهترین آدمی این مرض است و علامات کجی نریل و آمانس حس بدست و چون گشت بر موضعی فرو برد  
 دمی درد کوی بماند و سفیدی بول و نری طبیعت و گاه باشد که بول سبز بود پس علم امتیاز این  
 خون و یا است و نیز بعضی این نوع حکم انواع استسقا است و علامتش تقویت و کفایت است  
 و نیز مزاج بارد و معده و کثرت و در یک گرم و نرم از کردن بدست نشان شدن علامت طبعی عدم گرانی  
 چنانچه در دمی بود و چون دست بر شکم زند و او طبعی سموع شود و بان برون آید علامت سهالی  
 برقی است بجز که احداث گرمی نماید تعدیل جگر و معده و بی نوع از گرمی بجا باشد و سردی معده حاد  
 شود پس آدمی این مرضی اعضا و شایات و اسهاده کند و آدمی موضعی سرگرم بر و سرگرمی کا و  
 کبریت و سرکه ترکیب کرده گرمی را از جرم بدن در تنی را بر شکم و طبعی را بر اطراف که از نافع از برای طبعی  
 هاورس سولس گندم و نیک گرم کرده که نماید و احتیال بحشمتی گرم و استعمال حمام مرق  
 استسقا را نافع است و حامی که تری از نفع یعنی حامی که آب بسیار زیر غصبات جوش مصداق  
 و شیر شکر مقصود و اشغال آن چه کند عرق آب و غذا و نه مقصد است و همچنین بول شتر و  
 که مقصود و در نه خورده باشند و آورده اند که زنی را استسقا عارض شد با حرارت و خندان اما در  
 سکه از ذکر آن شیرم می آید و خلاصی یافته **میر قالی** صفر را بلب و فن طبیعت نبات صفر  
 بر ابطار بدن بطریق بجان چنانچه در شب صفر آدمی در روزی از روزهای بجران و اگر پیش از نیم

باشد یک بود پس اگر طبیعت در آن وقت نرم باشد بدی و قیادش کمتر باشد و درین قسم  
بیطبیعت بایر گردد و از این گرم خوردن بخشیم و یا اگر گرمی مزاج کبد باشد و علامتش گرمی مزاج کبد  
و بسیار بی زردی قاروره و کت زرد است و علامتش سهیل صفر است و شراب می که جگر را  
خنک گرداند و غذا و نماد را از این قسم و یا اگر گرمی مزاج کبد باشد و فرق میان آن سرد و آن است  
که آنچه از گرمی جگر باشد رنگ تمام بدن زرد شود و الایردی به تیرگی زرد و بدن لایخی بزرگ و طیف  
قبض شود و علامتش علاج گرمی جگر است و یا از سده جگر هاست و علامت سده جگر گرانی  
در آن موضع بود بی درد و تب و اگر سده در باب مجرب کبد باشد بول رقیق و اندک باشد و اگر در جگر  
مقعر باشد بر از نرم و آبک و سفید آید علامتش اگر سده در مجرب بود مضجع در بدن مثل سنجین  
بآب ناز نایه و تکرر قفس و تکرر کاسنی و تکرر خیارین اندک کی لک مغبول و اگر در جانب مقعر بود و  
استعمال او در مینفجه است بلکه کند مثل سنجین که بوی از نایه و کاسنی و کاسنی و غلبه القلب  
و یا از گرمی بر آید و این قسم که در کان زبان را بسیار حادث می شود و علامتش جگر آب  
خنک است و آهسته و آهسته می شود و یا از نرم مزاج می باشد و علامت آن پست  
نوک رانی موضع جگر در ششی زبان و تهنوع و علامتش مثل علاج درم کبد است و یا از ضعف  
مزاج می باشد و علامتش مثل علاج قطع جگر است و یا سده مابین جگر و مزاج است  
و یا از اندک سفید گردد و علامتش استفراغ صفرا است و استعمال مقحات مثل آب  
کاسنی تازه و جگر کاسنی و غلبه القلب رسیده و تکرر قفس و یا نایه و در بدن چینی و سنجین  
و سنجین و سده مزاج در مرکب و سده در صرف ناکند و یا از سده مابین مزاج و اعصاب است و  
علامتش اندک برای دفعه سفید گردد و در جسم بیرون آید و تکرر قفس و تکرر علامتش ای کبد  
و در کت بدن سده این بحر می آب بطیوخ کرب و جفید که در آن فلوس خیار شتر حل کرده باشند  
بار و غمی با دم جفید کردن بنایت سفید است و اگر غلبه القلب تکرر قفس و داخل کرده باشند  
قوی تر باشد و یا از قفس می باشد و علامتش علاج قفس است **میرقان** اسود و یا از سده  
میان جگر و طحال یا از سده میان طحال و قمع معدی می باشد و علامت این سرد و اندک میرقان  
انک حادث شود و فرق میان سرد و اینکه در تنانی شهوت دفعه ساقط شود و گرانی

و اگر در کت بدن سده این بحر می آب بطیوخ کرب و جفید که در آن فلوس خیار شتر حل کرده باشند بار و غمی با دم جفید کردن بنایت سفید است و اگر غلبه القلب تکرر قفس و داخل کرده باشند قوی تر باشد و یا از قفس می باشد و علامتش علاج قفس است

از جانب چپ بود و علاتش سکنه زردی اسهال سودا است و یا از بیلری حرارت جگر و سپر است  
 که از خون آن بنمود و فرقی میان کبیدی و طحالی آنست که کبیدی را سیاهی کمتر بود و علامات سودا در دم  
 کبیدی و طحالی نیک سیاه بود و یا سیاهی بولی و بر اثر شکایت مریض از جانب چپ و غم و اندوه بی سبب  
 و خفت نفس و علاتش نصد است و از خراج خون غلبه پس اصلاح و تعدیل جگر یا سپر و یا از ضعف حاذق  
 و ماسکه طحال است و علاتش کدورت سفیدی چشم و سقوط شهوت و خروج سودا بطنی و یا سهالی  
 و علاتش تقویت سپر و نهادهن مجری تیغ زدن است و ضما دای معوی یا لیدین و دلک که یافت  
 اگر از سکون و بطالت و دعوی باشد و یا از بحران مجرقه و امراض سو داوی می باشد و علاتش اگر در آن  
 امراض حادث می گردد و از حد و ث آن غمی حاصل می شود و علاتش در کردن بر خروج است و یا از دم  
 سپر می باشد و دای او ذکر شد و **ورم طحال** یعنی تاس سپر و بیشتر سو داوی بود و بعد از آن  
 دمی و آن نرودی بسودا می تحویل میگردد و بلغم و صفراوی اندک و نادری باشد و بیشتر ادرام از زرد  
 سپر عارض شود و فرقی میان باد و ورم آنست که از دست ماییدن در ورم در زردی می گردد و باد  
 باد تسکین می باشد و باد که از قرقر سمن شود و اما دمی علاتش درد در جانب سپر و حرارت و  
 تشنگی و تب گرم و اشتداد بطنی و سیاهی قاروره و گاه بود که در موضع سپر سرخی پیدا شود و علا  
 فصد با سلیق اسهال بخار شیره و آب غلبه لعل آب کاستنی تازه و ضما دای خشک و غذا ناکام  
 و اشترب که در ادرام کیده ذکر شد و اما صفراوی علاتش سوزش مفرط در زیر و تب حاد و اشتداد  
 قی و زردی چشم و زبان اندکی با سیاهی آمیخته و علاتش اسهال بطریق ورم صفراوی جگر است  
 و اما بلغمی علاتش زیادتی چشم سپر و اندک نرودی باین و سفیدی بوی و زبان و هیچ چشم حوا  
 آن و سفیدی بولی سیاهی برادر بود و ضما دای از برای ورم بلغمی سپر مستعمل بعد از تحقیق بلغم صفت  
 آن تخم سفید که آنرا زرد جل گویند گرفته با خاک سرچوب آلوده و بر کسب سرشته ضما نمایند  
 اما سو داوی علاتش صلابت سپر و بیرون آمدن از موضع خود و نفخ و در شکم و نفس منتقل و عرت  
 نبض و شریان که بر بر دو جانب حلقوم است چنانچه بهر دریا لته شود و لا بغری بدن و علاتش اگر غلبه  
 خون بود فصد با سلیق و یا بلم دست چپ است پس از آن سکنه زردی و نرودی و اسهال با بطبوخ  
 انقیون ضما دای نافع درین قسم صفت آن اشق بسر کھیا نیده خود و سداب و نج و سوسن

در نطحات  
 حاکم

نصفه

نجومی گفته است بآب برشته نماید و قرص کبریا را بسایند و بخند تجرد از سر که نافع است اگر اشکی را  
 بر سر طلا نماید و درم سیزده تحلیل بود و دیگر که درم صد سفید با جگر خورند و درم سیزده که از اگر سوس گندم سبزه  
 نماید و نماید و صلابت آرد و دفع کند **سراج طحال** را از سوزی مزاج کسپه زرد و حله سودا و زردی جلد و  
 علاتش تند و در زیر پهلوی چپ و درم غیر صلب چنانکه اگر دست بر آن فرو برد در درد نشیند و تر آرد  
 کند و چپ زردی علاتش مار الاصول است که در آن تخم فک است داخل کرده باشند و سفر و حرق آرد  
 و صبر بر تشنگی بنایت مفید است و نهادن بخار آتش و خادای خلل بکار برند **باب نهم در امر اسهال**  
 امسا و مقعد و اسهال بر سهانیک بود یا از ناکول بود یا از اعضا یا از جوانیک یا با شکر  
 که در زرب و بلاد جو به است اسهال میشود و آنچه از اعضا بود یا از جیس بدن است و یا از عضوی غیر  
 معین یا از عضوی معین مثل مایع و معدده و جگر و سپرز و مراد و روده اما آنچه از ناکول بود یا از اسهال  
 می باشد که قوت او در روده یا زوده باشد و علاتش خوردن بزرق و تابریان کرده بر و غن کلسنج چرب  
 کرده و یا رب سبب شیرین بر بند و یا از بسیاری خوردن است که موجب تنه و میضه شود و یا چیزی غرق  
 مثل کلو یا حدس خدای که خوش طعم نبود یا نیز شهوت خورده شود یا نفاخ بود و تولید راج کند  
 و آن نافع استعمال معدده شود بر نزال پس نیز منضم باشد و موجب اسهال گردد علی این محسوس است  
 که کیشا نروز خندانند و بعد از آن غذای لطیف سیرج الا نهضام خفیف دهند و معدده را بحسب  
 خصوصیت که هر فرجی آفت است کند و آنچه از اعضا بود یا از جیس بدن است **اسهال نونی**  
 گویند سببش اجتماع فضلات و ترک ریاضت و قلت تحلیل و بسیاری رعت و سکون و استلا  
 بدن است یا از جیس استفران که عادت بوده مثل جیس خون یا اسیر و جیس طشت و امثال آنست  
 و علاتش اقدام اسباب مذکوره است و علاتش تنقیه بقصد اسهال است و اگر بدن قوی  
 باشد ریاضت و حرکت و دلب و حمام معرق و یا از ناله صغرا تمام بدن است و علاتش  
 در اسهال مراری خواهد بود و یا به سبیل بجران می باشد و یا بسبب ذوبان و گداختن اعضا می باشد  
 و این در عقب جمیات دقیه اگر غرض می گردد علاتش التهاب حرارت و متن جاز و اختلاط  
 لون و عدم وجود آفتست در عضوی که موجب اسهال گردد و اگر نری بالان لحم و شحم و جسد  
 غلیظ و چرب بود در آخر مثل شحم متادیه القوام گردد و نوبان لحم نیز اول صمدی می بود و آنچه

اسهال

اسهال در امراض اسهال

اسهال نونی

دنبال



نبود و در آخر متشابه القوام گردد و یا از عضو بی غیر معبر این اسهال مدی بود و بیش از غیر  
 و باید میباشند و عضوی از اعضای صدر و ریه و علائش تقدم درم است و از آن عضو وقوع گزید  
 و ناقص شمرده و علائش آنست که شیر و تخم چارین با گلاب قند دهند و یا اسکین با شراب زرد شک  
 بحب احوال و غذاهای البقیع باشد یا چونه مرغ دو آبی که بعد از پاک شدن تخم دهند محل ارضی طباشیر  
 سفید و املاح زین کلسنج از هر یک یکد انگ تخم کاسنی و دو انگ کوفته چینه با کنه خال شراب بنهند  
 و موضع را بمقویات نماید و نماید در آتش جو قدری برنج داخل نمایند و اگر تب بود و نحو حاجت نباشد  
 و یا غیر برنجی میباشد چنانچه فصله جمع گردد و علائش آنست که در آن عضو دردی ظاهر شود و کل اسهال  
 و بعد اسهال خفگی و راحتی در آن عضو پیدا شود و معرفت فرغ خلط مبول و برآورد و در آن عضو  
 و اسهال حاصل توان کرد اگر غلب بود صفراویست و اگر رعب بود سوداویست و اگر مواد بود سوداویست  
 باشد و این نوع را اسهال دوری گویند و اگر دوری نباشد بلکه دایمی باشد و در بعضی اوقات قوی  
 تر شود از فساد خون است و علائش تفتیه بدن است از خلط غالب تعدیل مزاج یا آنچه مؤلفی  
 و تقویت آن عضو که در آن محتس می شود و بضادات و آنچه از عضو معین باشد از داغ بود و این اسهال  
 و ماضی گویند و بیش فرود آمدن نزله معده است و فساد غذا و علائش آنست که در اول بعد از  
 خواب برخاسته باشد چند مرتبه متواتر اسهال شود و پس که گردد با علامات نزله و فساد مزاجی فرغ  
 و علائش آنست که بقفا نیک کند و بالین پشت کند و پیش از آنکه عادت از خواب برخاستن بچسب  
 نشستن بود میبارد و اندوهی فرماید و آنچه لغوی بر نیاید و معده باز با برده نرود آمده باشد  
 بجزئی مزاجی دفع باید کرد و شش تخم بکبان و یا زنجبک با تخم مرو یا نر قطونا با شربت انار شیرین با قند  
 یا شرباب معذی یا شرباب شفا بخش و ادویه قابضه که اسهال باز دارند شایده و این و تدریجاً از آن  
 نزله باید کرد چنانچه در باب نزله گذشت و یا از معده باشد و این اسهال مدی گویند و این سبب  
 مزاج معده است یا سبب باز نماند ماسکه است از کار خویش بسبب لامت سطح معده از رطوبتی  
 و علائش بیرون آمدن طعام است بی تغییری و احساس قتل و علائش قوی کردن است و جواریش  
 نود و جواریش خرفوب و جواریش کند خوردن و یا از ضعف قوت باخمیه باشد از سوء مزاج و بیشتر  
 سرد و تر بود و یا از بسیاری ریاخ در معده است و یا از رطوبتی مزاج که میان طعام و معده حجاب

گردد و با فم از کار خود باز دارد و علامتش ضعف یا خمد و تقلط طعام بر معده و غیره و نیز منهنضم برون آمدن این  
 بوقت خود و به سبب چنانکه در ضعف اسهال مذکور شد و علامتش آنکه سوز مزاج را بعلامات آنها میگویم  
 کرده به تبدیل و تعدیل گویند و باد را بر تبرک چیزهای نفاخ و کاسرات ریاخ تحلیل دهند و بطوری را که از  
 نشیان و بسیاری آب دمان شیرینی دمان و برون آمدن خلط است به برادر علامتش می آورند  
 است آب ترب و شبت و عمل مداومت بخوارشات مذکوره نمایند و یا از ضعف قوت و افندی باشد  
 و این نبات قلیل الوقوع است پس اندک اندک دفع کنند چنانکه از ضعف بیکار دفع توانند کرد و آنچه دفع کنند  
 منهنضم بود و علامت ضعف دفع معده آنست که زیاد از دوازده ساعت در معده نماند و سبب  
 آن میبست بود و علامتش بچیزهای مرطب باید کرد و یا از کثرت غذا ابرود و معده علامت و سبب  
 و اسهال مزاجی نماید و یا از کم خوردن معده بود و علامتش شوری دمان است و علامتش قی کردن  
 و خوردن خلط و متوی به عطشی و گشایدن شراب فخر حل و شراب لیو است و یا از شور و جوش  
 قرحه است و ریشی در معده و علامتش جوشش دمان و خشکی و حرارت است که بعد از تناول غذا در  
 معده احساس شورش و دردی شود و چون طعام بگذرد تسکین یابد و در بر از فمید و زرد آب قیتی  
 بر آید و علامتش اگر فانی نبود فصد با سلیق کنند و نه آتش جو بریان کرد و سدس بر پنج شست  
 ما شیر و تخم شمش و هند و بر روز در دم بزر قطنو نابریان کرد و دیگر دم تنوع عربی سودد و بر خون کاسرخ  
 دو درم حرب کرده با شراب مندل بدهند و اگر بعد از یک هفته دفع نشود قرص طباشیر و سفوف  
 حب الزمان دهند با شراب سفرجل و یا از باطل شدن خل معده باشد و بیش خلط اکال با آب  
 سموم حاره یا درم گرم که حادث شد و در معده مثل قلعونی و جمره و علامتش برون آمدن طعام  
 غیر منهنضم است بی سببی از اسباب مذکوره و علامتش آن است که معده را بقایانات توفیه  
 نمایند و غذا آتش جو بریان کرد و دهند اگر حرارت بود و الا شورایی گوشت یکک برنج دهند و گفتند  
 اندک که حسوی که از شیر و نمارة و نان سیده خشک کرده رساند اثبات خل معده می کند و یا از جگر  
 و این را اسهال کبدی گویند و فرق میان اسهال کبدی و معده آنست که کبدی یکلیو سیت غذا  
 معده تمام بود و در معده خضری نبود و اسهال کبدی آنچه درم می باشد و سببش انقباض و سبب کبد  
 و علامتش مقدم درم و ناقص و تشویه است و علامتش آنچه مذکور شد و تقویت جگر با شیره قضا

است یا غمغالی است یعنی مثل غیا که گوشت تازه بود و بیش ضعف جگر باشد یا بسبب  
 سده یا سوء مزاج یا ورم و سوء مزاج را بعلت آن معلوم کنند و دفع کنند و ورم و سده را بکشند  
 و گفته اند که غمغالی صعب تر بر مریض منقذ زائل شود و شک نیست که هرگاه از برودت و رطوبت باشد بسیار  
 خواهد بود و آدم صرف است و این را فرو سبب یا یکدی گویند و بیش تفرق اتصال جگر را  
 و علاتش آنست که قرص چنان شیر و کل از منی و ورم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ غم غم برشت و با  
 استلا بدین بود و علاتش استلا زدن است و عدم حلاط سحج و روده های خروج ابتداء که بی رطوبت  
 و علاتش فساد کل است مادام که مریض ضعیف نشود باشد و قایلش زنده بود و چون ضعف پیدا شود مجامع  
 بر مریض کثیره از بدن نهند و قایلش احتمال کنند و یا صفراوی می باشد بسبب استلا و جگر از صفرا و  
 صدیدی می باشد که علاات و علاج الفجاری مذکور شد و علاات انفضاحی و احتراقی و صدیدی  
 و صفراوی آنست که آن سلامات سحج نبود و مختلط نبود و بر مریض را از خروج آن راحت حاصل  
 و در وقت غذا معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاتش قایلش ندهد که خوف هلاک  
 حاصل بود بلکه تبدیل مزاج نماید و تبدیل اخلاط با آب آشامیدنی شربه باره مطبقه که در این قیاس  
 بود چون شراب زرشک و خوره و مانند اینها و درین نوع اسهال خوف سحج است پس با سنگ است  
 بریان کرده یا شربه بکوره دهند و گاه باشد که در کدی یا رازی جگر بر دین آید و علاتش آن بود که بر  
 آتش نهند که اخته نشود و گاهی سسی می باشد و بیش ضعف جاذبه جگر بود و علاتش اسهال سفید  
 و گاه بود که اندکی بسبزی زنده بود و بطور وقوف در ماسا و قنات و قلت خون در بدن و لاغری و زردی از رنگ  
 اسفیدی آینه و علاات سوء مزاجات مضعف معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است  
 و تبدیل و تقویت جگر نماید و خلط می باشد از سده که عارض بود در عروق که معروف است به اول  
 و علاتش قتل در جانب راست و لاغری فساد و نفست و علاتش قنطریسده است پس بکین نیز  
 و شراب نیازی و یا از طحال باشد از استلا و سودا و بسیاری آمدن آن معده و علاتش غلظت  
 و سوزش غم معده و ترشی هین و سودا ویت بلز است و علاتش اگر قوت بود قصد با سلیس و اول  
 باید کرد و بطریق افیمون استغفار کرده غم معده را قوت دهند و سپرز را بکین نماید و جگر آتش  
 و یا از مزاج بود هرگاه صفرا زرده برده فساد از آن آید که جهت دفع قنطریس و رطوبت آن بکار آید

و علاتش آنست که قرص چنان شیر و کل از منی و ورم الاخوین دهند و غذا زرده تخم مرغ غم غم برشت و با  
 استلا بدین بود و علاتش استلا زدن است و عدم حلاط سحج و روده های خروج ابتداء که بی رطوبت  
 و علاتش فساد کل است مادام که مریض ضعیف نشود باشد و قایلش زنده بود و چون ضعف پیدا شود مجامع  
 بر مریض کثیره از بدن نهند و قایلش احتمال کنند و یا صفراوی می باشد بسبب استلا و جگر از صفرا و  
 صدیدی می باشد که علاات و علاج الفجاری مذکور شد و علاات انفضاحی و احتراقی و صدیدی  
 و صفراوی آنست که آن سلامات سحج نبود و مختلط نبود و بر مریض را از خروج آن راحت حاصل  
 و در وقت غذا معده بیشتر بود و چون غذا خورده شود ساکن گردد و علاتش قایلش ندهد که خوف هلاک  
 حاصل بود بلکه تبدیل مزاج نماید و تبدیل اخلاط با آب آشامیدنی شربه باره مطبقه که در این قیاس  
 بود چون شراب زرشک و خوره و مانند اینها و درین نوع اسهال خوف سحج است پس با سنگ است  
 بریان کرده یا شربه بکوره دهند و گاه باشد که در کدی یا رازی جگر بر دین آید و علاتش آن بود که بر  
 آتش نهند که اخته نشود و گاهی سسی می باشد و بیش ضعف جاذبه جگر بود و علاتش اسهال سفید  
 و گاه بود که اندکی بسبزی زنده بود و بطور وقوف در ماسا و قنات و قلت خون در بدن و لاغری و زردی از رنگ  
 اسفیدی آینه و علاات سوء مزاجات مضعف معلوم شود و اکثر آن از برودت و رطوبت است  
 و تبدیل و تقویت جگر نماید و خلط می باشد از سده که عارض بود در عروق که معروف است به اول  
 و علاتش قتل در جانب راست و لاغری فساد و نفست و علاتش قنطریسده است پس بکین نیز  
 و شراب نیازی و یا از طحال باشد از استلا و سودا و بسیاری آمدن آن معده و علاتش غلظت  
 و سوزش غم معده و ترشی هین و سودا ویت بلز است و علاتش اگر قوت بود قصد با سلیس و اول  
 باید کرد و بطریق افیمون استغفار کرده غم معده را قوت دهند و سپرز را بکین نماید و جگر آتش  
 و یا از مزاج بود هرگاه صفرا زرده برده فساد از آن آید که جهت دفع قنطریس و رطوبت آن بکار آید

اسهال حادث شود علائم تشش، قوع آن در تبهای غلبه و محو یا در عقب نوشیدن شراب کهنه  
 است و مدتش اگر از صغیر بسیار بوده بتیغ ایله زرد و ترندی آب انار ترش و شیرین کره تنقیه  
 نمایند بعد از آن قوی طباشیر و سفوف حب لوزان یا شراب فخر علی شراب زرشک ساده  
 دهنده و غذا و روغن سنگلاب و آب بن تابی و ماء الشیر بریان و شور یا برنج با آب سماق یا انار و انبه  
 و اگر ضعف بود بتیغ یا چوبه و روغن بریان کرده اندازند و اگر بریان کنند مدت بریان کردن در گزین  
 آن آب سماق بریان ریزند و چون بریان شود سماق بریان باشد شاید و یا زرد بود و این آب را  
 متوی کوبند یا اگر اسباب که در معده گدشت تواند بود و از موی سر سطح داخل بود و معده تشش  
 آمدن سید یا غده غیر کامل الا به بنام و اختراع معده و احساس در درد وقت موی زرد  
 برود و باشد و علاجش فصد است اگر مانعی نبود ماء الشیر جبریان کرد و در برنج با روغن گل سرخ و در  
 سدر جل یا شیر تخم خرفه مقشر و کل از منی و منخ غری و دهنه و آب برگ با زرشک حقه نمایند و ترک  
 ترشیهایی حرس کنند و از شور سطح خارج امعاء می باشد و درین قسم نباید خورد و باید از شیر و  
 راست و چپ میل میکنند و علائم تشش فصد و تسکین حرارت و برگ خرفه و غلبه الطیف از غذا و نمائند  
 دانه برای گرم اجتناب سازند و از نه طبوبات فاسد که در دوده جمع می شود می باشد علائم تشش خروج آن  
 طبوبات باطعام قلیل الا به بنام است احساس حال معده و علائم تشش تنقیه است بقوی اسهال  
 پس استعمال اخوات قابضه و از سر مل و سود مزاج سرد و تر می باشد که قوت ماسکه را ضعیف گرداند  
 و علائم تشش آنچه می باشد که در طبوبات گدشت نیز خروج طبوبات و علائم تشش استخوان جراثیم  
 قابضه است که در معده که در تشش و از ضعف امعاء می باشد چنانچه امعاء با آن آمده است و  
 عارض نبود و علائم تشش غلظت است و غلظت تشش و همچنین علائم تشش و این قسم اسهال قلیل القوه  
 است و از انتفاخ عروق و امعاء اسهال موسمی حادث شود و این را قوی و سطح را  
 متوی می گویند و در ردای غلظت و در ردای دقاق می باشد و در دقاق تشش است اول تشش  
 بعد است و از دنا عشری گویند پس بیام پس دقین و این بر سه را امعاء دقاق گویند  
 پس امور پس قوی و لون پس ستیم و این بر سه را امعاء غلیظ گویند اگر از انتفاخ عروق و در دقاق  
 غلظت بود و علائم تشش خود آمدن برادر بود اول باخون و آخر بیخون بی آنکه علامت بوسیر باشد و اگر

دقاق

ای

دقاق  
تسکین

و در معارضه قاق بود و علامتش اول نزل ثلثا بود پس نزل خون بر قق و گفت ناک باقر او بر باد  
 و علامت آن سهال کیدی بود و علامتش فصد با سلیق است اگر غلبه خون باشد و رب و خورده و  
 ریاس و سیب و حب الاس با شراب اینها یا گل از منی و دم الاخرین و صمغ عربی داخل کرده  
 باز رده تخم مرغ بریان دهند و غذا بر پنج شصت بریان کرده با شیر تخم خشخاش بریان کرده  
 و صمغ عربی داخل نموده باز رده تخم مرغ نیم برشت و یا پنجه و صمغ عربی بریان نموده بدین وقت تا بجا  
 از مثل برنج و حب الاس مثل از منی و دم الاخرین چکده هرگاه در اسهال و خلط بود به نهامیت  
 باشد قهقنج چون اکثر وقوع این حرارده و قولون می باشد تا از آن اشتقاق کرده اند از  
 اندامی که با خنجر در میان هر دو طبقه روده می باشد و چنان محسوس گردد که گویا بجای در دو سوراخ  
 می کشد این با وجود نرمی طبیعت نیز می باشد و علامتش قزاق و انتقال در از موضع موضع و  
 قدم تناول میوه و غذا می سر و باد ناک و علامتش شیانها و حقه که طبیعت را فرو آورده با  
 را بکنند البته باید که در لوله حقیقه که دو سوراخ داشته باشند بکنند و این نوع قوی را قوی رنجی گویند  
 یا از نقل است که در امعاء محسوس گردد و این قوی را قوی نقل نامند و سبب احتباس این غلظت  
 نم رنج بود و یا از سودا یا از صفرا می باشد چنانکه نقل می شود آن از خشکی طعنها یا از آنکه  
 یا از حرارت رود یا باد یا آب یا میوه است آن یا بسیار می آمدن بول یا کثرت تحلیل بدن یا کثرت  
 حرارت هوا علاج هر یک کینی در دست بکام و در آب گرم نشاندن و بعد از آن تحلیل  
 نمایند که شکم بیاورد و حقیقه بجهت رنجی و نقلی و بلغمی و سوداوی صفت آن می باشد قستی تخم کرفس  
 اگر فانی بادیان از بریک بخورم سنبله مغرب القرم از بریک ده درم گل زلفه حلیه از بریک  
 یک سه درم با بونه گل خطی از بریک کهن در یکون پنج سلیکرب جو شامیزه تا پانزده سلیکرب  
 این در دو درم نمک و درم فلوس خیار شیر در آن حل کرده صاف نموده درم روغن زیتون  
 ده نموده بدین مرتبه بکرم حقیقه نمایند و حقیقه که در حرارت استعمال نمایند عا یا کوسیه از بریک  
 عدد سرفقه نقل غلظت از بریک بخورم برگ چغندر یکدسته رازیانه شش درم گل خطی  
 یک کهن در یکون پنج سلیکرب جو شامیزه تا پانزده سلیکرب رازیانه یا کوسیه درم فلوس  
 شیر در آن حل کرده ششانی نموده درم روغن کبوتر خاضه نموده بدین مرتبه بکرم حقیقه کنند

و بجای روغن کنجد یعنی شیرنجیس چهار سیر کرده اند و در لبنی نام الاصول در صفت او می حرارت  
 شراب بنفشه و شراب تیلو قرص باب شیرازی ترشش کرده بعرق بادیان دهند و تا کشاید  
 دهند و اگر ضرورت شود به غذا دادن مارا و شور با مرغ دهند و بعد از کشادن اگر غلبه  
 خاکی باشد تنقیه کنند و یا از دم کبوتر طحال کلبی بکشند بعد از آن در لبن طبیعت ببلان چنانچه در پیش  
 نه کمر شدوی شود استعمال نمایند و یا از دم گرم اسما می باشند و علامتش احساس ارم و تشنگی  
 و لذت نشناختن صفرا و در دردی ری رگها و گرانی و ضرر آن است و اگر دمی باشد علامتش  
 حته بارده تلخین است بشراب بنفشه و آلو و شیر خشک و فلو س خیار شیر پس فصد با سلیق و  
 سائر چهار سیر از سمندر و ادویه و شیر چنانچه در ارم معده بگذراند و یا از التوائی روزی نامی  
 و سبب التواء باره شدن رباطات رود نام است و اگر حرکت غیث یافتن یعنی فرو آمدن  
 اسما یک خفیه و علامتش حدوث آن بعد از حرکت غیث یا سقوطه یا قریه می باشد و احساس  
 نزول آن یکس خفیه و خود باز آمدن و علامتش دست بر شکم ماییدن بر رفتن و مباد است  
 و حرکات مختلف تا بجای خود باز آید و یا از دیدن یعنی که مهای باشد و بعد از تلخین طبیعت بزم  
 آن مسح نماید و یا بنچه در باب دیدن ذکر کرده خواهد شد و هر چه بر او مکرر حرکت داده ستقیم بودیم  
 بر از بطریق اضطرار و بیرون نیامدن اگر اندک رطوبتی که با خون بود و گاه باشد که خون نباشد و  
 مبادی می باشد و کاذب علاج هر یک فصد علوج دیگر است پس تحقیق و تشخیص آن اجتهاد  
 مبذول باید داشت در صیغ ناشناخته شیرینی دهند از قند و نر قطونا با تخم زحکان یا با رنگ اگر آخرد  
 تخمها نیاید کاذب است علاج آن تلخین طبیعت بمش شراب بنفشه و کوبیده پوست سیخ بخیل و گاه  
 باشد که شیر خشک و فلو س خیار شیرین حاجت افتد و غذا نامش و عدس نقشه با سفتک  
 و شیره مغز بادام شیرین دهند و اگر آنها بر نگیرد غالب آنست که صادق باشد و علامتی دیگر که است  
 ماله اتمد توان کرد زیرا که با وجود قبض و جس قفل در اسما ممکن است که از جانی دیگر تخم با این  
 آید پس نفس نماید که پیش از وقوع این ترش طبیعت قبض بود یا تلخین چون مقرر گرد که صادق  
 است اگر از این علامتش بیرون آمدن آن بود و یا باز و سوزش و حرارت در معده و غلظت  
 آشامیدن آب بفرج یا با رنگ بران کرده است و غذاها را شیرین جویان مرغ و کبوتر

برایان کرده بشیر و تخم ششاش بریان و آب ساقی چنانکه بسیار ترش نباشد چاشنی از او بدهند  
 نافع درین قسم صفت آن پوست ششاش گلشن بزرگ گلشن سفید گل طلعی سفید پوست انار کوفته بکافور  
 سرشته در روغن گل سرخ و انگور بزرگ بپزند و اگر چنانچه ذکر شد تسکین ناید و در غرض باشد اگر از این  
 بود علامتش بیرون آمدن بلغم باشد یا باز در سائر علامات بلغم و علاجه اش آشامیدن شراب حبیب اللسان  
 یا تخم ریحان و تخم مرو بریان کرده و غذای مرغ یا پیله گرده پخته زیره بریان کرده در آن انداخته بخورد و کافور  
 و نمک گرم کرده بر کف بپزند اگر کفن نگردد صفوف متقلبا نماند و در شش اشیا فی نافع درین قسم صفت  
 آن حوض کمی از عفران کنند صمغ عربی از هر یک یک جزو افیون و عوجر کوفته بچینه باب سرشته ششاش  
 سازند و یک بقدر چهار انگشت یا زیاده و استعمال نمایند در اکثر اوقات و این شیان اکثر اسام زحیر  
 نافع باشد اگر از سائر علامتش زیاده شدن زحیر است از رسیدن سحر یا مقدر و علاجه اش علامت  
 بلغم است و چیزهای گرم بر مقده نهادن و در بین گرم حمام یا خربت گرم مقدر نهادن و گاه از شستن بز  
 صلیب این مرض حادث شود در زرد تخم مرغ در روغن گلشن سرشته بکافور بر مقده بپزند و بشیر افروغ زحیر  
 چیزهای گرم نهادن مفید است و چیزهای سرد مضر است و از گرم کرده و اما صفت مقیم می باشد و علامت  
 آن ثقل و فساد در آن موضع است علاجه اش آنزنی نافع درین قسم صفت آن گل طلعی و خبازی  
 و سرشته در آب انار چوشانیده و آنزنی کرده در آن نشیند شیان فی نافع صفت آن گل طلعی و خبازی کوفته  
 بچینه باب سرشته شیان ساخته استعمال کنند مقصود درود دادن و گویند و این مرض یا از باد است و علاجه  
 قراقر و احتیاج و تعدد و بی آرامی و سکون در در پیرون آمدن باد است و علاجه اش آشامیدن آب الاصول  
 و کافور و سوس و نمک و در آب گرم و شستن و یا از صغری می باشد و علامت خروج صغری است و تشنگی  
 و مهب و سوزش و علاج شراب تمرندی و اسپغولی و تخم کاسان الجبل است و یا از سوز مزاج گرم است  
 و علامتش علامت سوز مزاج گرم است و علاجه اش آب بار ترش و شیرین است یا اسپغولی بکافور و زرد  
 گلشن بپزند و یا از بلغم غلیظ است و علامتش گرانی و خروج بلغم غلیظ و تقدم استعمال بود که است  
 بلغم است و علاجه اش تنقیه است بقی و حقه و خوردن جوارشات و یا از دیوان است و اگر آن خراب باشد  
 یعنی از ریش رود یا فایز چنین بود که بر سچ رود یا رطوبتی مثل از باران در رود باشد یا حدت و مضر  
 صغری و فصول که بران گذرد و باز در پیس بگواه اخلاط حاده بران بسیار گذرد و در غرض رود از آن

[illegible]



بایز است و علامت خشک شدن بایز یک شفا لویه شویند و ترش شدن مختل است و قبل از دروغ  
رسته شفا لویه و دروغ بسته نزد آکوچرب کرده جبر قوطری بسکه انکوری حل کرده بآب آلوده نموده و در  
دراز مختل و شویند شیفانی ساخته میرود و چون تولد اینها از لغم است و در طبابت از بیرون با تری لغم و طری  
اجتناب نماید و بعد از تنقیه و دفع آن هر صبح ناشتا قدری مری تجرع نمایند تا نسخ تولد آنها نماید  
**لو اسیر جمع با سورت** استعمال لفظ جمع بیشتر از مفرد باشد و این عرض در بینی می باشد  
و در رحم و در مقعد اما آنچه در بینی بصورت تولد می باشد و سبب آن فساد بود که از دماغ باین موضع آید و  
بحرارت نفس لطیف آن تحلیل یابد و غلیظ آن متحرک گردد و گاه بود که متعین بود و علامت خشک دماغ است  
و استعمال موم و دروغی است شاقی آب گرم و اگر تحلیل نیابد بنفشه یا بر سر زهره را بر مصلح نماید و آنچه در رحم  
بود در امراض حم خواجه آمد اما آنچه در مقعد است زیادتی بود که بر افراوه عروق که در مقعد بود از خارج سوداوی  
پیدا گردد و سه نوع بود تو گوید که سلب است شایه بود و گوید که کشیده اند اگر بود و تو گوید که شکل قوت شای  
بود و یک بیرونی و این درونی می باشد و غیا علامت خشک فساد اسیلی است و قانیض و حجامت بین  
و تنقیه سودا و اصلاح سپرز و دیگر غذای صالح تری افزا و طبیعت را از قبض نگاه باید داشت تجویز نافع  
از برای بود اسیر صفت آن برگ سرودن با باد بخان پوست بچ کیز مری صافی شحم مختل پوست ما را حرا  
را با بر قتل اندکی نصف مجموع کوفته بخیب آتش گذارند و در بر سر سازند آنرا خشک گردانند و آبی که میریزند  
کند صفت آن سر بخان ریخته صبی نرم کرده بر آن موضع ریخته همین عمل کند خمادی که در دوا سیر را تکیس  
دیده با بونه اکیل الکاک گل خنک نیم گمان از هر یک سه درم فیون زعفران از هر یک یک درم مقل ارزق دودرم  
کوفته بزرده تخم مرغ و پیس مرغ و دروغی گل سرخ و مغر ساقی کاو و کوبان شتر سرشته خماد کنند و اگر دایم بود  
مالا خون نمی آید خواهند که بایز زهر کاو و پیاز طلا کنند و اگر دایم باشد منع آمدن خون نکنند بزرگ آفر  
رسم و موجب ضعف گردد پس منع کنند بقرص که باو شراب بنجیاد شراب حب الاسل شیان کچک صفت  
آن کند رنگار فارسی از و سبز سرمد صیفیانی شب یاقانی اقا قیام صمغ عربی اجزا را بر کوفته بخیب بکتاب بر  
شیانها سازند بیک بر بخیب خرما عمل نمایند و دستکاران با هر طریق بریدن علاج آن نمی کنند بیک اگر معتدل  
باشد تمام را باید برید و اگر چنان علاج کامل است لیکن خالی از خطر نیست و اما با دوا سیر بادی بود غلیظ و  
عسر تحلیل و دردی مثل در قوی اجزات کند گاهی بیجان گردد بر آید و گاهی بیجان خصیه و قضیه فرو آید

سیر

درین وقت از آب استیلا

گاهی تبض بود و گاهی تلیکن بی تبضی از اسباب اسهال که ذکر شد و سبب برنج بوسیر تحلیل اخلاط سودا و  
 و استحالة آن بر ارج غلیظه و علاجهش تنقیه سودا است و مداومت به او و کاهن سیرت بلخ شل جزایات و  
 اشک آن که تلیکن طبیعت و اسهال در بوسیر سبب برنج است که از بوسیر حادث می گردد و متغایخ  
 عروق اسهال ذکر شد سبب اسهال می گردد و علاجهش علامات بوسیر و شنبه می شود و بر بوسیر و  
 اسهال حرق آنست که در آن علامت بوسیر نیست سقوفی نافع از برای اسهال بوسیر صفت آن  
 سترغ خطائی که بی شمع گل ختم از یک دود رنگ گرفته خسته بااست چکه بخورند متعین الخدر از  
 برای اسهال بوسیر نافع است و خوردن حصص هندی و ورق التنب نیز اسهال بوسیر را نافع  
 است و همچنین المیه سیاه و دروغ گاو بریان کرده و **اصمیر** و آن قرص بود یا داشت در میان مقعد و فمیه  
 و از آن صدمه و زرد آب می رود و نافذ می باشد و علاجهش آنست که هر روز بنشیند و شیان غریب که در  
 امراض چشم مذکور شد بملکوب بوده سه چهار قطره در آن بچکانند او را هم مقعد اسهال مقعد از آن  
 و منفع باشد و علاجهش فصد با سلیق و بر بوسیر گل سنج و سفید تخم مرغ غما کردن بعد از آن غما کردن  
 بر بوسیر گل و نوم و زرد تخم مرغ و بعد از آن غما کردن بخلی و سرفقه و خبازی و با بوی و اگر جمع شود و  
 نیاید بکشد آن وقت انتظار نفع نیاید بلکه پیش از نفع او را بشکافند تا ناصور شود و شفاق مقعد  
 از حرارت و خشکی میباشد و برنج مری سازنده از دروغ گل سنج و سفید تخم مرغ و در سنگ منفرق گاو  
 موم سفید و کبر و فستق بکار میدارند و اگر خون سیلان می کند شادنج و دم الاخوین شب سوده  
 بر آنجا ریزد حکم مقعد خارش مقعد از دیدن خورد می باشد و مذکور شد از اخلاط سودا و  
 و شور میباشد و علاجهش فله این اخلاط است و علاجهش تنقیه این اخلاط و اجتناب از بولولات آن  
 سح مقعد بر بوسیر گل سنج و سکر نافع است خروج مقعد یعنی بدون آمدن آن و این مرض که در آن  
 بسیار حادث می شود و در وی نافع از برای خروج مقعد سفید آن برگ بوز و مازوی سبب گل سنج  
 گنا را رسی گرفته خسته بعد از آنکه موضع دروغ گل سنج چرب نموده باشند و را بخا باشند و بمانند  
 فرستند **باب دوم در امراض کله و مثانه و صفاق و اعضا تناسل**  
 و جمع کلمه یعنی در زردی یا زرد است و علاجهش تهر و بی کرانی و بی علامت حصه و خا خا بیاید  
 و از موندنی بوجهی منتقل بود که آن در خلاصه و نیکویی هضم علاجهش با اول اصول است در آن

نواصم

اودام مقعد

شفاق مقعد

حکم مقعد

درین وقت از آب استیلا

درین وقت از آب استیلا

تخم خرنه و خار خشک و روپاس و پرسیاوشان اخلاص باشد و در آن زن نشاند که در وی با بونه و شبت  
 و اکلیل الکلی جو شانیده باشند آب شانه و خاد از سداب و با بونه و شبت و کما دار سوسن کلسرخ  
 و نمک سازند و یا از ضعف است و سبیش یا از سوء مزاج پس اگر گرم بود حرارت موضع و زکندی قار و  
 و تشنگی بر آن لیل باشد و علائش شراب سرد را و اغذیه و اطویه بارده و تنقیه و استفراغ ماده اگر مادی بود  
 و اگر سرد بود سفیدی قار در ده و ضعف پشت و چون شبت پیران موضع باه و مثل آن بود و علائش حبه کز  
 بر روغن بادام تلخ و روغن حب القرط و روغن قسط مالیدن این روغن در موضع کرده و بر اغذیه و شراب  
 گرم و چون ماده الحویه مویلت نمودن و اگر مادی بود تنقیه آن کردن است اما لاغری کرده علائش  
 سفیدی رنگ بول و کثرت بول و در پشت و لاغری بدن و قلت شهوة باه است حکم آن نافع از  
 برای ایضم صفت آن مغز بادام شیرین مقشر منزه از جیل مغز فندق مغز لیمو قند سفید به سبب حلو  
 سازند و نان مکیه و روغن و کله بز و کله گوسفند یکا از نافع است و اما سنگ و قرحه بعد از این خواب آمد و در زیر  
 قسام در کرده آئین نافع است سر البول و سر البول یعنی دشواری و اگر تشنگی بول اسباب هر دو الیای  
 مشابه است یا مادی غلیظ در شانه یا سبب شدن ایم و خون یا سوء مزاج گرم چنانچه در تبهای بحر و در  
 شود یا سوء مزاج سرد و باطل شدن جس مشابه یا حبس بول و بازداشتن آن سبب تانی یا سنگ  
 مشابه با ضرر است که بماند رسد تا در معده مستقیم یا در معده یا تشنگی خشک و در طبیعتی ازج یا باد غلیظ  
 در معده مستقیم یا در شیش و بیره در مجرای که نگاه بول یا آن یک در مادی کند پس میل مشابه می کند بزر  
 المودی یا با لافش خفیه علامت آماش شانه اگر گرم بود تب محرقه و در ضعف در شانه و تر جز و تفتاخ  
 مشابه و نه این تشنگی و سیاهی زبان است علائش آنست که قند کنند و در آن زن تخم از سر نرفته و  
 خاژی و جو مقشر و گل حطی در آب جو شانیده نشاند و خاد و تخم از آرد جو و گل نرفته و نمک القلب بر  
 شانه خاد نماید و بعد از تنقیه قهر یا خاد با بونه و تخم کتان و آرد باقلا کنند پس اگر تحلیل نیاید و جمع  
 شود و در زیاد گردد و در انصاف که کشند یا خنده و نشاندین در آب گرم و چون در رسا کن شود و در  
 و خشکی بود جهت انفجار سر گریز که بر آرد که سینه خاد نماید و دست بماند بماند و چون بکشد و در  
 مده بر آید شیره تخم خاویزین یا شراب نرفته یا شراب انار یا قند سفید را بنزد و چون از مده پاک شد  
 شراب کاکچ و شراب جششاش و گل از مری دوم الاخوین و نشاسته دهند و اگر اما س سرد بود

علائقش دشواری بولی و قیاط و گران و تخمیر و ضعف در سابقها ظاهر گردد و حس و نرم و عکلا  
 در آئین نشاندن که در آن با بوز و اکلیل الک و حلب و زبرگمان جو شاییده باشند و ضماد از زبر  
 و نه با سارن و سلامت با دندمی گوی و مقدم چیزهای با دناک است و علائقش تقویت علاج باید  
 کردن است که ذکر شد و سلامت بسته شدن ریم و خون بسوق بولی مده و خون لطیف سسک اطراف  
 صغیر نفی و نفس و عروق سرد است و علائقش در آئین محلل چنانچه ذکر شد نشانند و سبک عین  
 نوشنده قدری میزاید هر گوش در احلیل چکانند و سلامت و علاج سو مزاج از مباحث گذشته  
 معلوم شد و تدریس بولی در روزهای در آئین گرم نشاندن و مرفق دست بزرگ را باید در  
 علامت و علاج و تنگ کرده و متان خواهد آمد و اگر بزرگ بود حرکت کردن بجای راست و چپ از  
 در شود بولی کشاید و اگر خورد باشد در جری بند شود و در ضربه و نقطه قصد باید کرد و در آئین که شش  
 و غلبه غلب و جو مقشر در آن جو شاییده باشد نشانند و درون مجلسخ درون بنفشه باشد و سلامت  
 علاج درم اسکاگشت درم دم خواهد آمد و قتل و رطوبت با داک در قویج ذکر شد و در آب گرم نشاید  
 در همه انواع نافع است سلامت قروح در قطن یعنی موضع استخوانی که بر آئین می شود و بغیر گشت  
 و تمد و در قروح مده و خون قشور فرد در بولی و گاه باشد که قتل گوشت یا بر آئین آید و قروح نشان  
 از قروح کرده بان نشان شود که قشور کرده سیخ بود و قشور باشد سفید و قروح کرده آتش بود و  
 نشان با مسر بولی و موضع در زیر توانان است و علائقش تعدیل اخلاط و اما از مراریه و بولوربه سفید  
 و سیه است و اگر نالاب بود بقصد و قوی و سهال و شراب کلنج و شراب خشتاش کنند و نشاید  
 ابیض بر و غنی بنفشه بار و غنی مجلسخ حکم کرده در احلیل چکانند و علاج با لار قرق خضه در آئین  
 در آن بزرگ کلال و خطمی خوشانیده باشند نشانند حرقت بولی یعنی سوزش که از تیزی و بولوربه  
 بسبب حرارت جگر و بسیاری صفرا و علائقش حرارت مزاج و زگیلی قاروره و قهقره شراب  
 و ماکولات حار و علائقش آشامیدن شراب بنفشه بمر سندی ترک کرده و شراب آله و شراب اما  
 و لعاب بزرگ قطونا و اشال آنها قمری که دین قسم نافع است مصفا مغز تخم خیار و باد بزرگ مغز  
 خیار و از مغز تخم که دشواری تخم خرقه مقشر نشاید که سبب سوزش است و سوزش که از تیزی و بولوربه  
 سکوفته پیخته بلعاب بزرگ قطونا که سخته اقراص از قمر و روز و شغال از لاکمی از شراب و

نباشند و طلا خشک بر موضع بکوبند و اگر صفر غالب بود شیر خشک آب تر بنویسند یا با نان ترشتر  
 کشیرین مخلوطه و امثال آن استقران نمایند و اگر حرقت بسبب بره شدن مجری از رطوبت  
 در بران مخلوق است باشد بسببش بسیاری مجامعت است یا تناول هرات یا طعام تیز و شور  
 و علاتش تقدم این احوال است و علاتش ترک آن اسباب و چکانیدن سفیده تخم مرغ و اگر اعلی  
 است و غذا باز برده و نیز غلظت و مرغ فری و حکم کند و اسفناج و زرد تخم مرغ نیمه شکر و از ریش  
 جاری و مشابه در چرب آن می باشد و علاتش غلظت و مرغ و زرد تخم مرغ و جگر یا شل سوسن قرصه  
 شور و لاغری بدن در حرب علاتش چیزهای تر است که در قرصه ذکر شد تقطیر البول یا بصیت  
 ال می باشد که در مجری سوزش کند و پیشش موک بود و اجتماع و غلبش نیز علاتش سوزش نزدیکی  
 ل و غلات غلظت و صفر و تقدم چیزهای گرم علاتش شراب آلو است بشیر و خشکاش و شیر و تخم  
 و مقشر و شیر و تخم خیارین غرض از تخم خیارین است که بزرگ باشد و در ادرار چه بول یا بار  
 دن مناسب است و یا بسبب سردی مزاج شانه و ضعف ماسک آن می باشد پس رنگها به شستن تا  
 ج گردد و قادر نباشد تا ضعف و اقله پس رفع نتواند کرد الا آنکه اندک علاتش خروج بول در  
 سوزش و سفید و تقدم تدبیر مبروده علاتش خوردن طایف از شیر و جوارش کند مقرب  
 به الا سست و متقل بموید و از اسباب غیر تقطیر نیز می باشد و علاتش عسر یا تقطیر است و علاتش  
 چ عسر است بقانونی که گذشت **سلس البول** یا از سردی شانه و استرخا و عصبان آن می  
 مت و علاتش انچه در تقطیر گذشت و در غن غلظت یا لادن یا زیت یا روغن گو سفید که در آن می  
 نیک جگرده باشند و یا از حرارت شانه می باشند که آب بسیار جذب می کند و مجاری فراوانی  
 نایه ضعف می شود و علاتش حرارت مزاج است و از گرمها صرافتن قرص نافع و تقسیم  
 بلای شیریند گل ارضی تخم خرد مقشر تخم کاه مقشر تخم خشکاش کوفته آب سرشته اقرص سازد  
 در لایحه کوفته خیزان اضافه نماید قوی تر است و در قسمی که از سردی بود شانه بایست بنایب  
 به بول در سوزش از بنایب یا عسل یا بسبب رطوبتی می باشد بر علاج سلس البول که از سردی بود و  
 و در وقت خوابیدن از آن امثال طعام و شراب دیوه بکوبند و در سیمیش که از آن بکوبند و  
 اگر بسوزند و عسل مصفی بپوشند یا آب بنوشند بسیار مفید است و دماغ و کده و تنه از آن

سبب  
 سبب

سبب

سبب

است بولی الدم آنچه خون صرف باشد از کشودن بگی بود در گرده با مثانه بسیار زیاد از  
 گرده بسیار آید و بکشودن رگ از ضرب و سقط می باشد و از تعدد و گزاف قومی باشد و گاه باشد  
 که با دانه باید چنانچه از تعدد می آید و قبل از آمدن گرانی و درد در قطن حادث شود و چون خون  
 باید تسکین یابد علائش فصد با سلیق است الا آنکه از گزاف بود و قرضی که با باستر واجب است  
 و بر اقسام نافع است و از ضعف گرده و ضعف جگر باشد علائش آنکه بولی غالی بود آنکه  
 از ضعف گرده بود سفیدی و غلظت برو غالب بود و آنچه از ضعف جگر بود سرخی و رقت است و با  
 از ریش می باشد علائش متوقع آن بعد از حدوث قرحه و متن بولی است علائش عجز و قرحه  
 حصی الکلی و المثانه سبب ناعلی سنگ حرارت خارج از اعتدال است و سبب مادی  
 آن خلط غلیظ پنج است و هم گاه مادی و غلظت و لزجت کم بود و آنکه از کم منفذ شود و واقع  
 آنرا دفع کند بقاری یک بود علامت سنگ در گرده در گزافی پشت و قطن است و چنان نماید  
 که چیزی از آن آویخته است خاصه که بر آن یک کند و هر گاه امعا از قطن نمایی شود در موضع گرده  
 درد بدید و صفای بولی از کم و رت و در خوب رنگی که سرخی و زردی زرد مندر سنگ کرده بود  
 و گاه بود که در حصه که در جانب چپ آن گرده بود در پیدا شود و درای که از آن جانب بود در  
 و حذری حادث شود و گاه باشد که در سنگ گرده بدرد قوی مشابه بود و قرق آن بود که در قوی  
 نسبت گردد و بسوی بالا و زیر و راست و چپ میل کند و در گرده بر یکی لازم بود و بجای است  
 آنکه مایل باشد و صاحب قوی بر خلل خلعت یابد و صاحب حصه شدت و علامت سنگ مثانه  
 درد در زمار راست و نواحی آن و گرانی و خاریدن و قصبه انتشار است و غایبی سیمی ظاهر و سوزن  
 خاکستری با سفید و پوسته مرض آن مایل بود که دست بر قصبه اند و هر گاه بول کند و چالی  
 خواب که دیگر ببول کند و باید دانست که سنگ مثانه بزرگ و درشت می باشد و سنگ گرده خورد  
 و غیر درشت و سنگ مثانه درد نکند مگر آنوقت که در رگزار بول افتد و بولی را باز دارد و زمان را  
 نولد سنگ خاصه در مثانه آنکه بود و سنگ مثانه که در کازر بیشتر عارض شود و سنگ کلیه  
 که بول و سنگ مثانه را نغز از بیشتر بود و سنگ گرده فرمان را و علائش آنست که بدن را نغز  
 آن پاک گرداند و بقی و اسهالی داد و در بعض اوقات تا ماده آن تخم نشود و از طهارت

حصی الکلی  
و المثانه

و غلبه اجتناب نمایند و تجویز میفرماید و ملطیف تدریج در وقت بجا آورد اگر خون بود فصد کنند و اگر  
 طبع خشک بود فصد نمایند و اگر تر باشد نشانه که در آن بابونه خشک و شبت و خطمی و کرب سبزه  
 نشانه اگر حرارت غالب بود آئین از بقیه و پرسیاوشان و خشک سازند و در آئین ادویه  
 گرم مده دهند چون تخم کرفس فود و بادیان و انیسون و صغره و سونبر و ادویه دره بارده مثل تخم بجز  
 و خشک و تخم خزله و غلبه الشعاب و کمانج و ادویه دره و معده که چون پرسیاوشان و غیره بحرارت  
 مزاج و برودت و اعتدالی مزاج غلیل و چون آئین بیرون آید در خون شبت بار و غن غنچه در  
 بجاری و مواضع بماند و گویند که از بطنی نیز بر آید پس اگر حصاة بیرون آید فها و الا اگر بجاری  
 بماند بجاها بماند نماید و تخم مرغی که زیر آن باشد بنهند تا با آن خاک و فلوکس خیار شنبه آب  
 از آن در روغن ادام شیرین دهند اگر در بجاری فصب گیر در آب گرم بنهند و لهاها در روغن ادام  
 بچکانند و دست بر آن کنند تا بر روی کبریشل حجر البهره باشد که سنگ شانه بریزند بیرون آورد و روغن  
 عقرب بچکانند و خاک مسحق قرب دادن عجب اثری دارد بکبریت عقرنی که بر آن سفیدی غالب بود  
 و در ظرف آبی بنهند و سر آنرا محکم کنند و در روی تخت و زنون تافته که در آن نان پیچیده باشند بنهند  
 و شش ساعت بگذرانند پس بیرون آورند ششری یک دانگ و خون قیس آب کرفس آب ترب  
 دادن فطی عجب دارد و این آئین سیالند گویند فاصه میس چهار سال که در اول رنگ بر آوردن انگور فوج  
 کنند و خون اول و آخر را بریزند و میانه را بگیرند و نگاه دارند و در آفتاب خشک کنند و از گرد و غبار محکم بدارند  
 و یکمقال آنرا بنهند و حب الطلح را در فصیت حداد تا شیری عجب است و بچین نمک و ترب و اگر سنگ شانه  
 ریخته نشود و در شکافن بیرون آوردن خطر است و در سبب چندی خطرش کمتر شود اما سنگ گوده را ندیده و نشنیده  
 که بشکافن بر آن آورد باشند او را هم **فصب** یا خون و صفرا بود و علی شش  
 رنگ و حرارت و در دومی باشد و علی شش فصد یا سبب فصد فوج صفرا و تر که گشت  
 است طلالا نام در قیاس صفت آن آورد و غلبه الشعاب نیز تر کاسنی تازه کوفته بس که اگر کاسنی  
 و کلاب و روغن گلشن رشته طلا سازند طلا می دیگر مستعمل بعد از طلا و قبل صفت آن اگر جو  
 آرد با قلاب آرد عدس آب غلبه الشعاب سر رشته طلا نماید طلا می مستعمل در آنها و صفت آن آرد با  
 گل خطمی تخم کنان بابونه اکلیل الک کوفته آب غلبه الشعاب بروغن گلشن برزده تخم مرغ سرشته

و اگر کاسنی  
 تازه کوفته  
 بس که اگر کاسنی

طلاء نمایند و یا از زنگ بود علاتش سفیدی و نرمی و زرد اندک است و علاتش قیّی آب ترش و  
 شبت و عمل دشوار اکلیل الکک و با بونه و حله و بزرگان است و یا از سودا بود و علاتش حلاوت  
 و کمردت است و علاتش تنقیه سودا است و اگر باین غله خون بود فصد اسهال کنند و مطبوخ انبوس  
 و بنه و بنما و با بونه و اکلیل الکک و بزرگان و حله و مقل و زرقی و مغز ساقی که او کنند شقی و قلیله  
 بر گاه که غشا و صفای قینی پوست اندرون شکم از آن دورتری که در ریه است یکی کشاد شود  
 بسبب رطوبتی مرغی یا حمل یا بزرگان یا رفع صوت یا از جانی خست یا با غلیظ یا بنه و ازین کشادگی  
 اگر ترش ایجاد یا رود باین فرود آید و کیس نشین رسد اگر معاف رود آمد از آن قبله اما معاف بود  
 و اگر رخ فرود آمد از آن قبله اگر رخ گویند و اگر آب فرود آمد از آن قبله اگر گویند و قبله را فرود گویند و  
 با باشد که رطوبت غلیظ فرود آید و در بنجا غلیظ تر شود آنرا فرود نمی گویند و علاج این قسم غلیظ و دم  
 سلب باشد و اگر کشادگی معنی بود که کیس نشین تواند رسید پس در گوشه ران بالنده از آن شقی  
 الا نشین گویند و اگر غشا و زرد که در ران شود در ران یا با آن تر و چتری از آن بیرون آید  
 آنرا نفعی مرق البطش گویند و قتی رسن زنانه را نیز غرض می شود و مقل و حله و در میان درست  
 قتی و شقی ممکن است اما در غیر ایشان غرض محافظت بود تا زاید نشود از حرکات قوی و دفع صوت  
 و جماعت خاصه را قبله و از طعامها غلیظ و میوه و خمر و بر گاه چتری کیس فرود آید در آب گرم  
 نشاند و چون آب بیرون آید روغن گلشن در روغن با بونه گرم کرده بالنده یا بجای خود رود  
 آنرا البته دارند و فدا ازین ادویه کنند برگ مور و گلشنار فارسی که در مسرست و طری هرگز  
 کنند جز از سر زفت رومی مقل از زرق اهل لرسم می و در فیل ریجی چند بیدستر و فیل  
 در روغن بنین مکرر در داخل بچکانند و در قبله اما آب کمتر خورند و فدا ازین ادویه کنند تا  
 سرگرم گاو بشکل گوشتند سرگرم گاو تر فضل و اگر آب بسیار بود ندل باید که در قفسه و در حیا  
 و ز آب آنرا بیرون آورند تا عشی حادث نگردد و قوت کمال اندک پس موضع نزل را داغ  
 نقصان باد یا بسبب ضعف شهرت می باشد یا بسبب ستر خاالت و ضعف شه  
 از ضعف بدن می باشد و علاتش لاغری بدن و زردی رنگ و قوت خون است و علاتش  
 بدن است بدینز آفتابان چون غده های موافق و خواب و خوشه های و ترک جماع مثل و یا



از قلت نمی باشد و علامتش قلت نمی بوقت بیرون آمدن است و سبب قلت نمی خشکی آلات نمی  
می باشد و علامت غلظت انقباض بجمام مرطوب دخول در آب خاتمه جزای تری افزاینده است و علامت  
ترتیب بدن است باغذیه و اثر به و فو که است و یا از برودت آلات نمی می باشد دشواری بیرون آمدن  
نمی دباتی علامات برودت است و علامتش تسخیر بخارهای گرم و معاجین چاره است مثل ما در کوفه  
و متوجون شفا صفت آن از تخمیل یک خرد و ارجینی ده جز و جوز مالکی سه جز و کوفته بخل سحر کنند  
شرابی یک نخود و متوجون حافله ابا و منفعت آن قفل سیاه و ارجینی بادیان جوز و ابله مشک مصطکی کنند  
سوز مالک اخرا سادی کوفته بخل سحر کنند شری مقدار یک نخود و یا از حرارت می باشد و علامت  
غلظت نمی و به سهولت بیرون آمدن احسان بجلارت و سوزش در وقت و انقباض به برودت است  
و علامتش بیرون آمدن شل سیره تخم خرفه و شیر و دودغ گا و است و یا از رطوبت می باشد و علامتش  
مینی و ضرر یافتن از تری است و علامتش معاجین و دفع رطوبت است و یا از ترک مجامعت و یا از جفا  
و فراموشی نفس است و قلت اهتمام تولید نمی علامتش استعمال ادویه اشربه و اغذیه بایست  
و نظیر کردن به تبا قد حرمانات و استماع حکایات و احادیث دیدن باب و یا از کمتری و تصویب  
می باشد مثل زهد و تفقش یا تفری از ان امر بوجهی یا توهم آنکه نباشد که در آن وقت ضعفی طاری می  
یا آنکه کسی اور اسکر کرده و بسته باشد علامتش رفع و دفع این افکار است و تصورات و یا از ضعف  
دل و دماغ و معده جگر و کرده است بدلیل علامات ضعف آن اعضا و تقویت آن اعضا علاج نماید  
و یا استرخا رگلت و ضعف بدن است و علامت و علامتش ذکر شد و آنچه از ترک مجامعت است  
عضو ضعیف می شود علامتش هر سه ماییدن و در سیر و آب گرم نهادن است و یا از قلت نقص در  
اسافل بدن می باشد و علامتش تناول چیزهای منجم مثل قند و انجیر و خود آب و یا از برودت  
احتیاج تقصیب است علامتش بسیاری وقت نمی است و سهولت خروج آن می است از ضعف  
حسن و حرکت و ضمور و لاغری و بی نعنی آلت علامتش اگر مزمن باشد معالجه قانع کند و تقویت  
دل و شادی و بوی خوش را در تقویت باه مطلقا اثری تمام است اغذیه بایست قلیه از مغز  
کله برده قلیه کنبک و شیر و گوشت بزغال مرغ و بره و شیر برنج و میوه نیم تربت دمای بر  
فوا که مجرورین خیار و شفا کو که و فو که میروین آنکو خرم مغز پسته مغز گردان اینها را

بایست معتقد خصیة الشکب نیز باشد که قضاوت و خشک کرده بسومان سوده شتاقل خونهای پهن تر بین  
زنیاد سوزنجان دار چینی بسیار جبه الخضر که بزرگان و از ترشیدها اجتناب نماید سرخشت  
انزال از حدت می باشد علاتش اجاس حرارت و سوزش بوقت انزال است و زیاده  
آن چیزهای گرم علاتش استعمال اغذیه و شیر بارده است و یا از ضعف قوت ماسکه است به  
سبب برودت و رطوبت و علاتش عدم علامات حرارت و رقت منی و زیادتی بخوردن چیزهای  
سرد و تر است و علاتش استفراغ بدن از رطوبت با سهال و قی و مالیدن روغن قسطارانه  
و خصیة و یا از نقصان اعضا ریه است و معده و گرده و این با نقصان باه و قلت رغبت  
میباشد و علاتش قوت آن اعضا است و یا از صفرا و عین منی و سست مجاری آن میباشد  
و فی الجملة چیزهای قابض کمتر شود باب یازدهم در امراض شبدی اورام شبدی  
در بیان ذریم حادث می شود چنانچه در سایر اعضا چنانچه درین بحث ذکر می شود اما درمی که از کثیر  
لبن و بسین شیر در آن حادث شود مخصوص آن است علاتش استفراغ و صلابت و درد و سوزش بول است  
علاتش آنست که خرد تر را کوفته بسر که حادث آنرا باب شگسته باشند سرشته ضما و نماید تمامای  
نافع آرد چوبه با قلا آب کثیر تازه برگ خرفه تازه ضما و نماید و بعد از تسکین حرارت مملات پیش  
خطمی دبا و نه و اطلیل الملک باب گرم سرشته ضما و نماید و اگر بسبب خمر و سقطة در می در آن میباشد  
مویزد و ماش را کوفته آب برگ مورد و آب برگ سر و سرشته طلا نماید قلت اللبن  
نقصان شیر یا زرد می خون شود بسبب بسیاری خون کم کردن یا خروج آن بوجهی از بدن می شود  
در بدن یا اندک خوردن یا استعمال چیزهای گرم که از آنها خون کمتر تولید شود و علاتش  
تقدم این سباب است و علاتش نیست آن و استعمال اغذیه و شیر بمجموده که خون از آنها بسیار  
تولید کند و یا از کمی خون میباشد بلکه کمی از اخلاط ثلثه و علامات صفرا زردی شیر و رقت و خند  
و علامات بلغم و شدت بیاض و باهیت و میل بمجموضت در بوی و طعم و علامات سودا و غلظت  
و قلت شیر است و علاتش تنقیه بدن از اخلاط ناله تغذیه بضد آنست باب دوازدهم  
در امراض رحم اورام رحم حدوث آن یا از خمر یا از خمر باشد یا از اجناس طلت یا سقوط  
اجنبیه یا حسر ولادت یا نکلت جلق آملات و گرم گرم و تب بود و در دوسر و در میان ناف و نه

در حدت

در امراض شبدی

اورام شبدی  
قلت اللبن

در حدت

در امراض رحم

و آن موضع را نیز گویند و در بر آن از شربت قلع گویند و غسول و بر زود تواتر بنفشه و فلفل خشک  
 فصد یا سلیق یا صافن است و اگر قوه قوی باشد اول فصد یا سلیق کنند پس صافن بنماید  
 مایع صفت آن آرد و آرد با قلع کل بنفشه خطمی سوده باب کشیز تازه و آب کامنی تازه و آب  
 خرفه سرشته فصاد نماید حقه درم بلعانه و روغن بای سبزه کنند و آب گرم و دیگر خرفه و اشال  
 آن و بعد از آن در آن زین کردن با لونه و اکلیل الماک و خطمی جوشانیده باشند نشاند و اگر  
 تحلیل نماید و جمع شود بمضیات مثل بزرگانی و خبازی و حله فصاد کنند و چون منقرض شود بشیرین  
 حقه نماید و شراب انار شیرین و شیره پنجه خیار بن دهند و سرم سفید ج بر روغن گلشنه رقیق  
 کرده در قیل حقه نماید و بعد از حقه اگر شدل شود کل از می و دوام الاغون و اندکی کند در روز  
 یک گاسخ حله حقه نماید علامت ورم یعنی انتفاخ موضع و قتل و عدم درد در نقطه و تپش طرا  
 است و علامتش می کردن و سهیل لغم دادن آ فصاد مستعمل در امته کشیز تازه و خبازی اندکی  
 با لونه فصاد کنند فصادی که ورم از امته گذشته بود بزرگان حله پنجه زرد اکلیل الماک با لونه  
 فصاد نماید علامت ورم صلب سوداوی علامت موضع و گرانی و کسالت و لاغری و ضعف ساقیه  
 است و گاه باشد که شمشیر تنقیه شود علامتش تنقیه از اخلاط غلیظه و اخلاط سوداویه است و  
 روغن فصاد و روغن شبت و روغن با لونه حقه کردن و مالیدن و سرم رسل و سرم داخلین از  
 داخل و خارج بکار بردن و بطول از خطمی و خبازی و حله و با لونه زکات و فصاد از هر یکی خالص و  
 سوسن سفید بکار دارند **کثرت سیلان** یا از استلا شدن از خون و زخم کردن و کثرت  
 آنرا بطریق طشت است و علامتش قوت بدن با وجود سیلان و دم است و عدم ضعف و تغییر بدن  
 و رنگ و تا ضعف و تغییر رنگ پیدا نشود حسن آن جایز نباشد و چون با قراط انجامد فصد باید  
 باید کرد تا ماده از انجذاب برگردد با خون یک قوت و امتداد باید گرفت چنانچه بحد حسن صنایع  
 معلوم می گردد و با طبیعت مانع نباشد در مثل این محل بر فصد جرات نمایند و بحد بالارز و زیاده  
 نهند و قرص که با شراب حب الالمین دهند و شایان گنجی که ضعف آن در لویه شیر گذشت  
 احوال نماید و یا از حدت وقت خون می باشد علامتش زردی رنگ و ضعف بدن و  
 رقت و سوزش است در انچه سیلان نیکند و سرعت خروج و زردی آن و علامتش شتران

سیلان  
 کثرت

هست مطبوخ بلبله زرد و شامه زرد و تمر خنجر و شیر خشت و آشامیدن قرص کبریا از شرک  
 و رب به شیرین و شراب ریاس و اگر بر صیاح و ذوات گزین سفید گرفته با قند به بند نیکو  
 بود و اگر با عصاره لسان الحمل و شیر و تخم خرفه به بند بهتر است و اگر تخم مثقال شاخ کوزن سوجیه  
 بان تخم کندر صواب بود و از غله تخم برغون و از خاوت ماسکه اتواد خروقی بر باغله سودا نیز که حق  
 قنطیر آن کرد و می باشد علامات معلوم نماید و اگر قدری بنیز در روز و شب تر دزد و در سایه  
 خشک گرداند رنگ غلط غالب معلوم گردد و علاجش بعد از تنقیه بر جابات مذکوره مذمت نمایند و با  
 از بوسیر رحم می باشد و علامت و علاجش مذکور شد و یا از قرحه رحم که بسبب ولادت یا جذبه  
 متعیه و جنین مرده یا انقباض خلط و مادر که یکتا کی درم می باشد و علاج الفخار و کوشه و آنچه  
 اسباب باقی بود قرحه که کند و دم الاخون از زردت و مرکبی و شب بمانی و پوست انار خسته  
 احتمالی نمایند و اگر در بود که قرحه بان نرسد همین ادویه را در آب لسان الحمل حل کرده در قبل حقه  
 نمایند و اقراص کبریا با شراب حب الاس یا شراب انجیر دهند و اطیله قانیه بطلع نماید و  
 تنقیه در بر انواع لازم دارند از حباس خض یا از کمی خون می باشد علامتش لا غری به بن زرد  
 رنگ و قدیم اسباب کمی خون است مثل امراض و استقراخ و قنای و ریافت علامتش و عسکون  
 و غذای موافق و خواب راحت است و یا از غلظت خون می باشد بسبب سردی از اخلاط بلغم سودا  
 با خون علامات سردی یا بنم یا سودا بران دلالت می کند علامتش بعد از قرحه در تنقیه و اطیله  
 ادویه منتهی ملخه در دهان زرد مثل کرفس و انیسون و زایانه و قتیق و شونیز و دار مغنی و سیاه و خوراکه  
 بعد از وزن ادویه سرشته همچون سازند شربتی و در دم شیان کی میخس را بکتابه مفتاح  
 اهل و سداب از هر یک یک و نیم و در خرد و حله را گرفته بزره گاو سرشته شیان سازند و چند بار دراز  
 حیض بسته را بکتابه شیان دیگر که همین عمل کند مفتاح آن اشنان فارسی عاقر قرحه و قنطیر  
 سداب و زعفران اجزا مساوی گرفته بقند سفید سرشته شیان سازند و در دانه و یا از خشکی کبابه  
 علامتش خشکی و مانع و لا غری بدن است علامتش مذمت بر اثر سردی و خندهای رطوبت  
 افزا است در روغن بنفشه و کدو پسته و یا بالیدن و جازی و خطمی و مرگ خرقه حمل نمودن احسن  
 رسم این مرض شبیه بصرع بود و بنوبت و در آید و فرق آن ماسکه که حسا آن مرض چون

زرد و بلبله زرد

بهوش آید از آنچه برود و در شدة حدیث کند مگر آنکه بسبب قوی بود و زبردت برود و چنان نماید که در صبح آید  
سبب آن یا احتیاج است بود و هرگاه بطول انجامد اکثریت نمی دانند حال آنکه کیفیت نمی علمایش اما در وقت  
نوبت علاج غشی بود و غیره بوی خوش به بینی دهشتن چوبی مانع خوش به بینی دهشتن برنج مناسب بود و در  
گرم کردن مشک و غیره حل کرده باشند در گرم ماند و حقه کنند و اما بعد از نوبت اگر از احتیاج است بود و معالجه  
از آن اشتغال نمایند و قصد صاف کنند و اگر اکثریت نمی بود بحسب و اما باریات تنقیه نمایند و در صبح اگر در منزل  
بیشتر باشد تاخیر نکنند **عسر الولاوت** یعنی دشواری وضع حمل و استقامت شیر در آن زن جلوه در آن  
و خبازی نشاندن همان دشواری چرب دهند و در غن کجای باب نیم کن آن اینجه قبل آن چرب نمایند  
حقه کنند و چهار شقال پوست خیار شیر را بگوشت دریم مرغ چهار سیر کباب بخوانند تا نبشت سیر بیاورد  
و بعد صفید شیرین کرده بپزند و غلظه آوردن و درین مرغی که فتن کج و شیر بپایاد و در هرگاه در درازان  
چهار روز یکشد غالب کج مرده باشد تدبیر برون آوردن باید کرد نمادی که در نوبت مفید است غنم حنظل  
سداب برابر کوفته بزهره کا و سرشته بزنان دراز نماید و کا باشد که بدست کاری قطع خیل انجام  
افتد و باید دانست که هرگاه قبل از ولادت در دراز و قطن بپزد آید وضع سهولت خواهد بود و اگر غلظت  
دشت بود تسهیل در سهولت آن اجتهاد باید نمود بی تاخیر باب سیر و درم و اوجاع  
**ظهور مفاصل اوجاع ظهر و خاصره** در دشت یا از سردی یا از گرمی یا از انجام بود و معالجه  
معلوم و علاجش نمایند با سهال چون سوره بخان حسب سوره بخان نمایند و در غن قسط بالند و او شکر و افطه  
مواظقت دهند و از تعب کثرت جماعت است علاجش راحت و ترک جماعت است و استعمال حمام  
غیر عمل در غن با بونه و در غن بنفشه فروج نموده بالند و از ضعف کرده است معالجه آن استمال باید نمود  
و یا از امتلا در گ بزرگ است که بر صلب است می باشد علاجش فربان و حرارت است باطله است  
غلیظ غن علاجش فصد با سلیق و تسکین حرارت است اما خاخره یعنی تهیگاه در آن بر دشت نزد  
بود و اکثر آن یعنی درجی بوده احتمال بیشایات سخته نهایت در آن موثر است **اوجاع مفاصل**  
بطریق عموم اوجاع در مفاصل در درم بود که در بند کاهای اعضا پیدا آید اگر در مفاصل قدیم بود  
مثل کتب و احیاناً قهرس گویند و بیشتر در اسهام می باشد و اگر از مفاصل درگ بود و تجاوز نکند  
از موضع آن موضع ورک خوانند اگر تجاوز نکند و اگر از جانب خوشی بود و امتنه ادیا به تازانو

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

در وقت

افزون

# باب کتاب بحب کثرت و قلت مان و در عرق نشا

اما کتاب بحب کثرت و قلت مان و در عرق نشا نامبروز از خواص این اودام است که پنجه نشود  
اودام دیگر و سبب این امراض ضعف مفاصل و انصباب مواد است و این مواد خون میباشد یا صفرا یا بلغم یا  
سودا و یا مرکب از اینها می باشد و قهرس از بلغم و سودا و یا از صفرا که در قهرس آن بود نادرست و ازین سبب  
که در کدان و خضبیان و زناقی که حیض ایشان منقطع شده باشد حادث نمی شود زیرا که در صفرا در ایشان  
کم باشد و جامع قویتر و سبب این مرض است خاصه بر امتلا القهرس و جمع الکوک و عرق نشا اما القهرس را در کما  
است یا صفرا و می یا بلغمی یا سوداوی و علامت در کما عظم اتفاح است و سرخی و شدت درد و خضریان  
علامات غایب چون علائش قصد است و اسهال و بلغم و بلایه زرد صفوی سورنجان و در امتلا انصباب کردن  
این ضما و قوی قتل صندل سیرج صندلی سفید گل سرخ کشتی تیره تازه خرفه تر کاستنی تازه طبله اگر در غلبه  
اشته باشد شش بزرگ بلغم و پوست خشک شش و افیون یعنی مخدرات در طلا داخل نمایند و بعد از آن آب آرد جو  
محلی بنفش گل حنایی و بنارزی آرد و احتیاطا اکلیل الکلیک با بونه ضما نمایند و در جمیع انصباب اوجاع مفاصل گرم و  
و شربت و مسهبات سورنجان داخل باید کرد که تریاق مفاصل است علامت صفراوی اتفاح  
قلیل و زردی رنگ و شدت درد و حرارت است و دیگر علامات صفرا علائش اگر در بعضی فی الکما  
باشد قصد کنند و بلغم و بلایه زرد و سورنجان مقصود نمایند و غذا و شراب هر روز بیک سو که در امراض صفرا و  
دست شد مل کنند ضما و نافع درین قسم آرد جو تر است که و کشتی تیره تازه کاستنی تر خرفه تر طبله و کشته و درین  
قسم احتیاج بحل نیست علامت بلغمی سفیدی رنگ و در کما و عدم حرارت و تقدم تیرات موکله بلغم و حلاط  
قی است بآب ترب و حل و اسهال بخون سورنجان و سبیل قوی آورند که کادور الیک نفی داد و بنشیند  
بما الاصول و کالگیر و قبل از تنقیه بگل با بونه ضما و توان کرد که خلل است بی حجت اما بعد از تنقیه بزرگ  
و حلاط و شبت و اکلیل الکلیک با بونه ضما و نمایند علامت سوداوی قاتل تعدد درد و کثرت در شتی  
و صلابت درم و کمودت و باقی علامات سودا است علائش استقراغ سودا است بحب کثرت و کثرت  
و اسهال انصباب بعد از تنقیه ماده و استیال ادریه و مملو و دروغها اگر گرم و تر و فوولات علامت سیرج  
داخل است انتفاعات نمی باشد چنانچه گاهی از شیا باره و گاهی از شیا باره انتفاع یا عکس  
یک ترکیب از طریح مغذرات بحب ترکیب ماده باید کرد و جمع الکوک چون در مفاصل می باشد  
پس علامات درم بران تنیک ظاهر نمی گردد و در بعضی اوقات علان آن نجات اوجاع مفاصل

صفراوی

بلغمی

ترکیب

در کما

نیست که راجع در ابتدا فطر میرساند زیر آلوده عرق بود و راجع بموجب جسم عسر تحلل شود  
 حاصل از برقع میسای گرداند بلکه مرخیات مثل خطمی و خازمی در ابتدا موافق بود و اگر که ماده بسیار رقیق  
 و اگر که اندک است فراق کنند و در موی قصد با سلیق کنند از جانب در و اگر بلغمی بود بقی و قشنگها  
 یا قبا و دیگر سنگی تیز تر نمایند و در غنیمت قطب مانند و ضامای قوی تحلیل بشن چندیدستر و عاقره و حاکم  
 رنجان ضامو نمایند بعد از آن ضاموای که بیشتر نگرشد بکنند و گاه باشد که مرغ کردن آن منوط ضامو  
 بقانونی که در کتاب عمل بدین که راست نه خطی قی غوام و این مرض اگر در جانب چپ بود صعب تر باشد  
**عرق النساء** گاه باشد که ای را لاغری می کند و عرق حادث می شود و از او جلیغ مغاسل عرق  
 سر در مرض نکس و بازگشت زیاد است و اضافت عرق النساء و عرق الکوک مثل اضافت نقرس  
 جیش مثل علاج آن الادرانچه هشتا کرده شد اگر در قسم موی عرق النساء و نقرس اگر فصل با سلیق  
 نباشد فصل عرق انسانیز کنند و باید دانست که مرض عرق النساء در جانب انسی نادر واقع می شود  
 لبث بر جاتخصیص بحاب چشمی اکثریت است **باب چهارم در حریمات و حریمات**  
**ی بحران** یعنی تب حرارتی غریبه است که در دل اشتعلت گیرد و تب سطر  
 ح و شتر این در جمیع بدن پراکنده شود اشتعالی که با فعال خریساند و اعتبار حریمات است حریمی  
 دوق و حمی قاطبی حمی یوم آنست که اول در کرم گرم گردد پس گرمی آن در حد پس بسیار اعضا  
 دوق آنست که اول حرارت غریبه با اعضا اعلیه تخصیص است تا خبری کند پس بار راجع و اخلای  
 با اعضا سلیق کند و حمی قاطبی آنست که اول اخلای گرم گرداند پس بار راجع و اعضا و این حسن سلیق بود و  
 با این بحران اخلای چهار است و حریمات بسیار و بعضی اخلای خارج عروق است و یا داخل عروق  
 بدانست که گرمی اخلای در حریمات خلطی عفونت نمی باشد الا غول که گرمی آن بلبان نیز عفونت می  
 منفی می دومی را نخر بلبانی دانسته اند حمی یوم حدوث این تب یا از اسباب دیده بدیده است  
 فی و از سردی یا نفی یعنی دارد بر نفس مثل غم و غم و فوج مغرط و جویابی و خواب و تعلیل  
 بر و دیگر سنگی و تشنگی و خیر و فساد و مضطرب و در معده و بعضی او را مبرک یا بدن و دوتوب در اقل  
 قفسال باب سرد و چیزهای گرم خوردن و دیگر که تمام کسی را که در جام متولد بوده باشد و از کرم  
 بم علامتش عدم تیز فاشش در قبض و قاروره است و بیشتر با نفی اشترقه آید و کند و حرارت

در تب

در تب و حریمات

در تب

در تب

فصل

در بیان  
در بیان  
در بیان

آن مثل حرارتی باشد که از اجرام حادث نمی شود و بعد می اندک متفاوت کند و اگر ترزان بقای آن  
بقول اکثرست روزی بعضی شعله در آنکه اندو این قوی اعیست و سطحی هر یک علی التخصیل درکت مطر  
مسطوب است علی الاجمال مقابل سبب بود چنانکه قفسی در غروب شام در تیره بستی در غروب شام  
و است هات مفرج در فوجیه و قفسیه در جویه است قفسی و است هات در جویه و است هات در جویه و است هات  
باب گرم در استحصافیه این است که از اعتسالی آب سرد حادث می شود و در همه اقسام جویه و است هات  
سزا بگیرد و اندکی لطیف صانع الاله که مویس بند خفیف در لونی و جوی و است هات در لونی و جوی و است هات  
غزازه بسیار بود چه قوس در غزازه این جماعت مطلوب بود و جوی و است هات در لونی و جوی و است هات  
مثل تپا و محرقه بگواه می کشد و حرارت آن در رطوبت دل در رطوبت افشار اصلیه تاثیر کند و مثل نرم  
گرم در سینه حادث شود و بسبب تجاوزت تاثیر کند و از اسباب یاد می باشد مثل جوی و غم و غضب و تعب  
جریع و سه خفاصه در سینه جوی و گرم محروم مزاج کار و نزلات حاره و صفر او تیره که در این امر سینه افشار  
نمایه مخصوص در هر کار گرم سینه شش نبض و قوی طلب تپا و تر خفیف است و هر گاه دست بر روی سینه حرارت  
اندکی نماید و چند دست نگا به از قوی تر گردد و مواضع حرق و کس این گرم تر بود و هر گاه ملکا خرد چپ را در  
و نبض قوی تر و اندکی میل به گرم کند و این دلیل قوی باشد برین تپ و این تپ بر شش نیک محسوس است و در هر  
بچون مزاج اصلی گزیده باشد و تپ راسته مرتبه باشد و قوی این موقوف بر انسان اندک باشد که در این  
خبر طبع است و آن اندک از رطوبت اندکی از رطوبت اولی العالی که اتصال اشیا این می باشد و در رطوبت  
نمایه گیرند و آنرا چهار مرتبه باشد اول آنچو خفیف حیات و غرونی گفته با خفایا سینه و آنرا رطوبت است  
گویند و دوم آنچو بر افرازه عروق ساقه بشود است که از رطوبت افرازه عروقی گویند و سوم رطوبتی است  
که بر خفایا رگنده شده باشد و مثل ششم بر اینا پیچیده باشد و آنرا رطوبتی طلی گویند چهارم رطوبتی است  
که قریب الا نفاذ رسیده باشد و این را رطوبت قریه انهد بالانفاذ گویند پس چون حرارت افرازه رطوبت  
افرازه عروقی کند و شروع نماید و افرازه رطوبتی طلی با هم در قی خفیف حیات و چون افرازه رطوبت طلی اندک  
شروع با افرازه رطوبت قریه انهد بالانفاذ و گفته می شود که در دو مرتبه است که با آنها این مرتبه رسد و افرازه  
با چو این انقیص از این فانی کند و شروع با افرازه رطوبت اصلی کند با هم قوت تسریع نماید و بر سر راهی قوی  
گویند آنچو در مرتبه اول بود و مغز شش شکل یات و سطح شش آسان و آنچو در مرتبه دوم بود و با نزهت کینان بود



مقرش آسان و عکسش مشکل باشد و هر سهوم عکسش نباشد علاج هر سهول تبرید و ترطیب بخند شیر  
 بارده مرطوب و ناله شیر است و مرغی چه در گوشت بزغال مخصوص چه بزغال شراب عنبی شراب بلوغ و  
 شیر و تخم خرقه و مقشر و یک لیق کاسنی و عرق گاویان با شکر شیر و تخم خیارین و کدو و هندوانه و  
 زرد آلود و زرد انجور و ترب و دم بود یا نزد یک بانحتاج بعلج قوی باشد پس در مرغ آخر شیر و تخم خرقه  
 عرق گاویان گرفته یکی از آن شیر به مذکور یا با قند سفید یا نبات سفید شیرین ساخته یک شیر کافور و صندل  
 داخل کرده بدین در وقت طلوع آفتاب پنج سیر از شیر با خیرمقد سفید بدین و بعد از ساعت در  
 آن زن نشاند که آن کدو تازه و جو خشک نیم کوفته و سرگاسنی و سرگاز خرقه و ناز جو شانه شده باشند و بایک  
 آب نبات ملائم و معتدل بود چنانچه مودی بوقی سود و اجابت حرارت کنند اگر نه آن بودی که بدن  
 ضعیف را نشاید که آب سحر نشاندن نیکو علاج بودی که آن زن در زمستان کمتر باشد و احتیاطا تمام بخا  
 که نه که زکام نشود و بعد از لحظه که بدن آید و غن غنقه دروغن کدو بر اعضاء بالند و بعد از ساعتی غذا  
 و هندما شیر که در آن مرغ فرو بیاپی که در آب جوش بادی ده شسته باشد و بزغال و بره و یا آب شرب  
 و اسفناخ که در آن بچته باشد بدین و بحسب قوت افر و ضعف در اغذیه و کمیت آن تصرف نمایند و از  
 شیر به شیرین آنچه مذکور شد که بقدری توان داد که بجز استیجیل نگردد و الا از آنجا که شراب بلوغ  
 نتوان داد پس یک تخم شراب حاض و نارنج و لیمو و نار و زرشک و اشال اینها چنانکه بسیار ترش باشد  
 با عصاره شیرمای برادر دهنند و احتیاطا بایزد که اگر از حمیات غفنه که بعد از من و ذکره این شیر جنبی  
 همراه باشد شیر دادن نهایت مفید است و بهترین شیر با شیر آدم است پس شیر خرس شیر زرد  
 همانند که در شیده باشند و در شیر خرس را بطعام آید اول باید که خرطان باشد و تند زشت و بهتر  
 آنکه از وقت زادن چهار ماه گذشته باشد و علف آن جو و کاه و برگ خرقه و لسان الحل و اسفناخ  
 و خیار و رنگ بود و هر باید که خراهند و شنند نزدیک بر یار آورند چه اگر دوا باشد متغیر میگردد و قدری  
 پاکیزه اندر ظرفی که پر آب گرم باشد دهند و شیر در آن قرح دو شند و بدین شرط مقدار حیوان است  
 که روز اول نیم سکر چه بدین روز نیم سکر چه زیاده کنند تا روز هفتم سکر چه نیم شود و بعد از آن روز  
 نیم سکر چه کم کنند و سکر چه مطابق بنگ برات چهار سیر و پنج یکسیر بود و روز دوازده شیر داده باشند  
 بعد از یک ساعت نبض را بر پینه اگر قوی تر شده و بعضی میل کرده فاسده است و اگر ضعیف بود و تر

شده باشد شیر قاسد شده دیگر تاید داد و هرگاه شیر داده باشند یا خوانند داد و از روز از شرشی  
 و امی اجتناب نمایند و مسکن و موضع اصطلاح را بر این حدیث و فواید خوشبو معطر گردانند و با سبک  
 کتان بپوشانند و طبیبان زن و آواد تر در یک آب روان اختیار کنند و در تابستان در نهایت گرمی  
 روز خنیا که کتان بگللاب و صندل و آب گشیز تازه و برگ خرفه تر گردانیده بر سینه و کتف اغازند و چون  
 گرم گردد تازه گردانند سه چهار بار روزی کفایت بود و زیاده نکند و قی سبب خوش است از ادق بهرم نیز  
 گویند چیزی از قبل حیات نیست اما عادت باید و آن در ذیل دق جریان یافته است و بیست بود بر  
 مراجع فی تب و حرارت بیش استیلای باید و ت یا قعص به نسبت که قادیان از فعل خمی باز نماند چنانچه  
 در آخر عمر عارض میگردد و یا اسپیکه حرارت است که تحلیل و تدریت رطوبات کرده باشد و اجساد حار را  
 غریزی و این سبب سردی و خشکی عارض شده باشد با فراط استغنائات یا افراط در بر حیات عکس  
 و بولی خشکی و لاغری مثل حال مشایخ فی اشتغال و التهاب نگاه بود که در خمس سرد و نحس سرد گردد و  
 بنض صغیر و بطی و تفاوت بود اما در وقت اشتداد ضعف که متواتر گردد و قاروره رقیق مای بود و  
 علاجهش بر طبق تسخیر باشد **موی** آنرا همی مطبوع گویند از غلیان خون بی عفو نیست  
 می باشد و این قسم را سونوخس خوانند علامت سرخی روی و چشم و افتخار و تعدد در رنگها و اگر  
 وکالت و علم بنض سرخی قاروره و غلظت و بی تشهره و ناقص باشد اگر در است و داد و این را شکر  
 که با عدس تمر بپزدی پنجه باشند و یا با سبب از شراب شراب حباب و شراب آلو و شراب زرشک  
 شراب تمر بپزدی و شراب خوره و شراب انار ترش شراب انارین یا از عفویت خون است و علامت  
 علامات سونوخس است باز اوقی قلیق و اضطراب و تکی نفس و عظم بنض و بعضی قریب به سبب  
 خوانند و قوی و موی عقیده بر بعضیت بود تر سببه یعنی آنچه روز روز بعضی نیز روز زیاده از آنچه تجلی  
 تساد یعنی متعین مساوی تحلیل بود و متعین یعنی متعین کمتر از تحلیل بود و علامت علاج سونوخس  
 است اما موی خارج عروق حیاتی بود که حادث گردد در ادم اعضاء باطنی مثل دماغ و آلات  
 نفس معده و دیگر و کلیه و محالجات آنها که در شد **حمی صفراوی** اگر صفرا خالص خارج گردد  
 متعین شده باشد **عنب خالص** نامند علامتش آنست که یکروز بود و یکروز نبود یا ناقص بود  
 و تسخیر یعنی در روزه چنان نماید که سوزن در روی میزنند و قلب زبان ناقص و زود گرم شدن

موی

سبب

وقتی که خشکی تانگی و اضطراب قلبی و قی مزاجی باقی علامات صفراوی علی الحش است که یاز  
 سوم شیره تخم که در هند بالعباب نیر قطونا و شراب نیلوفر روز چهارم موضعی شیره تخم که در شیر تخم  
 کاسی شیره تخم خیارین روز پنجم که روز فوبه است مسکن باید داد یعنی کاسی شیره تخم خیارین شیره تخم  
 کاسی شیره تخم که در شیره تخم هندوانه دهند و اگر موضعی شراب نیلوفر سنجین شکر و گندم مناسب است  
 در روز ششم که روز کونیت فی الجمله تحریک مناسب است و موضعی تخم که در هندوانه شیره تخم کاسی  
 شیره تخم خیارین درین روز منسل نماید و اگر خطر است و روز هفتم که روز انوبت و ادلی بخار است  
 بجای تخم کاسی تخم خیارین شیره تخم که در شیره تخم هندوانه باید داد و درین روز هیچ چیز یک  
 خوب نیست و در روز هشتم منسل از قلوکس خیار شیره تخم سنجین شیره تخم و خیره بقیه شکر کاسی  
 یا عرق کاسی و عرق نیلوفر و آب تر هندی دهند و در روز نهم شیره تخم کاسی و شیره تخم که در و لهاب  
 نیر قطونا و شراب نیلوفر و عرق میدمشک دهند و سنجین باید که بعد از مسهل در دادن کچین حد  
 مسج است و در روز دهم باز مسهل روز ششم دهند و روز یازدهم که روز نازد از روز فوبت است باعتبار  
 انداز که فی الجمله حرکتی در مواد از برای استعدا و رفع شدن در روز یحسان شیره تخم خیارین  
 دهند و باعتبار آنکه تسکین ضرورت است شیره تخم که و باید داد بالعباب استولی از برای ساین خوار است بهر  
 و اخراج بقیه مسهل که اگر خضری باقی مانده باشد باز لایق دفع شود باشد شراب شیرین یا شراب نیلوفر  
 و عرق کاسی و عرق میدمشک و اگر بقیه از تب باقی باشد روز دوازدهم نیز مسهل روز ششم دهند  
 و روز سیزدهم اگر چه روز فوبت است و در روز فوبت بقا و نون مقرر می گیرند و در روز سیزدهم شیره تخم  
 است از تحریک ضروری تصور نیست و از برای استعدا در روز چهاردهم که روز یحسان است و این است  
 فی الجمله تحریک ضرورت است شیره تخم کاسی و شیره تخم خیارین بالعباب شیره تخم که در هند  
 روز چهاردهم که روز یحسان است استعمال تحریک همچو بجا است شیره تخم هندوانه بالعباب نیر قطونا  
 و شراب نیلوفر و عرق میدمشک دهند و روز پانزدهم باعتبار آنکه روز فوبت است مسکن باید داد و شیر  
 تخم که در هند و باعتبار آنکه روز یحسان است و اجابت بر رفع بقیه آنچه برایت آنرا حرکت در آورد  
 و قادر بر دفع نشیده باشد محرکی باید پس شیره تخم خیارین داخل باشد بالعباب نیر قطونا و سنجین  
 سکری و اگر تا پانزدهم نمی زایل نشد و یا شد در شانزدهم نیز مسهل دهند و بعد از شانزدهم حکم

رک دارد علاج حیات مرکب صغری و عسل با یکدیگر که در میان غنیمت خالص اگر آب بسیار خورده باشد  
 می توان کرد و اگر در روزهای نوبت خود می آید جسم نباید کرد و اگر دانه را احتیاس قتل و امتناع شود با  
 نبرذات گافندی توان داد و غذا آتش جو باشد و شورایی باشد با آب تبرندی و اسفناخ و کدو  
 و از میوه انار و هندوانه و امرد و لیمو شیرین خوب است و در روز نوبت غذا نهند مگر آنکه نوبت در آخر روز  
 باشد و صبر توان کرد و در روز نوبت سهیل جایز نیست و اگر تیریزین تب خطا نشود از نوبت تجاوز  
 نکند و اکثر آن است که در نوبت چهارم مفارقت کند اما غنیمت غیر خالص با آب است که ناشاید بکشد و  
 علامت غنیمت غیر خالص زیادتی نوبت باشد و در دوازده ساعت و باشد که نوبت و چهار ساعت باشد  
 سیاحت بحسب امتزاج بلغم با صغری و علاج آفت که از علاج صغری و بلغمی ترکیب کنند اما اگر صغری در فصل  
 عروق بود پس باید تمامی عروق است یا در بعضی رگها که دلی دل نام معده می باشد و یا در عروق حوا  
 که پس این بر قسمی حرقه صغری است و اگر در بعضی رگها بود و برای آنچه مذکور شد غلبه لازم بود که کند  
 و درین برده هشتاد و غنیمت باشد یعنی یک روز کمتر است و یک روز بیشتر و از اقل آن یعنی در شش روز  
 و زردی و سیاهی زبان و کرب و تشنگی و سوزش دل در حرقه زیاد بود و علاج هر دو علاج غنیمت بود  
 اما اگر در حرقه اتمام به تبریز بیشتر و قوی و قوی و سوب کافوری باید داد و طلاء سرب و آل بکر  
 مانند دشت خجای سید و خار و کدو و هندوانه بر اطراف و حوالی و بعضی نهادن و در دانه بریان و نج سدر  
 کرده نهند و گاه باشد که در غلبه لازم فصله کلی فایده دهد و گاه باشد که التهاب زیاد کند و حرقه بلغم  
 نیز باشد که داده آن بلغم شور بود مرکب از بلغم قه و مر و صغری و عسل آن علاج حیات که از صغری و بلغم  
 تخم می بلغمی که داده آن خارج عروق بود که هر روز بگردان را هم و اظطیه تا منتهای شش انداخته  
 کردن با نفیض است و سرب و دیگر گرم شدن و خون گرم نشود قوی باشد و قلت تشنگی و صغری نفیض  
 و بلغمی بر آمدن بلغم و زردی روی و بعضی ته های بلغمی را در دانه سرب و مر و بعضی را قه و سرب و بعضی  
 و اما نفیض چند نوبت که گذشت ازین حال چیزی نبود اما نوبت تا نیمی ساعت تواند بود و بلغم  
 ز نوبت گذشته پاک کرد و علاجش یک تخم عسل یا یک تخم گافندی آفتاب می گرم کرده گافندی نصف با  
 نخل سبز بحسب مزاج در بعضی تصرف طبیعت و یک تخم زردی یا این نسخه صغری را از این تخم گرم است  
 یا با این نسخه درم بخارده درم تخم کشتی بخارده سرب که سیر قه سفید ده سیر به سوزش

نمایند و در اول برنوبتی غم تربت ثبت با سنجین تن نمایند و در قوتی معده و انتها کنند و بعد از آنکه انداخته  
 شود و در قاعه اثر آن پیدا شود سهیل و منبج سهیل قاعه از بری حی لمی نصف آن را با قیون سفید بکیرم  
 معطل یکدیگر تربت سفید بکیرم سهیل قاعه از بری حی لمی نصف آن را با قیون سفید بکیرم  
 و اگر تمام برین سهیل و منبج قیون قاعه از بری حی لمی نصف آن را با قیون سفید بکیرم  
 و سناکی و کل خطی باشد نرم سازند و اگر وقت خواب بکیرم و بکیرم حبس را حبس کرده فرو برند و صواب بود غذا  
 بخورد آب باشد که درون را زیاد و مرغ و کبک و تهرج انداخته باشند غذا و قیون باید داد که در قیون  
 در آید معده سنگ شده باشد اگر تغذیه بر این سهیل نشود و باختر نوبت باید انداخته و اگر ماده بلغم داخل  
 عروق بود پس بلغمی لازم حادث شود و این را **سنگ** گویند علامت بلغمی و از دست  
 آید اگر این انقباض نبود و در عروق بود که در وقت مفارقت دین تب بدی شبیه بود و در شبانه  
 شش ساعت قیون داشته باشد و علامت شش سلاج مواظب است الا که باطلقات و چیزی که در وقت  
 و احتیاط اقدام نمایند و در اول سنجین و ربع آن بکافور آغشته و انقباض نمایند و شراب لیون و خیرای که در  
 کند مثل تخم خیارین تخم خربزه و پرسیاوشان می داده باشد بعد از آن سنجین نرمی و مالیدن آن در  
 تپهای بلغمی که سبب بود و اگر کشج حکمت بود تب بلغمی بماند باقی صیغه فایده دهد **سودا**  
 اگر ماده خارج عروق بود ربع دایره حادث شود و بکیرم و در روز و این یا سودا است که از سوز  
 طبعی تولد کرد باشد و یا از احتراق بلغم یا صفر و یا خون و علامات هر یک از این اقسام را بعد علامت آن  
 خلط بود که از آن تولد میکند و اگر وقت آن بعد از مطبقه بود دلیل آن بود که از احتراق خون است و اگر بعد  
 از مواظبه بود دلیل آنکه از بلغم است و اگر بعد از حمایت صفر او بود و دلیل آنکه از صفر است علامت اگر  
 از احتراق خون بود فصد بالیق کنند و بعد از آن سنجین و ربع آن بکافور آغشته و انقباض نمایند و اگر متولد از  
 بلغم باشد سنجین نرمی و در بلغم تخم تربت سنجین قیون فرمایند و سهیل از آفتون تربت سفید  
 و مضطاج و غایقون و لا جورد ساخته بکیرم اگر متولد از صفر او بود سنجین سوده و شراب لیون و در وقت  
 و عرق کاو زبان در نیم سنجین قیون است و قیون سنجین و در تخم خربزه نمایند و سهیل از سناکی و تربت  
 و خیار شنبه و شیر خشک مقوی بافتون بار و در سنجین با دام شیرین بکیرم و در آغشته و در وقت ملاحت فصد  
 متولد نمایی باید کرد و اگر ماده داخل عروق باشد ربع دایره حادث شود و این قابل الوقوع است

صبح

سوز

و علامتش مغز تبض و بطور و تفاوت و بوج مغاسل و زیاده و قی حرارت بر طبقی و اندکی آن از صفه بود  
و اشتداد بر بی بود و علامتش فصد با سلیق است و فصد صافین اگر قوی باشد و استمال حرارت  
و سهولات سودا و علاج عام بر همه و صاف بر آنست که روز نوبت پنج خورد و گوشت خورده باشد که  
سکینه دین در دستهای آن قی فرمایند و در میان از آب نهند و در میان آب اگر آب خورد و باشد و در  
جمع شده باشد البته قی کند و اگر تب سیکه بخین یا شراب یا میوه یا عرق گاو زبان دهند و در دیگر  
نحو آب کردن سر که آب کامر و میوه و قتر بندی نیخته باشد و کب مزاج بر شخص داده آنچه با قی و اشتداد  
در آن انداخته باشد باید داد اگر در روز دوم رات که در آن نوبت خواب بود بر فرد یعنی بی مرغ اقتضای  
می شاید خاصه کسی که برین قوی است و تنه صغیف بود اما در روز مقدم البت مزاج باید داد اگر اشتداد  
مرغ خوردن نباشد هر گاه انداد آب آنرا نهند و اگر اشتها نالک با طبع قوی باشد بجای مرغ گوشت  
بزغاله تجویض و فیکه علامات ازمان ظاهر شود و روز سهیل اذن روز دوم رات بود و سهیل است  
هر گاه بر نگاه شلاق و غلطی یا در غلطی مثل سودا و بطبعی یا در غلبه سرخ شود آنرا مرکب گویند و ترکیب  
بر سهیل مبادی باشد چنانکه یکی بگذرد و دیگری بگیرد یا در غلبه چنانکه یکی بگیرد و دیگری بگذرد  
مستار که چنانکه در زبان گرفتن بر دوشتر یک باشند و از جمله مرکبات آنچه با قی یافته شده و سطر العقب  
است و این پی باشد مرکب از صفه بود و پنج چیز در دو خط از نیم نوبت باشد و در غلبه غرض صفه  
از شدت کمتر از یک خط باشد و اینها چنان است پس هر دو یا آنرا دایره بود یا لازم یا غیر لازم  
و دایره بود و لغنی لازم یا محاس بود و گاه بود که صفه نالک بود و علامات آن غلبه کرد و گاه بود که نالک  
بود و علامتش نالک و اخص علامات شتر العقب است که در یک روز قوی تر باشد و علامتش مرکب  
از علامتی صفه بود و بطبعی میفرود باشد و میاید رات که در معرفت مولود حیات اعتماد بر اعراض کنند  
و البته چینی شاید که در غلبه یا سهیل بر سهیل مبادی مرکب گردد و در روز نوبت بگیرد پس هم  
تو که لغنی بود یا در خمس بطریق غلبه آید پس تو هم شود که لغنی بود یا در خمس که بطریق غلبه آید  
علین آن اعلی صفه خطا و اشتداد اگر در اما در معرفت مایه بعضی حیات و سدا رات است  
بعضی مرکبات بود و استمال باید کرد چنانچه در ربع و خمس پس استمال آنها عام بود و قی  
حیات تنافی و در چنانچه در غلبه و سهیل بود و میواند علامت آن بساوم گردد و چنانچه اگر در روز کرد

[illegible]

بینی فروغ یعنی ترسیدن در خواب بیدار مرد علاج اگر باغی نمرد قبل از ظهور نصیحت حاجت کنند و غذا شریک  
 عدس نیم و از شراب غلب با عرق گاو زبان و دود دم خنثی خاکشی که از آب شیرازی شکرک  
 گویند سکنه کرده یا شراب غلب بربند و قدری در جاده بستر بربند و اگر در بستر آمدی بکنی کنایه خفت  
 فرو شدن بود غصه آن را با دایه غلب و کشیزه از یک یک گرم تخم زرد و خفت عدد در آب بجوشانند  
 و با لایند و یا شراب غلب و تخم خنثی خاکشی بربند و قدری آب گرم بربند و در آن نمیند و ناچار آن را  
 راکشاده گردانند و بسبب برید و از برای حفظ اعضاء باطنی بربند یک گرام را در ناسفته سوده و از برای  
 سهولت بروز و تسکین الم بر روز آن یک گرام گل شقایق النعمان بربند و دایه ای که بر روز مطلوب است  
 یعنی از چهارم یا هفتم آب بطبیخ نموده عدس بربند و اگر درین طبع چند عدد از تخم باشد بهتر است  
 و اگر طبیعت حصوی بود نرم بود و مخصوص کنند اگر از آبین طبیعت خفت و راحت و تسکین کرب یا تخم بربند  
 و اگر در بعضی آن شراب سندان یا شراب سقر مثل جبهه نماید و غذا عدس که بعد از دوسه در شراب آن  
 بربند و آب بود دیگر کنند و اگر دوسه یا خنجر کنند و قبض زیاده کند و کافور در آب کشیده تازه بجوشانند  
 یا ساق در کلاب بنیانده صاف نموده یا شیر نار دانه ترش در چشم چکانند منع بر آمدن آب دیگر  
 کنند و اگر با راجح آب گرم خمر کرده باشند بربند و خاصیت این عمل کنند و صندل را بکلاب  
 سوده درینی چکانند یا منع بر آمدن آب در ناخاکند و شراب توت شامی غرغره کنند یا آبی که در  
 ساق و گلسرخ و عدس شتر جوشانده باشد غرغره کنند تا طبعی از آن محفوظ ماند و اگر آب بسیار درک  
 بود در آب و بر جاده خواب تحمل نیاید و بر آرد و جویا آرد اندکی خوابانند و دیگر که لغات نرم بود آنست  
 و اگر موقعی پیش گرد گلسرخ و انزروت و دم الاخوین نرم سوده را بخا بربند و اگر آب دیگر خشک  
 شود قدری چوب گرد بربند و این دو کنند زود خشک شود و از این قوتی که عدس و گلسرخ و ترش  
 چوب گرد در آب بربند پس قدری نمک در آن کنند و بربند و بربند و بربند و از برای  
 شکایت بود نمک آب دود در شتر شربت باشد یعنی غرغره و بعضی بزرگ بربند و شیر باشد  
 و قهقهه بیاید شود یا جاردین و کرب یا زرخن می باشد علامتش بسیار سرخ بود و آنست با جرات و  
 ظاهر گردد و در روز شتر بود علامتش فصلی است در وقت مهلتی که در میان بروز و ظهور آن می باشد  
 و تلمین طبیعت آب آلودی سیاه و قمر سندی و آلودی بخا و در آلودی در وقت ظهور آن آب فاجر بربند



ریزند و سرکه یا آب غوره یا روغن گلشن بر بدن لیدن غذا نماند و عذر ترندی باشد و از سود آوند  
 و انار سبزه خورده شود و از انار می باشد و علاتش میل آن سفیدی و بجان آن در شب  
 و علاتش است که مبلوغ ببلرزد و مقوی به تربید و غذا شود و ای باشد و غذا را اشت  
 سکنجبین که بسیار ترش باشد و ده حمام آب کرفس سرکه و تخم خرنده کوفته در سم شسته بر تمام  
 باشد و حاشا آن سرخ بود که بر روی پیشانی حادث گردد علاتش سرخی آن که در دوزخ  
 در سر روی است علاتش فصد قیال و حجامت سابقین و تبیین طبیعت است بشیرخت و ترندی  
 وقت تبیین چند لیدن و فلفل و گلاب بر خلق و سینه طلا نماید تا ماده فرو رود و غذا شود و ای باشد و از شیر  
 عدس ترندی ترش کرده است و از اثر به شراب غناب به ترندی ترش کرده و ضدی سرخ  
 آب کیشیز تر سوده طلا نماید و اگر هیچگاه فرو نرود آب بیرون آید و روغن گلشن و در دار سنگ  
 مرهم ساخته بگذارد و **جرب** یعنی کربا خشک است یا تر که از آن زرد آب بیرون آید یا خون سیاه  
 با بجمه جرب از زنا و خون باشد و سبب زنا و خون با محاطت صفرا باشد یا بجمه شور یا سودا و سوزن بجمه  
 اگر نفعی نبود اول فصد کل نماید پس بحسب بر خلط سبب مناسب آن در بزرگ و شانه و سوزن و کرم  
 در بر اقسام لازم دارند و صبر را در دفع جرب ای فرسین است بر روز نرم شقای خورند سه روز صفا  
 بعد از آن یک روز نخورد تا از متقال خورده شود و از مت حمام و ترک جماع نافع ترین چیز است  
 جرب و حکله و بعد از متقیه تبدیل و اطله بکار دارند و طلا می نافع از برای جرب و طب صفت آن از او  
 چوبه نامیران قنیل مردار سنگ اشق خشت الحصد نو شاه اشقا کبریت زرد کوبیده بخیه اجزای مساوی  
 بروغن گلشن و سرکه انگوری سرشته طلا نماید و طلا نافع از برای خشک و تر صفت آن و تپای کرمان  
 مغسول مردار سنگ زیتن مقبول سرب از یک دو و متقال سرب را بگذارد و سیاه را در وی اندازند  
 و بار دیگر در او باران نرم سوده باد و سرکه و دو سیر روغن گلشن مخلوط کرده طلا نماید که چون  
 اند تعالی نافع است **قوبه** یا بفرسی بزهری گویند و بهندی داد نامند و آن ترستی بود و بر طلا  
 پوست اگر بسیار باشد فصد کنند و مطبوعه افیتون دهند و اگر اندک بود متقیه حاجت نیست مگر اگر  
 باشد و روغن گندم مالیدن مناسب بود و اگر قفس روغن چنان بود که وصله آهن را پسین کنند و قدر  
 گندم بر روی آن ریزند و سنگی گرم کرده بر روی گندم نهند و آنچه از آن سیلان کند روغن گندم

جرب

جرب

جرب

مردار سنگ زراوند و صمغ آملو و حصص را کوفته بکسر و در روغن گلشن سرشته طلا نمایند و بسیار سود دارد  
 اگر غده خون بود قصد رجحان کند و اگر صغیر یا لمحه شود یا سودا بود یا آنچه منافست بود تنقیه کند طلائی  
 نافع صفت آن تو بال مس و انزروت سفید و در سنگ کاغذ سوخته بمجموع را نرم گرفته بر روغن گلشن  
 بکسر که گویوی سرشته طلا نمایند طلائی دیگر گل مس که کینه کز و نکل طلعانم خرد سودا بکسر که گویوی  
 سرشته طلا نمایند طلائی دیگر خاصه جیت که دوکان ندر جو به جتا مردار سنگ لوت است اگر کوفته بکسر که گویوی  
 و در روغن گلشن سرشته طلا نمایند و امیسل که در بزرگان دل بسیار بود قصد نماید که بعد از آن منافست  
 غالب میسبل باید داد و ترک گوشت و شیرینها کند و هرگاه از گشت چاره نبود گوشت بز خا از بند  
 و از میوه انار ترش و ریاس باغورد و آتر بندی مناسب است **لشعوب** نافع از برای و امیسل صفت آن  
 در شک متقی آملوی بخاری خوابی غاب شب بخیا سازد و صبح در آب آن شراب غاب داخل کرده و میاشا  
 و آب تداود و درم براد و بران استعمال نمایند طلائی نافع که زیاده است استعمال کرده می شود صفت آن  
 جندل لکاب سودا و فوف کوفته بزرطو تا آب خرقه تازه و کاسنی سبز و گلاب سرشته طلا نمایند و اگر  
 رولون نفیس بکسر و در صمغ خالک خلی کند و بخاری با سفید و تخم مرغ خنک نماید و چون جمیع شود گند  
 جاویده با آنچه در تخم مرکب کوفته بشیر که او پنجه بران نهند تا پنجه شود و چون خوابد که بکشاید خیرش  
 و تخم مرد و سر گیس که بر درم سرشته بران بپزند و چون بکشاید و از زیر پاک شود در سبزی فرو داند  
 و درم سفید اب قلعی درم موم سفید کدرم روغن گل مس چنار درم ساخته بکشد از نه و اگر  
 و می گرم بود که نزدیک ناخن نمازش شود و عارضه شیران قوی و در د کند و گاه بود که پ شود چشم  
 فصد تلین طبیعت است و تعدیل مزاج بار الشیر و اشرب بلرود و در اندام از سبزی بکسر که سودا  
 طلا کنند یا خبث الحیدر بکسر سودا باند و یا اسپنول بکسر سرشته نماید و اگر در قوی باشد  
 بزرگ و انیون بکسر سودا طلا نمایند و بران برفت یا بچ نهند اگر دفع شود نه با و اگر در روغن گرم  
 نهند تا تحلیس باید و اگر تحلیس ناید باز در زیر خاکستر گرم بچنه بشیر کافه بران بنده و یا گندم را  
 خانیه بران بنده تا پنجه مرد و آنچه کوفته بران نهند تا پنجه شود و پس بکشاید و پیش باید در گرم  
 نهند تا میل از آن رخ کویله و سبب نفع یعنی تر لول خانیه نمایند یا بچنه یا سودا و می یا مرکب از برود

تاریک

دانی

نایس





برون کردن باشد و عدد را بداند و بداند که آن باره سرب گذارشته حکم برین دارد  
**التعلیل** اگر با ریختن موی سر درش پوستی تنگ نیز سفید و اگر گوشت را از آن جدا  
 می نمایند از اینم بود علائش سفیدی و نرمی موضع و باقی علامات بلغم است علائش تنگی بلغم است یعنی  
 به تخم تر و شبت و عمل اسهال با مایع فیقرای مقوی با غار یقون است و یکبار از تنقیه موضع را بکند و در  
 بالند و بسندان و پیاز غصص طلا گند یا پیاز غصص را با عسل سوده طلا کنند یا حب السطین را  
 بکسر غصص سوده طلا نمایند و یا از صفرا می باشد علائش زردی درشتی موضع و سایر علامات  
 صفرا باشد علائش تنگی است بحسب قرص بقشه و بمطبوخ بلبله زرد پس سر که در و غرغریل سرخ بالند  
 پس بقشه قی با پوست سوخته بکسر برشته طلا نمایند و یا از سودا می باشد علائش تریگی رنگ گداز  
 و درشتی موضع و سایر علامات سودا علائش اسهال است بحسب انیمون چون خلج و تعدیل مزاج با سهال  
 و طباط و پیاز غصص ملین و پیچ خرمی سسم بر زاسوز انداختن فی خشک کرده سوده طلا کنند و در  
 پیوسته بالند و یا از خون می باشد علائش سرخی موضع و علامات خلیج است و علائش نصب است و اگر  
 اظلیه مکرره و سسم خرمی را سوخته خاکستر آذر بروغن کنجد برشته طلا کنند و اگر زرد بود بهتر است خاکستر  
 سیاه دانه و خاکستر قیوم طلا کردن در هر مقام موی رو یا ند کلید برشش و خیلا ن با کلفت پس و کثرت گوشت  
 و زردی و تغییر رنگ و اگر کی بسیار می بخند یا بسری و **نوش** حدیث سیاهی است که سرخی زرد بیشتر  
 بشکل مسند بر از کلفت رنگین تر بود سرخی در آن خیر است **پرشش** نقطه های سیاه بود و گاه  
 باشد که سرخی و کثرت مایل باشد و بیشتر زردی واقع شود و خیلا ن مثال این آثار باشد لیکن مفعول بود  
 سطح بدن آنچه مذکور شد اگر مطلق مود بود دفع نتوان کرد و آنچه دوات شده باشد نکند و جوش نضاد و بهال  
 خلط سودا و نیت پس طلا کردن به تخم خربزه و تخم ترب قسط و ایراد و خردل تر مکن فتنه بخند و گاه  
 سر که برشته طلا نمایند و خیلا ن را به سوزن در زنند و بکسر و گلاب بشویند و با دویه مکرره طلا کنند حصصا  
 یعنی بوی بصل و شال آن تغییر را به و متن اعلی در زیر پستان و میان انگشتان پا و پوست سر و عروق از غرغریه  
 اخلاط و حرارت آنها بود علائش تنگی خلط غالب و غیر فعل و پستان را صندل سفید و سرگ مود و بر  
 بگللاب سوده طلا نمایند و در **می** بجهت متن میان انگشتان صفت آن تو تیا می کرمانی در آن  
 گلکسرخ گل ارمنی پاست اما کوفته بخند بکسر تر کرده خشک نمایند و نرم گویند و بکار دارند و چه

در آنجا که  
 در آنجا که

نوش  
 پرشش

نشان

نوش

بهرق

بهرق

الی

الاف

مناسب و اگر بر کوه کان و پیران باشد این دو پوست درخت ماز و جوزالتر سوخته ضم کنند  
**سفید و بهق سیاه** این حق سفید علاتش آنست که بسیار سفید بود بکار نزدیک بود رنگ بود  
 بدن و در پوست فروخته و آناس بود و موسی که از آنجا آید سیاه بود علاتش اسهال است یا مایع غیره  
 و ششم خنثی و تر بود عروق و از نبضات اعتبار نماید و بر کلنگی و اطراف کلنگی که نبض را دامت نماید طلائی نافع  
 از برای بکوی امض ترست شامی پوست کینه و شیطان بندگی عاقر قرحا تخم ترب کندش پسندانی  
 بخیه بکسر که سرشته در شب طلا کند اما **بهرق سیاه** نیز پوست خفاش است بسیار سیاه است  
 سودا بود و چون علاتش آنست که چون دست بر آن اندر سوسه لزان ریخته شود و موضع سرخ نماید و ظاهر  
 فساد است و اسهال سودا و حامیهای مرطب و ترطیب مزاج باغذیه و آشرب و طلا نمودن است  
 بطلا کند که و نوعی از بهق اسود بود که از ابرص اسود گویند و آن در شستی بود قوی با خایه برین نقشه که  
 فلوس تک علاتش علاج بهق سیاه بود باز ادقی اسهال و ترطیب مزاج بر ص **سفید** که بر  
 امضا پیدا شود یا تمام امضا سفید گردد و دیگر گاه شود و سبب آن ضعیف توت معتبر است و باطله غلبه بر آن  
 فزونی که غذای آن ضعیف است یا باطله سود مزاج ضعیف است از برودت و طوبت و حدوث طبعی سدی و دیگر  
 آن خون که غذای آدمی گردد نیکو بود و در بلغمه خالی و گاه بود که بر موضع حجامت پاشند آن برین حالت نوا  
 بهر طبع ضعیف عضو بحاجت علاست بر ص سفیدی بر اق و اما بر دو پوست فروخته و سفیدی برین  
 موضع و نازک بودن پوست آن موضع اگر انگشت بر آن فرو برد از موضع دیگر که انگشت فرو برد  
 در کوفته و چون رن در نزد خون بیرون نیاید علاتش هر چند آنکه مرض گفته اند که بود و ظاهر آن  
 لا نکاو ان سر از منی تر نیست که اطباء از علاج آن حسته اند و نزدیک نیست که نیک شود اما چون این کار  
 داد متوجه علاج شده اند و علاتش استغراق بلغم است و تبیل مزاج بمعاین گرم و خوردن آب  
 و شراب و بطوس طلائی نافع بجهت بر ص سفید صفت آن نقطه سفید زرق رومی خردل سرخ خرقه  
 مویز که شش و بر نوره سرخ بود و سفید یا غنصل شیطان بندگی عاقر قرحا پوست کینه  
 اطراف لای که فیه بخیه بکسر که سرشته طلا نماید و اطراف لای یا دانگی عاقر قرحا بایند و بعمل ترش  
 و یکدو ساعت در آفتاب نشاندن چند آنکه عرق کن و باشد که همان روز یا روز دیگر آید و روز داب روان  
 وحتی مایه جراحات اگر جراحت خورد بود و تازه و از عوارض دیگر سالم و لبهاش بموا

چنان بود که در بستن ناف تران کام بر هم نمی کشیدند بر جای که افتاده نهند و بر اعلی دوسر بر بندند و پنج  
لبهای آن درست بر هم نشیند چیزی در اندرون نرود از موسی و غیر آن و اگر تازه بود دوسر روز بر آن  
گذشته بود لیکن چرک داریم نگرفته بود از آنجا شدند تا خون آلود گردد پس بنهند و اگر جراحت عظیم  
و غائر بود ازین ادویه در روی ساخته بر آنجا ریزند صفت آن صبر کنند دم الاغین کوفته بخیه در روی بگذارند  
و بر جگر آن صندل سرخ و قوقل آب یک شیز تازه و آب کاسنی تازه و آب خرفه تازه سوده طارنه  
و اگر خیال اقتضا نمایند قصد کنند و اگر لبهای جراحت بهم نرسد بدوزند و اگر خوردشته باشد در آن  
چیزی گوشت افتاده باشد و یا قعر اجزای آن بر هم نمی کشیدند و در میان قضا داشته باشد که طوبت  
دو سخ در آن جمع خواهد شد پس بادویه که تخفیف رطوبت و جلائی رخ تواند کرد احتیاج باشد در روی کردن  
وقت ناف است کند صبر سقوطی ز رازند ایرسا تو تپای کرمانی منسول قلیما رنقره مجموع را نرم کوفته بر  
انجا باشند و بر بندند و باید که بتین غور آن حکم تر و بیش است تر باشد و حضور را به سبکی دارند که در آن  
آسانی میزنند و هرگاه خواهند که پاک گردانند کهنه بکنند پاک گردانند بر می بدارند پاک گردانند آن پاک  
کرده می شود و صفت آن مردار سنگ از زوت سفید دم الاغین زوت روی گل ارمنی کوفته بخیه موم زرد در آن  
طاسخ که اخته ادویه را بآن شسته بر هم سازند و اگر بجای موم روغن مغز قاقا و کفنه انسب بود هر می بندند  
بجرب صفت آن بر هم سیاه نیم پا و مرکبی هرچ در دم روغن کچم سیر کنده بهر دانه نیم دانگ موم سفید یا زاپا  
اول یا زرد روغن کچم سیر کنده تا سوخته گردد پس صاف نموده موم را در آن بگذارند پس ادویه را کوفته بخیه  
داخل کرده در باون سنگی نهشته بماند تا سرد شود پس بکبار بند و صبح و شام این مرهم بر جگر پاک میگردد  
و زخم را مندل میگردد و چون گوشت تازه بر آرد بادویه مندل و خام خشک کنند و آن ادویه نیست در آن  
سوخک برگ سوخن بلیله تازه و سبزه گنار فارسی زرد جو صبر سقوطی و اگر جراحت اعراض و گاه بود  
شل و دم و کس غلام و قطع عرق و عصب قسا و گوشت و شدت درد و سوزن مزاج و امتکای بدن اول  
ندیز آن اعراض اشتغال نمایند و مندل مزاج و استفرغ مواد و تسکین در دیرون کردن گوشت بدو قاع  
را در بر و مرهم گوشت و سلاج جراحت عصب قطع آمدن خون و حرر خوانند آنرا و اما جراحت عصب را چندان  
بندازند که از درم کردن این شود چه درم جراحت عصب را خوف تشنج است و وصول جز آن میان و از  
آب دوی سرد نگاه دارند و اگر درم کند با رد جو و آرد با قلا و زبرکتان سوده زیت سرشته ضا کنند

و اگر تشنج عارض شود آن عصب را که تعدی کند بر نذر روغن بنفشه تمکید کنند و پشت و گردن را بر روغن  
 و پیر بطور پیوسته خانگی جرب نمایند و اگر جراث استخوان شکسته بود ضاوحا باید گذاشت و اگر در آن  
 عضلی یا عصبی پاشود نیز از آن مرجم خوا کنند تا برین آید پس کنند و مرجمی محلی سخته ضاوحا نمایند و اگر  
 استخوانی فاسد شده باشد و آن عصب را که شکسته باشد را بر مرجم زنجار دفع کنند و استخوان را بر آب بشویند و اگر  
 جراث بر شکم و روده و تراب میرون آید یا درون بفرستند و شکم را بر روغن و اگر روده را درم کرده باشند  
 و باز درون نرود بر شکم آب تمکید کنند تا درم برود پس دستها و پاها را علیل را گرفته او را بر دارند تا پشت  
 منحنی گردد و روده باز درون رود و اگر باین عمل باز درون نرود و من جراث است متعذر است که روده اندرون  
 تواند رفت کت او گردانند و اگر وقتی فراسد که تراب سبز یا سیاه شده باشد آن متعذر است که متعذر بود بر نذر روغن

**علاج سوختن از آتش و روغن کرم** و غیره در روغن زرد و آب گرم و اگر  
 موضعی که آتش سوخته باشد اگر آید بر نذر طلا یا خشک مثل صندل و خرفه و اگر بزرگ بید تازه و پوست غلیظه  
 بید که نه که آنرا بفارسی سیده گویند سوده طلا نمایند یا بگل ارغی و سرکه و آب و اگر آید زهر و عسل بود فصد  
 کنند و تلخیص تدبیر و مرجم اسفید را بر آن مالند و اگر الم بسیار عظم بود بر مرجم نرود علاج کنند و مفت آن  
 بگیرند آب نارسیده و مفت بار بشویند خشک کنند چنانکه در شراب کشن یک ساعت بگذرد که آب باز  
 چهار جزو ازین شش جزو در زهر نرغ کلسنج و دو جزو در مرجم سفید و یک جزو سفید آب قلعی شسته و مرجم  
 دانه و بکار بندند تا سوختن روغن کرم را بمثل آنچه گذشت محال کنند و آنچه مخصوص است این سفید  
 تخم مرغ و سفید آب قلعی و زیت است که تریب داده بر آن بگذرانند و اما علاج سوختن آب گرم مثل  
 از آنکه آید که آب اندر را بر آنجا نرود و خرقهای خشک بر آن نهند و خاکستر مریمی سر آید می نرود و  
 مرغ سرشته بر آن مالند و اگر آنرا قصاب پوست بسوزد مرجم کاخوری طلا کنند و اگر روی را بسفید  
 تخم مرغ بالغ آب سپول یا منران مید و در آب آغشته طلا کنند آنرا قصاب تا اثر شود باب

**شانزدهم در علاج ضرب و سقوطه و مغز و بچوب تازیانه و**  
 که در علاج غلغ و بیرون آوردن یکسان و خوار از اعضا اگر کسی چیزی مثل دیواری بر روی  
 یا ضرب بر سر او نرود یا کسی از بلند بیفتد یا عضو از دستش گدرد علاج مشترک

علاج سوختن از آتش و روغن کرم

شانزدهم در علاج ضرب و سقوطه و مغز و بچوب تازیانه و



است بیان این مجرب و فصد و حجامت کردن است از جانب حالت بر چند درون غلبه خون بود و در آن  
 موضع که تفرق اتصال شود و خون بسیار پس از بلین طبیعت اقتصاد را بدو و قندها را با آب شنبلیله  
 و قند لیمو و فلو س خیار شیرین برقی کاسنی در روغن بادام شیرین و هندو برای خوردن همادی که بر آن  
 ضا و نمایند صفت آن مغات بنمادی مغات بنمادی که از میده لکری گویند از برگ مورد از یک سیه درم  
 برگ سترگاسخ از برگ یک پنجه درم مسر قوطری در درم ماسن هتدرم باب برگ مورد در شسته ضا و در یک  
 طلای ستمی در در قنیکه حار است پیدا شود صفت آن عدد در درم کل ارمنی فوخل صندل از برگ درم  
 طلا کنند و قندها را شش پنج بشیر و بادام دهنده دهنده تخم مرغ تیر شست و اگر میانی خالص سیر اند  
 نهایت نیکو بود یک قیر اطخوردن و هندو پیش کبیرم است تیر اند است و پیش بعضی صفت و چهار  
 قیر ط و آذر درین طبع و ادن مناسب و زدن در درم فوخل صندل یکدرم غلبه الحک سدرم کا و زبان  
 چهار درم کچو شانه و صاف نموده بقند شیرین کرده بدین درم اگر خضره و سقظه بر سر آن شود  
 برگ مورد و عدد مسر قوطری و کمار فارسی کوفته در روغن گلشن و گلاب شسته طلا کنند و اگر سینه شکم  
 واقع شود و نفث که می باقی الدم حادث گردد قرص کبیر بادام الاغوبن کل ارمنی در ترقیق عدد درم  
 و اگر کسی را بچوب باز نماند و اشالی آن زده باشد بهترین چیزی پوست گوسفند بود که در حال آنکه سقند  
 جدا کرده باشد بر موضع ضرب پوشند و تا دیگر روز بر نماند و اگر قدری خاکستر آن بر آن موضع  
 پس پوست بر روی آن پوشند بهتر باشد و اگر در سنگ و سفید آب قلعی و سوم سفید در روغن گل  
 سرخ مرغی سازند و یا لیمو فافع باشد علاج خلط و کسر خلط بر بدن آمدن زاید استخوان است  
 تمام از مخاکی که در استخوان دیگر است که میان بر دو اتصال موضع بر دو بان بود و در فی اندکی بزرگ  
 آمدن باشد نه تمام و درین کوفتی بود که از راهی نیز گویند که با تخم آن پنجه گردان در آمده است بر سه  
 علامت انحلالی ظاهر می شود از تغییر شکل عضو و عدم قدرت بر حرکت آن عضو از مقابل سینه  
 را با دست چپ مقایسه کنند و بکن خلط باز و مفصل درگ را و شوار توان داشت زیرا که سر عضو هرگاه  
 گردد در بغل افتد پس ظاهر شود و سر بر بدن در راهی دیگر افتد و اینجا گشت بسیار بود پس ظاهر  
 نباشد و علامت لازم باز و دومی مسند است که در زیر بغل پیدا آید و بکن خود بر سینه اندن دوم آن است  
 بدینها و پهلوی و علامت بر بدن شدن آن بود و در از شدن بر آن بود و از پانی اگر نباشد پانی اندک

در روغن گلشن

در روغن گلشن

باشد و نظری در این عدم قدرت بر آنکه ای را در گوشه ران خم توان کرد یا کوتاه تر بودن این پا  
 از پای دیگر است و اگر از جانب پس افتاده باشد در گرفتار آن بر سر و کاشیدن آن علامت و قوی  
 آن بود که در مفاصل اندک تغییر می دهم از جانب دیگر پیدا شود و بودن حرکات ممکن بود و در حین کم  
 حرکات بهر جانب ممکن بود علاج قطع را بعد از اوقتی به شکل طبیعی از آن در طلای نافع از برای خلصه  
 آن مایش مقصوده درم کل از منی مرکی غلیظ سفید گلشن از بیک سر درم برگ بود و بخار درم گرم کوفته  
 سفید و تخم مرغ رشته بکار دارند و قوی دهن را بهر یک موافق و کافی بود اما که در آن شکستن استخوان  
 عضو را در استخوان ابرقی مساوی گردانند و گاهی باشد که بعضی از برای استخوان که اصلاح آن افتد  
 نتوان داشت و در باید کرد و عضو را باید بر باطراف فاده معتدل درستی و حکمی ابتدا بر استخوان  
 شکسته باید کرد متوجه بجانب بالای آن موضع که را حکم به چید پس بر فاده دیگر هم از موضع که است  
 کنند و بعد از سه چهار حرکت متوجه زیر آن شوند و در هر دو چیدن است در ابتدا حکم بخند و خند می خند  
 اندکی بستی میل کنند پس مادی جابره طلاء کنند و به بند و بعد از آن فصد کنند و تلبیس طبیعت  
 بکش نیندازند و در قوت حادث گردد و مادیون رباط سرخ گردد پس باید که دست تر باید  
 است و اگر خاریون قوی عارض گردد که تحمل نتوان کرد بکش نیز و قدری آب گرم بر آنجا نیز نثار نمایند  
 ساکن گردد و یک زمان استراحت نموده باز به بند و فاده با انگشت و غن کل اندکی سر که تر  
 گردانند و اگر چند روز بگذرانند و درم نهند و حرارتی در عضو نباشد رباط را حکم تر از آنکه اولی بسته اند به بند  
 و بکش نیز از چهار و خود زیاده و قضا و جزا بر عین منشا بعد از آن و منشا بندی کل از منی  
 و آب خوردن و از غذا و غلبه لرج مثل کله پاچه و بریه و مرغانه و مرغ یا بطون بقبر و بطون بره و مرغ  
 و در آخر در وقت افتاد سفید رباط اندکی سست تر گردانند و علامت ابتدا از انقباض و سست  
 پیدا شدن خون است هر فاده در رباطات چنان دلیل ارسال طبیعت است مادی جیده را باجبا  
 که از سام تر شرح نموده و باید که قبل از اشتداد و تصلب عضو را تحریک قوی ندهند و اگر با که  
 جراحی بود ابتدا با بستی از یک عصاره از لب بالا آن کنند و دیگری از لب زیرین و در حین  
 دارند و قوی پی بر آنجا نهند و چون زردیاب کم گردد و درم این گردن درم رو یا ندهند و اگر  
 فون می رود و نمی آید از صبر و گذرد و مرصافی و دم الاخوین در درم ساخته بر آن پاشند



و اگر جنبش را می توانی باشد فی الحال حضور آید و اگر سیریدن ممکن باشد گشت کن و منظر را در  
ماستخوان و اگر سیر نشود و موضع را به بیشتر بشکافند و درین تخم را کشاد گردانند و بعد از امتصاص  
مکیدن بسیار بدین ازین ادویه را ضماد نمایند زفت و طب فرنیون جاوشیر قند اگر آنها را حاضر بود  
سرمه گن که خود نمودن و خاکستر خوب بگور و اگر زراق فاروقی میسر آید در اول مفید بود و در آخر نافع  
نمید و مقدار شربت تراق فاروقی چنانکه این نفی یک مثقال بود و خوردن مخصوصه کمال دهنم حریص را  
و اگر بیهوش کند و گفته اند خوردن شوم با شراب نیز شراب با پیاز یا آگندنا منی میکند از طریح دیگر که در  
جمع کردن نهاده و بر نافع است و اگر بخیر می فرج آن نشود مرکب آن شدن خنای محض بود و اصل خنای  
در فاجی استر اباد است بار بار در مشهور است شفقت آن درین باب است و از رسیدن طرد و عقرب بسیار است  
بالای آن و امتصاص نمودن و بخور گرم کنند و با درج کوفه و گرم کرده ضماد کنند و خوردن آن نیز مفید بود  
و عقرب را اگر میسر باشد چکانند و ضاماد کنند و از سختی خاصه کرفس اجتناب کنند و در بعضی گفته اند  
بسیار باشد اجتناب از خوردن کرفس بود و با درج خنای کرفس است و تمهید و اعضا و سام  
اما تمهید بترین علاج آن شیر دادن می فرمودن باشد و منهدا و کتب طبی مذکور است در اعضا و حوا  
که از جنبش است و هر که گرم از اینها اگر گردن از اینها یا در اینجا یا نه و آن سبب در دندان تیریدن  
آوردن آن است که بخاکستر خوب بگور و انجیر و روغن زیت با کجی طلا کنند و با فیه در اینجا کشند تا  
در آن آید و در این بخاکستر و روغن زیت که طلا کنند و اگر در ساق شود بسیار بیا بکنند و در آب گرم کاند  
سبوس کنند و چربانند باشند نهند اما سام بر بس که در خرابی باشد و قطعهای بسیار  
بردی است آن نیز دندانها بگذارد و بکلام گزیدن و از گزیدن آن تب مطلقه و در میان آن  
لوزه و فستق که اگر گزیدن مار بود عارض شود و بسیار بود که با فراط در ملاک کند و روغن  
نهش سبز و زرد شود و زرداب و طریبات فاسد سیلان کنند پس بطریق که گفته شد  
آنرا میوه و در و قدری پشم را مانند پریشم مقروض نموده با نیزه قطران آید که در آن صمغ کز  
حل کرده باشند بزنند و ضماد کنند و یک در بگذارد پس بزقی با و کنند تا دندانها بزدن  
و علامت بیرون آمدن آن زوال تب و سبزی و موضع و سیلان زرداب باشد پس  
از آن جنبش آنچه در گردن مار گذشت عمل نماید **کلب** کلب حیوانیت

کلب حیوانیت

کلب

که گد و بعضی حیوانات را مثل گرگ و شغال هر روز به عارض می شود و گفته اند که بغل را نیز عارض  
می شود و این را از آن سبب گلب نامیده اند که در سگ بیشتر واقع می شود و این حیوان را که این  
حالی بود کلب گویند علامت سگ دیوانه سرخی چشم و زبان از دهان بیرون افتادن گفت و بجا  
بسیار آمدن و سر بر زمین نزدیک گردانیدن دم را در میان هر دو پای زمین میکشد و در زمین که  
مستان بود و اگر گرسنه نشود بخورد و اگر تشنه نشود از آب بترسد و یا شام و بهر چیز که رسد  
حمله کند و آواز نکند و اگر آواز کند گرفته آواز بود و سگان جمله از وی بگریزند و اگر این سگ تشنه شود  
و تعلق کنند بحرکت دم و غیره چنانکه رسم کلاب است و این صفات بر تقدیر استحکام کلب است  
و قبل از استحکام بعضی از این علامات بود و بعضی نبود و مخصوص یعنی گزیده شده کلب کلابا بکار  
هفت یا دوهفته یا چهل روز و گاه بود که تا شش ماه بلکه یک سال در تاخت و تاخت و کثرت طوط  
و قرب و بعد مزاج شخص از سودا ویت حالتی مثل مایه نیا از دوست داشتن تنهایی و دشمن  
داشتن روشنائی و ترسیدن از هر چه بنیزد در حال از آن سگ که نوز از آب و طوبات میرسد  
یا از آنجس و بلیه شمردن این سبب از شرب آب بازماندن و هرگاه که باین مرتبه رسد امید  
صحت اندکی مانده خاصه اگر روی خود را در آینه نشاند سگی بخیل او گردد و هرگاه چنین باشد طمع  
او منقطع باید کرد و گاه بود که آواز سگ کند و در بعضی بود بر گزیدن مردم و هرگاه که آواز این  
حالت عارض شود در چنین بود هر که پس خورده او را از آب و طعام تناول نماید و گاه بود که درونی  
معضوض اشیا را میخشد کلاب پیدا آید و اگر مشتبه گردد که کلب گرفته کلب است یا غیر آن باز  
نمان را بطوطی که از زخم او مسلمان میکند آلوده گردانند و پیش سگی اندازند اگر خورد سگ  
دیوانه نبود یا قدری مغرور یک شب بزرخم بندند و در صبح پیش مرغ اندازند اگر خورد و یا بخورد و  
بمیرد دیوانه بود علامتش موضع گرفته را کشاده گردانند و بچینه بیض بسیار فرماید پس سیر  
کوفته پس که در دهن گو سفند سخته فساد نماید با جادو شیر نسرد سوده و باز فست که در خسته  
خلوط کرده فساد کند و یا سیر و پیاز و نمک را کوفته با خاکستر خوب نرم کرده فساد نماید  
و ناسه روزی این تدبیرت مفید بود اما بعد از سه روز کشاده گردانند و هر چه راحت نماید بود  
لیکن سعی نمایند که تا چهل روز منتهی نشود و هرگاه بنیزد که از آن مال پیدا شده یا ادویه

کز درسته بماد نماید و تا یک شایه و ندر میرانجی و متقیه سودا اشتغال باید نمود و و از الزام ریج  
 ۱۰۰ از سه بیان بلبلد و دواء النذیر ریج بگیرند و ریج فرود بر سر پا و اما جدا کرده انداخته یک مشتال منک  
 معتریک مشتال سبیل الطیب زعفران قنقل قنقل و اجینی از هر یک یکد انگ نرم کوفته بآب برشته  
 قرصها سازند و هر روز صبح و شام دود انگ آب نگارم نوشند و اگر در مشانه دردی پیدا شود ریج  
 عدس و روغن بادام شیرین با روغن گاو علاج کنند و هر روز که دواء النذیر ریج دهند در حمام بنند  
 و در آب زن نشانه تا در آب زن بول کند و از سر انگار بنند و غذا مرغ فریه و ماشا نشسته  
 باشد و شرباب کهنه را در آن گشته اند نشو و دیگر دواء النذیر ریج بگیرند و ریج بعد از اسقاط اطراف بنام  
 گفته شده و یک شب بنزد در دوع نهند پس دوع را بریزند و دوع تازه داخل کنند و بعد از یک  
 شب بنزد بریزند و یکبار دیگر چنین کنند پس ریج در سایه خشک کنند و با دوزن آن عدس عشر  
 بسایند و قرصها سازند شربتی دود انگ آب گرم بنهند و با فون نمک کور عمل کنند پس دواء النذیر  
 بگیرند سر طای نهری ماده علامت ماده گی آن آلت که حوالی دوزبان فرو برند از آن آب  
 سفید بیرون آید بر طرف آنرا بنیدارند و بجا کستر و نمک پاک بشویند و بعد از آن باب خالص  
 و خشک گردانند و در کوزه کنند و سر آنرا محکم گردانند و یک شب در تنوری که در آن بخت باشد  
 بنهند پس به خرد از این ریج خرد حشیا با یک جزد کنند و کوفته و بخته بر روز صبح و شام دودم  
 آب مسرد بنوشند جالینوس گفته که هرگاه این دوا در خورد از تر سیدن آب آیسین شود و  
 گفته که چهل کس را سنگ دیوانه گرفت بعضی از ایشان جگر آنرا خوردند و سالم ماندند و بعضی  
 استسکاف نمودند و بلاک شدند و از استمال دوا بی جالینوس و انواع دیگر است و بعضی  
 نماند و اگر فرج پیدا شود تدریج است که از موم و عقیده شکر اجواف با سازند و بر آب کرده به  
 بلع آن امر فرمایند یا مشرب سازند سر تنگ و لوله در دوزبان نشاندند و سر و لوله در حلق نهند تا  
 آب بجای فرود و آب را بنید تدریج و با لیس قرار از آن آویست و اگر مسیر نشود متقیه بدن کنند  
 و تبدیل مزاج و ترک فوکه و شرباب و شوربا از فوکه مثل به توان خورد و آنچه ممنوع است فوکه از  
 الرطوبت مثل خربزه و زرد آلو و هندوانه و برنج و حبوبات و ترشیدها اقتضای نمایند و خانه را بکاوی  
 و صافی و متنگ و خود و خیز و بید و کد و سیب و به و امر و دوا و گلاب و طبیب قرشش گردانند اما

تدبیر شرب سموم تی کردن آب گرم است گر در غن کچد و زیت باطنج برزاجیه و مسکه در آن  
 کاو و خوردن و این طعام بسیار نماید خورد و اگر زبری باقی بر آید فیهما و الا که حضرت آن گفته تریاکی که زهر  
 را بلی سیردن آورد آنرا تریاق الطین نامند صفت آن گل مختوم حب الغار از هر یک دو مثقال  
 زیت بسوزند شربت می بکند و بعضی گفته اند که خیر الله یک فی الحال قدرن سسم کند و بعد از آن  
 دمی استقصا کرده باشد قدری شیر دهند و بعضی تی فرمایند و اگر زهر شکم ضرری الی ادراک  
 که حقیقت کند و اگر معلوم گردد که کام زهر برده است با نخی مخصوص آنست بآن معالجه کنند چنانچه  
 مطولات مذکور است پس از کتابان فراموش نکند

تمام شد مطب علوی نجف









وَمَرْيُوكَ كُلِّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُكَ

اگر قدر کتاب بین کتاب عالم حکمت لاجرا بقیه تصانیف عظیم معادیه ای است



مجموعه کتابها که در این کتاب درج شده است از کتب معتبره و قدیمی است

مطبع در مطبعه محمد حسن بن طبع محمد

## A decorative calligraphic element featuring a central emblem with a crown-like top, flanked by stylized floral and foliate motifs. The design is symmetrical and intricate, typical of traditional Islamic or Persian art.

الحمد لله والصلوة على رسول محمد وآله واصحابه جميعين اما بعد خدین میگویید جاسی بر موصیایان  
من اشرف الکما یکم محمد شریف خان غفر الله لهما چون با کول ولبوس و سایر لواج ضروریه انسان  
اصناعی است و در تحصیل مایه معیشت اکثر افراد بشر را غالباً احتیاج بسفر می افتد لاجرم خست که  
رساله مختصری در تریبیر سفر بر بحر بطریق قواعد طبیعیه که در اعاب ان باعث حفظ مسافرن و استراحت  
السمت زابل ایشان بوده باشد تالیف نمایم که با وجود و بجا زت نظر از نبرد اول حکما و نظام و انظار  
مراحتی باشد چون عنایت ایزدی در اندک مدتی در مسلک تحریر بر کشید چون این رساله که مسمی  
را و غرضیت اصورت انعام پذیرفت تا اینخ اتما مش مهندس عقل این امجد خوان چچمان را و غرضیت  
نفت و هدیه بابرگاهان نامی نموده که چرخ جهان گردد با نذران دیده که چنان گردیده و شلش در جهان  
مدیده حاتم طی از اصفا و آوازه و شاد و روشن روز تا بچرخشائی خود را طی کرده از نهایت شرم او اولیا و پیغمبر  
گردید و از حیرت شسته راسی انور من که روکش عقل فعال است نیز اعظم از خطوط شاعی پنجه بر روزگار  
و از کیفیت رسائی ساقی حضرت طبعه و پیرشان جاه و جلالتش و پیر فلک را دل از دست و فتنه از شب  
مشاکلت با پیچر ایت ظفر آتیش ماه عالم افروز مرصوف افراشته و کلال گهر سنگش که باعث نظام  
بحران جهانیان است کارا را با بجا بخت ساخته سجده که در بارافاضه سعادات است آخر تعدش  
را بجزاران جهان و دل مشتری گردیده و دیوانه کویان پادشاهان قصر فرخش ز سره تمنای حصول دلجو

مجاور و صیف نخل را مثل گران خرید و بهرام خون آشام سرانگشتان را از خون انعامی و خیمه‌ها و بناها  
 انکار نموده و در ضمیر سلطنتی از اشیاء و اوقیان کرده و هندی فلک مانند فلک هندویستان  
 نفیس پاسبان دوست و صاحب بره داری از عساکر کفر و ان اوباش شیطانی ضعیف و نارسیده گرگ خنجر و چنگال  
 میش صیف ترا زود و حکایت ایندیل قصه است در آنست خاص مقام شهر ظهور نظم خود و هم چشم و ارباب  
 سلیمان زمان سلطان و درین بهر پنج سلطنت تابنده اختر و جهان را آفتابی دزد برادر  
 بیدان و غلام را چار بار که گره و در مصاف او صف از او بجای گزاف جهان است و کل از کلین  
 صاحب قرآن است و الهی با بر دش هست گردن و بکن اقبال و عمر من روز افزون و برادر امارت  
 او را تا دم صورت و افضل خود و نظر دار و منصور و هر سپهر گیتی ستانی مرکز و ایره جهان بینی سلاطین و ان  
 کورگانی غلامان و دومان عظیم الشان صاحب توانی و خسرو سکن در نشان و او در داری و ران و خدیو جمشید  
 شکوت فریدون حشمت کیوان وقت چرخ مرتب السلطان بن السلطان ابن السلطان انما فان  
 بن انما فان ابن انما فان اسد المعاد و القاری حسین الدین ابو النصر محمد اکبر شاه بادشاه قازخیل و  
 ملکه و سلطان و افاض علی الدالین بره و احسان از احکافان سده مینه سلطنت و جهان داری و واقفان  
 عجب علیه خلافت و شهر یاری رجا و دانی است که بر تو قول برده است این محقر انگذده و خطای که در  
 بین آن راه یافته باشد بخل عفو بپوشند و در اصلاح آن کوشند و الله و الموفق این سالک است  
 بر دو نوع دیکتایم نوع اول در تیر سیر ساقان بری فریق دوم در تیر سیر ساقان بجزی آمانیت  
 اول شمل است بر دو طریق بطریق اولی در تیر سیر ساقان بر این کلکی یکسکه از ده سفره دار و اگر  
 باشد باید که تحقیق کند از فضیلت و تدبیر و در ریاضات او باید بکوش و عطرش و سوار شدن و پیاده رفتن و  
 اشغال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد بر فراغ خانه بگرم جای  
 و اگر سرد باشد بجای کشاده بنشیند یا بهوای هوا عادت کند و از طعمهای که اندر سفر خواهد خورد و شیرین  
 عادت کند و چیزیکه خورد که جید است بپوشد و بپوشد و در مقدار که بپوشد بخوبی شود و چون گوشت بره یکساله و  
 ندم که پاک از شایب باشد و زردی سفید شود بر پشت و دجالینوس جدی برای نیم بخت کردن برضیه قرار داد  
 بهرگاه در آب جوشانده بگذارد و تا خنجره بگذارد و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارد و تا صد شاره بپاشد  
 نیم بخت میشود و واجب است که طعام خورده همان وقت سوار شود و تا حاجت بجا نباشد شرب آب نراند و  
 طعام را فاسد نگذارد و اگر آن پیدا کند بلکه واجب است که بعد از تزل و تزل طعام خورد و در کلمات و تزل  
 در هر روز و در خط خام کند لازم داند که از برای ضرورت که معالجه یا بکشد و گاهی ساق از محتاج میشود و بسوی غذا

که بسبب آن صبر بر گشتن نماید چنانچه طعام از جای که بریان ساخته باشد خصوصاً که بجای رومن چربی  
یا رومن با دام انداخته باشد چنین نقل از با دام دیز گاهی محتاج میشود بوی چیزی که بسبب آن بهر  
بر تشنگی نماید مثل تخم خرد با سرکه یا آب و یا دیگر که ترک کند او به عطشه راشل مایه و انشای نگیلین و شیرین  
و سخن که کند و سیرین نماید و با مردم اینی نشاط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر انداخته شود  
خصوصاً چیزهای نگیلین و شیرین و نیز ترش و چیز که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهان بگردد و بوی  
و یا و بدن باله و از اطعمه و شیر که بی سر لوش گذاشته باشد اجتناب نماید و بجای که آب مستغن بسیار جمع  
شده باشد و کثرت مرده ای غیر مدفون و نیز سوخته و زمین نمناک بود محل خوف و باست تمایل نداشت  
و در زیر درختان بزرگ و میان گیاهان نزدیک آتیا یقلع و کلاص و بوم بدن بخوشاخ گاه و کوی و  
و امثال آن نخشد و در شب چنانچه نزدیک خود دارد و اگر بسبب پاره فتن مانده باشد خود را پشت مال  
اصطفا لهای با پار و رومن کل یا رومن یا بوی و یا رومن شبست باله طریق دوم در دیر بسیار فکیده در گاه  
سفر کند اگر در گاه سفر کند سر از آفتاب پوشیده دارد و در رخن نمیشد بر سر آله در پینه لعاب سنبول تخم  
طما نماید در گاه که سوار شود و نخست آتش خود شربت میوه با بخورد و آنکه نمیکند تا و مصلحه قرار گیرد و نیز  
گاهی بسبب تشنگی که مانع در قوی عارض میشود پس در آب است درین وقت سوار شود و شربت آرام  
گیرد و در روز و در مکان بلند فرو آید و اگر چنین آنخاص را بسبب شناوری کردن در آب مریضه  
نزایل میشود و لیکن باید که جلای کند بلکه آنکه جگر کرده شناوری نماید و در چشمی که سموم باشد و زمین  
از رد مال به بند و پیاز یا دوج خور و پیاز یا خود و چشم نمیدارد و در تخم که در رومن با دام و در  
بین بیکان اگر کسی را سموم زده اطراف را آب سرد بشوید یا در آب سرد نشیند و از جاس اجتناب نماید و رومن  
و آب میدوید و در آب سرد بماند و خرد دکان و در خیار بخورد و اگر تشنگی نمیکند نمیشد که کد آب سرد و اگر چاره  
نباشد آنکه آنک آب بنوشد و شراب ترش ممر و سوزمند بود و افشرد فاسد که افتد و کلاب مرتب  
سازند نیز مسکن نقل است و اگر تشنگی نباشد شیر و دوج مناسب بود و اگر تشنگی و ترالیف شرب چنین  
نوشته اند چون انبه خام پرست و در کرده بعد از آن که در ریزه ریزه تر نشیده یک و گهتری در آب  
بگذارد و آنکه آب ترشی بر دارد و بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورد و رفع ازیت  
با و سموم می نماید و ترخامش را و خاکستر گرم پنهان بسیارند تا که گرسنه و پس از آن با آورده در آب بشوید  
و بر سوز شیرین ساخته بخورد و در آنرا صمیت برای تعدیل است و نیز در کباب موصوف مذکور است  
که تر خندی دافع نامدی راه و مسکن تشنگی است و دفع سمیت برای حامی نماید و افشرد آن اسبیلان

rice Lib  
ONK (B)

اقبال طبیعت و در خواص اتوری هست و اگر گسترزاسائیده و در گلاب نبات حلاوت و نباتی بنموده بخورد مسکن  
شکنی و رافع سمیت هواست و در او مسدود و در هر صوفی یعنی زیر هر چه بقدر قیر الطی نافع بستر و پای و نبات  
همچنین خوردن نار حبل و ریاضی بقدر برنج یا گلاب و طین مخموم نیز رافع مضرت هوای در باست و بوی مسکن  
تمه از برای مضرت هوای در با آن سود و و فرس نمودن برگ آن چنین اثره اورد و بوییدن مانع و برگ آن  
نیز رافع فساد هواست و همچنین بوی و بخور موم جهت عفت هوای و با نافع است و بهنجیر کا نور مسود و صندل  
و سنگ و خمر و مشک و اترج و درنا و دروغ غار یا نباتی صلیح هوا میکند و آب بید و گلاب خانه بایست  
تیر تاش بود و پس کسی که بیدیا درام باشد هوای در با و غیر رسد و نیندنگا به شستن سیب سی و ناسپاتی و کافور  
و بنفشه و کدو فلفل سرخ بهر و چون از اثر هوای و یا محفوظ اورد و علامت و با آنست که هوا مکرر شود و باران  
کم آید و حیوانات زگیل کشش بطن دهد و در خفاک بگیرد و در خفاک و در شربت بسیار شود و در شربت زیرین  
مانند عطر و بومش و مار بر روی زمین آیند و آفتاب رجم در او اثر باستان بسیار باشد طریقی سیلوم  
در تو میرسد آبی که در مسوا سفید کند هرگاه مسافر در راه سرایا بدو و را بجا می آید که گرم بپوشد و بدن و پنی  
را نکند و در او که بپای سرد و غشیه و فلفل نشود و اگر سردی کار کرده باشد جلد خود را بجا می آید که گرم بپوشاند و  
زرد و پیش آفتن نزد و بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بالود بر و عنز گرم مانند ریت و سوسن  
و یاسمین هر چه بکشد خصوصاً هرگاه فلفل و عاقر ققاز و فوفون و جنید ستر و طلیت در آن انداخته باشد و در آن  
و میر و فلفل فساد است و درین باب بهر از قطران و دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره انباشای راه بخورد  
در و عنز گاو بسیار خوب است خصوصاً و فلفل بر آن شراب صرف بخورد و طلیت با شراب نیز نافع است  
و باید که خالی شکم مسافرت کند و بوضع آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده قرار کند و پیوسته سوار شود و پایی را  
بپای تا به پیشی چید پیوزده فرو کند و موزه چنان باید که در وی پایی توان جبا نیدن و اگر دست و پایی با  
سبب سرما مستوم شود و غلغم و کرب و آنجیر و با بوند و آب جوشانیده و اطراف در آن هند نافع بود و گفته اند  
بهترین علاج افتق که اطراف را اندر برف گیرند تا سرما از روی بیرون آید و اگر بسبب سرما زنگ اطراف بگردد  
و سیاه و سبز شود و باید که شربت زرد و اطراف را در آب گرم نهند تا بخون تمام نرود و خود بخورد و شوی پس گل آمی  
در سر که آب حل کند و طلا نماید بعد آن بشوای نیم گرم یا از آب و سرکه کشیده و بکار چنین کند و اگر اطراف متعفن  
شوند نشانی بد باشد چنانکه جگر چاره نباشد تا غصه و محفوظ ماند طریقی چهارم در تمهیر نکند به شستن بک  
بر که در سفر باشد ضرر است که رنگ روی آن متغیر باشد باید که چیزی از لوزج بر روی طلا کند مثل لعاب ببول و  
نیز و صمغ عربی و سپیدی تخم مرغ تا آن تر گرمی و سردی و جگر محفوظ ماند و نان خشک نان میزد آب خیسانیده

طلا نمون نیز مفید بود و الیدن روغن سرکه کوم سفید را در روغن چینی که گشته که از آب می شود نیز در آب  
 مفید است بعضی عطر سم درین ترکیب داخل میکنند سیاه شود و سیاه طریقی صحیح در در سیر باز داشتن مشورت  
 آنها مختلفه سیر سیر که مضرت آنها باز دارد و کاهود را نباید بفتح میکنند و بهتر است که آب شهر خود را  
 بردارد و در آب که رسیده است و حرکت دهد و یا گل شهر خود و بر و بر آید و آب باقی بماند و حرکت دهد  
 صبر کنند تا بپایین شود آب صاف گردد و نیز مضرت آنها را بطبیخ و تصحید و تقطیر زایل کنند طریق طبیب  
 که آب را در آب اندازند و نزدیک آتش کنند تا نصف بماند پس از آن صاف کرده بکار برند و طریق تصحید است که  
 گلاب عرق بکشد و طریق تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را در ظرف گلی مخلوط کنند که زردی ظاهر کند و در ظرف تنگ  
 گیرند و بر چند از صوغ بلند تقاطع کنند بهتر است دیگر آنکه آنها را در یک دیگ بند و بالای دیگ چوبی که اندک  
 تقاطع و برین چوبها صوف پاکیزه انداخته اند کرده اند چنانچه سر و یک است تمام به پوشش زیر دیگ آتش افروزند  
 تا بخار بصوف بر آید و فرو می چکد و در یک آب صوف را استخوان می کنند سرکه شیرین نماید بصوف را با  
 و در ظرفی میفشانند پس آن هر قدر که بخواند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته باشد آب دیگر بپزند و دیگر  
 آب بپزند ازین عمل آب شور تلخ شیرین شود دیگر آنکه دو قلع را یکی بر آب دیگی و دیگری بر آب دیگر بپزند  
 و از صوف پاکیزه فلیقا کنند و یک سرشتند از قلع بپزند و دیگر سر در قلع می بندند آب صاف بدین فلیقا  
 قلع بر قلع می بیاید و چون زلی را سائیده در آب شیر اندازند بعد از ساعتی صاف کرده و همچنین چند دفعه  
 با دام را سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و ساعتی تا در هر مدتی بقدر قیر طلی حافظ صحت  
 و مانع اختلاف میاید و آب و سیاه و خوردن ناپسند در آب بقدر برنج و یک هفته کید و بار یا گلاب بپوشند نافه  
 صحت و رافع مضرت اختلاف آنهاست همچنین خوردن آب از غلاف آن رافع مضرت آنهاست و آب شور  
 با سرکه یا گلاب باید خورد و اگر حب آلاس در خورد و خوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد و صواب  
 و آب سیر را بشراب چیز که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ با چیزهای چرب شیرین خورد و خوردن خود  
 آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رافع مضرت میکند و مضرت آنهاست و آباده را میوه  
 های سرد باز دارد مانند نار و به سبب مسافرا باید که طعام بی سیر و پیاز بخورد و آب را از صفائی گذرانند  
 خورده باشد طریقی ششم در بیان تریب اراض بیل ایجاز اراض و مانع و سر از انجلی صلاحت  
 یعنی در در سر اگر انگ می باشد علامت آن نفکی و حرارت نفس و شکمی و دهن است می باید که لعاب به از سرکه  
 شیر و تخم کاهو عشره شیره و تخم زعفران هر یک هفت ماشه در آب بر آرد و شربت نیلوفر و توله با نبات سفید  
 و توله دانه کاهو و ساول نمایند و شیر زیا شیر و تخم زعفران و سرکه و در کوف و بنی چکاند و شربت



و کشنیز نیز با عطش خن با عطش کل عطش با عطش بیوید و کل بیوید و کل ارغنی و صندل سفید هر یک یک شمشیر و صندل  
صندل و در تور سائید و آب کشنیز نیز آب بنیا و بنز آب که وی سبز بر کج تار تار اضافه کرده و ششوی برین نکر  
انداخته متصل پیش بینی برکت و در صندل سفید با کشنیز سبز و آب که کونار و فکله ده برشانی خنما و کشند و  
همچنین صندل و قرص مثلث را در آب کشنیز سبز با آب که کونار سبز سفید بود بصفت قرص مثلث مرکب از  
بزرگ لایق لازم که فور و حفرة انخ فقاخ بر یک خردم کند را زردت آمل کل ارغنی هر یک و درم کوفته بخفته  
الکلاب و آب که بوسه شسته اند و اس سکه پهلوسازند و پاچه و گلاب و سرکه و روغن گل تر کرده برافوخ گذارند  
برای صلیح و سرسام نافع است و شافیه را ساق پا و کف پا بکشد بعد از آن پا شو بر نماید بصفت ما شوی  
عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل بنبلو از هر یک یک درم سبوس گندم چهارم بر گل کن را با دانه دارد و آنرا  
آب بوشان در چون سیوم حصه سوز و صاف نموده پا شوی نماید و چون سبوس گندم گاهی چون یکوفته نیز متصل میشود  
و غذا از بقولات بارده مثل پاک و خرفه و توری و کدو یا برنج گند و کچمی و آبش جو دال و بویک با خشک نیز ساق  
است و همین است علاج سهرقینی بیداری مغرط و خفیه یعنی در نیم سهر سرام که درم مار و خ و حجابی  
داخلی اوست و ماشری که آن ورم و موی روی و پشانی است و عصاره آن در دلیت که درم و آب و در  
بعضاها پشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو میباشد لیکن در سرسام و خفیه و ماشری و عصاره و خند سر  
بوده آرد و سنگ پا و آرد شیر گاو و پاوانا را در در و شیر گاو مالیده نان از یک طرف خام و از یک طرف بخفته  
سر را بر روغن گل چرب کرده از طرف خام بر سر نهند و یک پاس دارد اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل نماید سیر سام  
نفع کلی میدهد و نیز معمول است چون منخ زنده را شکم بر سر لایق بکافد کوفن بر سر لایق افتد گرم گرم بر  
مر لایق بخند و فیکه سر و بشود و در کند نجایت محبوب است و نافع است قسام سر سام را و همین حکم که بر سبوسه است  
لیکن والد بشر لایق استعمال این هر دو را قسام بار و میخوند و چون قرص مثلث را با کشنیز سبز سائیده بر  
پشانی خنما و کشند شقیقه و سهر نیز نافع است و همچنین نازدورا و آب تر کرده نزدیک بالین را لایق از زرد  
می آرد و مالیدن روغن گاو که کزیز از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مر لایق نیز خواب می آرد و ششوی  
بعد از آن نه عارض نشود شانه زده و زرد و شب بیدار ماند به چند بر خواب میخوند و نیز فایده نیکو و چون با جعفر  
رجح نمود از بنبلو و تخم کاه و تخم خرفه و صندل سفید هر یک سه ماشه کافور یک ماشه انون و سهرقانی از  
هر یک نیم ماشه براسائیده روغن گل بکشد و آب کشنیز سبز و توله و اندکی سرکه گندوج کرده تا رنگ بنفشه و گانند  
پان روز بعد از ساعتی چهار گری خواب که در روز و نیم باز همان خنما را بعل آورد و تا یک پاس خنما آب کرد  
روز سیوم از فضل آبی شفا می گلی شود و در سرد و موی که خلاصه است آن سرخ و جبهه و پشانی سیر و غلظت دارد

و کشنیز نیز با عطش خن با عطش کل عطش با عطش بیوید و کل بیوید و کل ارغنی و صندل سفید هر یک یک شمشیر و صندل

باشد و نیز که بعد از قصد سردی و یا گرمی در این امر قصد تنقیه حاجت قند شکر و در مطهر بار و خوردن  
صفت منضج بار و عناب الشلب کل بنفشه گلشن تخم تخلی سفید شادریه تخم کاسنی نیکو فته هر یک هفت آن  
کل نیلوفر پنج ماله عناب آلو بخارا هر یک پنج انبه شرب در آب گرم تر نمایند صباغ مالیده صاف نموده بگفتند  
و در آن مالیده بار صاف نموده بخورد و حاجتی که بپوشاید باشد احتیاج منضج نشود و در ایام وادان سهل  
از مغز فلوس هفت توله بچین چهار توله بزنند و بگفتند هر یک چهار توله شیر یا دام بخورند از منضج اضافی نموده  
تنقیه کند و این سهل ابروست و اگر در روز سهیل نکلی شود عرق عناب الشلب عرق کاسنی اندک اندک بپوشد  
و غذا وقت دوپیش جو وقت سهپیش کرمی سونگ ملایم بخورد و اگر عرق پست نیاید آب را بپوشانند و  
عناب الشلب صره بسته بنیزد از دهن بچین هر عرق که مطلوب باشد تیار نماید و اگر احتیاج سهل دیگر شود  
متواتر بپزند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بپزند و شربت بنفشه بپوشد و اگر این سهل قی شود باقی  
وقت مغز فلوس بگفتند بچین بزنند و در عقیات مالیده صاف نموده شیر یا دام بالاسی بخورند و اگر کسی  
عمل نکند عقیات بیکدم و شیانات اعانت کند در روز خوردن این سهل خوانشاید که کسی را که حاجت  
قی در سهل بپوشد این سهل بد و روز قی کند تا معده پاک شود و در سهیل اول انگ انگ عقیات معده پاک  
شربت انار تناول کند صفت ساختن این جو جو معده شربت و نظایر منقلی دانیده آب صاف کرده  
چند جو باشد بر آن ریزد و آبش ملایم بنیزد و در شامی بخورند آن تبدیل این نماید و بهتر آنست که هفت  
تبدیل کند بعد از آن مالیده صاف نموده بپزند و کلاب عرق کیو در شربت انار با نبات سفید استعمال کنند  
صفت شیاف تر بچین بنجدرم صابون تخلی نمک طعام از هر یک دو درم شکله منجدرم بنجدرم  
منار شیاف سازند و علاج در دسترس که علامت آن شدت حرارت تخلی و دهن و بیداری اندک  
و صفائی تارده است سوا سی قصد مانند سلاج در سردی و سولیت فاگر طیم را در آب که صبر و حشمت در آن  
جو شانیاید باشد سائیده یا در آب برگ قیاب بوده و دینی بچکا برای صد اعمی که مسبب گرم و مانع باشد  
موجب است و علامت این صداع احساس حرکت گرم و دغدغه در سرد آمدن خون از بینی قطره قطره  
در صداعی که بسبب شیار حرکت معده باشد جعلی بکنند و شداد و امتحان این صداع بحسب خلطان  
حال معده باشد و خوردن شیاهما معده و قی کردن درین قسم مانع بود بکنن اگر ماده لمبئی باشد  
تخم شبت تخم تربیصل نمک در آب جو شانیاید صاف نموده بپزند و اگر کسی صفتی در گفند آنرا بخورند  
و اگر صداعی باشد یا بکینین دو آب گرم قی کند و بچین با کلاب تناول کند و در وقت قی کردن شکم  
و چشم را بپنبد و بعد از قی دهن و روی را با آب سرد و بنجدر قی بکینین کردن بعد از آن شربت تیار



نیز در تمامه اورد و باطله آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 درخت و نخل و سایر درختان و باغ و چمن و کوه و دریا و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 هفت باشد صفت و معنی و مقوله و یا بنام دیگر از هر یک یک دم و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 میخ شود و باطله آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 و این است علاج فاج و آن استغی یک یک است و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 کرد و علاج نیز نیست و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 علاج تدوین استغی و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 پس کات را در بزرگات غیر از اینها است و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 یا باطله آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 و در وقت میان کات است و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 باشند و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 شود و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 صریح و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 بعد از اینها است و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 از اینها است و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 او را می توان در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 بیدار شود و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 یعنی فراموشی علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 عظیم دارد و در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 طالع و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 و چون نیز در وقت خواب و بیداری و در وقت  
 و فراموشی علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت  
 و فاج و این است علاج استغی و آن منحل نمی شود و بر سر آن نیز در وقت



[illegible]

















بنوعی که در سینه او آب بخورند چون سیم حشمت بود سانه خسته کند و اگر در بخت شد یا شد که فوراً بر سر کرد  
 کتاب جمیع نموده بنوعی خسته نماید و این که در روزان کالدو خون در دوزی و در سوره حکام دندان بر طبع و دست  
 صفت آن است که کاندرد و چوب و ساق ششکاتی خردن و بر سر و اندامه کونده و خسته استعمال کنند بعد از خنج  
 از سهیل بر تفتیکند و اگر در دوزی باشد و از دقت پیروی اگر کمترین این عمل هرگز شکر و فیه بر سر و اندام کلدوز  
 کلدانی و این عمل نبات سفید و اسج شانه صاف و در دوزی و در سینه خسته کند و طلیت و سر بران نموده  
 بر دندان نهاد و بر شش بخورد و در دندان بال صفت آن غلغل سیاه و غلغل سفید و رنگ سفید بر کب است شغال و در  
 مصهری و شغال و زعفران و شغال و عاقر قور و فزونی از هر یک شغال و در دوزی و در سینه کلدوز و در دندان زدن نماید  
 عمل فاعل دندان و در سینه کلدوز و در شش کلدوز و در شغال و اگر واجب تفتیک شود و در شش و در سینه کلدوز و در دندان و اگر در  
 تری بر سر و ساکن نشود و در سوره کلدوز و در شش کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 بحری بر آن نهاد و شغال شود لیکن ابتدا کلدوز و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 در این صورت مایع و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 مقشدر و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 عمل نماید شکر کلدوز و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 و اندونج دندان سوری و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 جو شانه و صاف نموده خسته کند و این که سوزن که سوزن با المردی بر دندان و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان  
 صفت آن نیل و توت و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 بنوعی که در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 نهاد و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 از آب بنال کلدوز و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 نشاند و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 بال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 صفت آن پوست خیلان چهار رنگ بر است که با پرا پاکی چهار رنگ بر است که با پرا پاکی چهار رنگ بر است که با پرا پاکی  
 از بر و اندام کلدوز و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 و اگر بر سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان  
 سوزن و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در شغال و در سینه کلدوز و در دندان و در سینه کلدوز و در دندان

## تکلیف

کند و دم الاخرین از بر یکدیگر بر سر او ریزد و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند سنون باز  
 انسان اگر بسیار به ریه تنفس باشد که در زمان را بوسید و در ریه نماید و است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 آن غیر از دمی باشد که تنفس از سبیل و حجاب خارج نماید و تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 و شش بر طرف دیگر رود و آب سبیل و شش بر طرف دیگر رود و شش بر طرف دیگر رود و شش بر طرف دیگر رود  
 تغییر رنگ دندان اگر سیاه یا بنفشه بود و اگر سیاه یا بنفشه بود و اگر سیاه یا بنفشه بود و اگر سیاه یا بنفشه بود  
 که خارج شود و در صورتی که تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 از آب غشای لب بر سر که کرده باشد آن را ببرد و اگر سیاه و بنفشه باشد و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 مایه بلب بر سر که کرده باشد آن را ببرد و اگر سیاه و بنفشه باشد و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 در یک آن نیز سیاه و بنفشه بود و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 عالی مانند زرد یا سبز یا سفید و رنگ شاخ گوزن خشک شده اند و در دندان کال را مسواک نمایند و بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 مایه که در شش دندان علاج آن تنفس بود و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان محل چیزی گرم در دست تواند که علاج آن تنفس از سبیل و حجاب  
 و حجاب بود و در صورتی که تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 که در دندان بریان گرفته باشد که تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 آن تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 از شیر تازه یا بر سفید بود و اگر سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 او به نمره راد که نیند و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 خلاص است آن سفیدی رنگ بر دندان و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 متعفن باشد فلان دندان بر آن دندان و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 علاج آن تنفس از سبیل و حجاب است و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 و اگر خون تازه آید این مزاج نیند و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 شوخته کاغذ خطای سوزن سماق جو سوزن خنقی طباشیر سفید و گلاب گرانج استخوان بلبله مسک یک یک بود  
 و دم الاخرین مسک می کنند و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک  
 سبب هفت و پنج روز گوش و میان کردن بجا نماند و در هر یک دو درم بکشد و چنانچه با هم بچسبند و آنست که در زمان را غرض شود و یک







[illegible]







۲۸  
 جمله بود والد یا پدر غفر الله له و اولاد او غفر الله لهم و با این که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 غرض نماید بنویسد سوره قل که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 مویخ و او دو قوتی است بعد از جلد است و بنحیث آن سیرت نیز در آن کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 نفع دارد و در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 و سواران و دیگر متقاضیان علاج آن بعد از آنکه در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 شیر و آنجا شیر و شکر و سیرات برآورده و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 اگر چه در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 است و با این که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 و مشروبات این مشروبات که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 و آب بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 منطقی و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 مذوق با شربت بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 و اوله که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 علامت است که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 با که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 و آب بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد و بنحیث شربت نام دارد  
 رغن یا سمن و در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 ضا و کندی بر می آید و با این که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب  
 خاک که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب مذکور است که هر که در این کتاب

و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ بعضی بر کلمات بود و چند خود میزد و اگر بستان بود و طبعی بار و بود که کم  
 را نشیند که از عالج می باید کرد و اینها همی گرم شد و چون منصفی در جوارش کون و میوایش خود و در وی و منصفی  
 تا خواستید آن مرض بود و ترسید طبیعتی فصلی بود و اگر گنج بر نم سده شما و کند و اگر طبعی عامض باشد که در معده جمع گردد  
 علامت آن ترشی دهن و تشنه بود و عالج آن عبارت از تقیه اول گرم و سبب عالج مانند عالج سوزانج بار و سبب  
 شراب حل و وقت نه خوردن و بیازار و بود و ترشیهای حریر و دوا و حاد و حار از نایده اگر سبب آن در طبیعت است  
 باشد و علامت آن نوع شدید و سده باشد که در دهن و خوردن ساکن شود و حرقت فم سده و ترشی بود و عالج  
 فصد باطنی کند و تقیه بود و بطوریکه و انجمی افکند شد و باید که در بعد از حقوبات سده و تا نایده و اگر سبب حیات  
 بود قتل و انجمی آن کنند چنانچه می باید اگر سبب سلس بدن و یا متعلق کثیر با جوع عطش باشد و اگر غلبه باشد و سبب  
 و یا پنجه و گوشت کما و در سردی و اگر کما که پنجه نم خورد و در آب سرد و دمای سرد نشیند و شهوة یقیری و آن را سبب  
 بود و یا سیری سده و این عرض بیشتر در زنان شد و کوی و اگر در سردی سخت سرد و حرکت عادت شود علامت آن  
 و اگر بی بدن و سده و تنها بود و یا چنانچه غشی نیز از دهن و بستان برود و ترش و کما که فم سده و خاص شود عالج آن را سبب  
 عالج غش کنند و در حالت افتادگان و کما اب و آب تر کرده بخورد و غذای می بیند و ناول ناید و بدین سبب و عالج بار و  
 کرد و شهوة کلی گذشت و سبب از دمای طبیعت سده باشد عالج آن شل عالج شهوة کلی که سبب بود باید کرد و  
 گسختن سبب طبیعتی وجود و کما که در آب پنجه بر نم سده و شما و کند و کما که طبیعت سده و یا حرارت جمیع بدن  
 حادث شود و علامت آن تشنگی و تشنه طبیعت بود و وقت گرمی اگر طبعی خاص و تشنه و تشنه عالج آن وقت افتاد تشنه و  
 در شک کما اب عرق کوی و برآورده شربت نار و کجین و انجمی خورد و در کما که سده شود و یا وقت غذا خورد و غذایان که در  
 انار و سبب کرده باشد بخورد و فساد و شهوة عالج شهوة کما که نباشد و کما که مانند آن باشد عالج شهوة کلی که سبب آن  
 بلغمی ضعیف باشد باید که در غذای آن جوان و جوهری غریبان مفید بود و عطش معطر و اگر سبب اجتماع خلل و سده باشد عالج  
 او آنست که سبب شدن آن تشنگی ساکن شود و چون سبب که آب نخورد ساکن شود و یا بقدر دهن نکین و ترش باشد  
 و این را حشر کما که سبب عالج آن از آب کما که می مانند و تخمین سبب مانند آن را قطعات و قطعات بلغمی و نایل  
 و از غذای سولیم اختر از سار و دیدار و تشنه نیز سبب از تقیه کند و اگر سبب است سده بود و چنانچه در دهن باشد و سبب  
 سده و تا نایده چیزهای گرم و تر و شیرین نیز بود و عالج مانند شیر و خر و شیر و خر و کما که در دهن سبب سبب بلغمی و  
 و اگر سبب است سده و در قلبی شد علامت او تشنه که دمای سرد و نایده و ترش و کما که سبب سبب بلغمی و تشنه و سبب  
 آب سرد زیاد و تر کما که می باید و عالج آن خر و سبب و بلغمی و تر و کما که در دهن و ترش و کما که سبب و ترش و کما که  
 و سبب و ترش و کما که می باید و عالج آن خر و سبب و بلغمی و تر و کما که در دهن و ترش و کما که سبب و ترش و کما که

[illegible]





[illegible]





مانند سبز است که سهل غلوس بود و اگر کچین می خوردین هم می خورد و اگر دستها بهال هم باشد آب خشک سبز بود  
و یا زربا شیرین و یا زربا سبزه که گیاه حق و دهن آن است و شبها سبز است و اگر دهن او را صاحب تغیر شود  
بعد از پنج اوسل برتر خفیه کند بعد از آن تیریز که بجا بر سر دستهای علی که با طرارت می باشد و دهنی که ماده آن با  
تنقیذ از او نیل الحار که بعد از آن دهن زربا که کلکلی با آب کاسنی سبز و دهنی که با چنگشت بهال نمایند و بر  
باز دهنی می بود و دهنی که با زربا زربا شق می کنند و این عمل خطرناک بود و حورنی را به استقامتی دهنی می باشد  
شدت بسیار بود و دهنی که با کلان شده بود و دهنی که ترسناک و غیره طوط بسیار بود و چند تا سبز و دهنی که  
مسل شد و دهنی که شش فصل کرده که دهنی را استقامتی با طرارت ما من شده بود و غیرت برگ رسیده آن زن بخورد و خود  
بخوردن آن غیرت بود که اگر دهن آن ناخوشناست این باشد و بعد از شش و دهنی که با طرارت طلب نمودن از برای استقامتی  
نافع بود و یا ضاعت حمل و دهنی که شش و دهنی که شش و دهنی که شش و دهنی که شش و دهنی که شش و دهنی که شش  
بطرارت کرده و یا صاحب استقامتی بسیار بود و می کنند و می کنند و می کنند و می کنند و می کنند و می کنند و می کنند  
بود و در استقامتی که سبز تر سبها بود و صفت و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
قط شیرین عافیت تخم کوش فوه که سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
کلیش با سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
و حضرت کند و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
ناید و صفت آن تخم کاسنی سبز و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
مشغال بود و غیره و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
در سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
تخم کاسنی سبز و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
در آب بگرم و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
در حرارت کباب زانی است و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
آن ملایم تخم کاسنی هر یک در دهن کوفته و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
خورد و آب گرم و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
در دهن می بخورد و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها  
زوال صحت منی در میانیکه برای اوصاف از نیکه که می خورد و بویان در دهن باشد و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها و سبها









[illegible]









نویسند و سائید و آن را بر قند و شکر کنند و اگر فزون گردد و بوی خوشی نهند چون تولاات و ریاح و شکر  
 جمع میگردد و پس این صفت باید نگاه داشت تا ناسور گردد و در هر صفتی که فوری بر کسی شایسته مقدر نیافته بکنند و میگویند  
 در بوی اسیر گشت آنچه از ریاح است و باید که طبع را نرم دارد و از آسید و رطوبات و شایسته ای بکنند و اگر گشت ستر  
 مقعد علامت آن خروج بر زور ریاح می آید و با شد علاج آن بوسیله صفتی که در اینجا میگویند و معاینه جگر و خور  
 و مقعد را از رطوبت های گرم مانند روغن بامیه و روغن کاسکین و طبعی که در مقعد و جگر رسیده و مانند آن را در روغن  
 گرم و آب جوشانده و طبعی که در آن بنشیند و جگر را در آب کاسکین و آب کاسکین و آب کاسکین و آب کاسکین  
 و خلاصه ای و بوی بوی باشد و تقویت کند و جاستابین و روغن کاسکین و روغن کاسکین و روغن کاسکین  
 و در شانه هزال کلیه لاغری کرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب یاقوتی و مستقری  
 شود و علامت آن سفیدی بول و کثرت آن و در روشت و لاغری بول و کثرت بول باشد و علاج آن ترک کسب  
 کنند و با جیل و فندق و سرکه بنفشه و بادام با عسل چون سازد و خورد و هر یک که با جیل بنفشه و سرکه بنفشه  
 و هرگاه حرارت باشد از بوی باده و مانند شمع مستقر گردد و بنفشه و تقویت نماید و ضعف کرده علامت آن  
 بول مانند عسل اگر گشت باشد و در روشت و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 باشد و بدلیل مزاج نماید و اگر ادری بود تقویت کند و اگر کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 تقویت کرده از بوی باده نماید و در روشت و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و شیرین و تقویت کرده و جیل است و غذا شیرین و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 کرده و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و جمع کلیه اگر در روشت بول باشد علامت آن تعدد بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و روغن بامیه و بادام و اگر کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 کنند و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 از هر یک که در روشت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 مجرب و آنزود است و ضعف و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و آن ریخته بوی آن با نلکه و بر روی شمشیر و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 و برگ بان با ای آن گشته از آنچه پخته باده روغن بامیه و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول  
 علامت آن کثرت که در روشت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول و کثرت بول

[illegible]





دریغ حسیب بود و در مل کر خارج شود و رنگ آن سیاه و خاکستری شود و صاحب آن مرض بر سر نه  
 دست بر تپا بر باله بول بدستاری پروان آید و هرگاه خارج شود باز تفتاضی بول بود و علاج آن مانند  
 علاج حصاة کلیه بود و چکانیدن روغن محرق و خوردن ترنای کبیر و ستر و دیوس و دیگرها مفید بود و اگر  
 مشک مشانه ازین در سیر کردن آید باید که شش کند و پروان آید و این عمل در سن دوسالگی می باید و باید که  
 خطر دارد و جانینوس گفته که اکثری این را در دست و شستن و پوشیدن موزه یا که در آن بجای آید باشند  
 قنعت حصاة میکنند و باز پیدا نشود و درم مشانه اکثر آن عار باشد ملاست آن در دهنشید و تفتاض عانه  
 و احتیاس بول در باز و تپ گرم و زبان باشد علاج آن ترش ملایع و هم کرده بود و اگر او بیست و دو و در مرض  
 می باید که قری باشد و از ششهای باره و قاعنه ضا دکنند و اگر در جوفه غلیظی در آب بجوشانند و در آن نشیند و  
 نقل آرد و عانه که در دوازده آب حسیب اشکلب سبز و آب کاسنی سبز و سوم و در غن کج و در غن بنفشه قیرونی  
 سازند و ضا دکنند و بعد از چند روز نان میدهند که در ستر کوبیده باشد نیز از در غن بنفشه بار و غن با بون  
 ستر ضا دکنند از برای درم مشانه فی حدیل است و نوشیدن شیر ستر از برای تحلیل درم مشانه فی نظیر است  
 حیو دوم در مشانه کاهی خون کرار بگوید که در مشانه سیریز و بخورد و در گاهی بسبب ستر یا مقدر بزرگ  
 از مشانه نشی میشود و خون شیه کرده و علامت آن کرب غش و بر و اطراف و عرق سرد بود و علاج آن سکنجبین  
 حنظل یا خاکستر خوب بخورد و در ستر سلفات خورد و تحلیل ملک و با بون مانند آن و آب بجوشاند و  
 صا دکنند و در آن نشیند و پیروز خورش در تحلیل بچکانند و علاج حصاة کرده کنند و اگر ازین فایده نشود  
 کنند و خون بخورد و پروان آید و صفت سکنجبین حنظل که در جهت سختی بزر و سبز و از برای سدد و قطع نفاذ  
 غلیظه و دفع سعال و قین نفس نیز نافع بود و پیاز حنظل نیم رطل بکار و جوین خورد و خورد و قطع کند و سرکه کوبه  
 پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز حنظل مبراشود و پس صا دکنند و فی یک رطل سرکه بکنیم رطل چند سفید  
 آینه و در آتش نرم بقوام آرد و ریخ مشانه که ملاست آن تود و بلا نقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای  
 و نه شود و در ستر کبیر کند و رنگ کبیر نمایند و از او و دیگر رطل سازند و احتیاس بول و غیر آن اگر  
 بسبب درم یا حصاة یا ریخ غلیظه باشد علاج آن در مشانه مذکور شد و اگر بسبب سعال خون باشد علاج آن  
 در جودم مشانه گذشت و اگر بسبب غلیظی ریح باشد که در مجاری بول عاوت شود و علامت آن تقدم راحت  
 و خوردن طعمه غلیظه و نقل عانه بود و علاج آن در رات قوی شش و میون تخم کرفس و قوخم شلیم صحرانی را در  
 بخورشانند و صا دکنند و ستر بزرگی و غلظه و بخورد و جوین او و در آب بجوشانند و در آن نشیند و در غن  
 ای گرم مانند روغن سبب باله و در تحلیل بچکانند و اگر بسبب غلیظه صحرانی باشد که بر مشانه ریزد و علامت آن



بنوشند از برای حرقت بول و سوزاک که در مجرای رسیده است صفت قرص شبت شام کوزن راسته  
 شبیه فی کزنی را می کنند از تخم خرفه مساوی الون کوفته خیزه آب خرفه اقراص سازد و قرص کا کج نمیز  
 در این باب نافع است صفت قرص کا کج منترخم خیارین حب کا کج منترخم با ام مقشرب اسوس  
 نشسته صبح عربی دم الاون کیزه کند تخم کرفس هر یک ده درم افیون مصری مدی باب صاف  
 اقراص سازد شربت بیک درم تا یک مشتال و چون گیرد و یکرام والی خود مسدوست یکد ام شبت در یک نیم پا  
 آب تر نموده صبح بعد از یک ساعت بنوشند و وقت فکلی می شیر کا و بخورد و در سحر روز صحت میشود  
 و این سفوف از برای اندمال قرحه نیز مفید بود و مجرب است صفت آن فکلی کشته لها شیر سفید کبابی  
 وانه الاپی خور و هر یک دانه کوفته و نیمه سفوف سازد و خوراک یکبار باشد و روز دوم یک و نیم باشد  
 روز سوم دو باشد همراه بزرگد کور بنوشند و آله مقشرب و چوب صباوی الون بگیرد و هموزن هر دو و شکر سفید  
 آینه سفوف سازد و از بهشت باشد تا یک توله همراه آب بخورد و از آن قرحه که به مجرب و آزموده است و  
 کیزه اصنع عربی بقدر دو دانه شبت در آب ترکند صبح الیله یا سائید صاف نموده بنوشند از برای  
 شاد و سوزاک مفید بود و برنگ لوزی کیکر دست گلو دست شل جرح هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و  
 چکار می از برای قرحه میرود و قدیم عقید بود و پیکری توله نیکه بود و شش شش هر دو را خوب بریان کرده و یک  
 پا با انداخته حله کرده و شیش انداخته بعد از آن هر روز پنج شش دفعه استعمال میزود و اگر بد و دوا  
 که کوزد و آب جوشانید هم مل آن نیز سزاوارست و اگر لیل الیله هموزن گرفته کوفته شبت در آب بکشد  
 صبح آنرا جوشانید یا چون جوشانیده بطریق چکار می استعمال نماید نیز مفید بود و اگر بد و دوا  
 فصد با شلیق و سهیل کنند و نفع خواهد بود و اینهم از برای سوزن بول نیز فایده میکند و اگر حرقت کبیب  
 کیزه مشا باشد ملا جش گفته شد مسلسل بول داد آنست که بول بی اراده بیرون آید و اگر کبیب  
 مشا می باشد علامت آن سفیدی تار و روده بلا حرقت بود و علاج آن کند و صعلک از سر یکا شش بار یک  
 در کلند یا اطریض صغیر سخته تناول کنند و همین خودن و یکرا ویه حاره قانعه نایه می کنند و فلا سفوف  
 نیز نافع بود و مشک جنبید ستر بار و عن باوند و روغن زکس و امثال آن آسینه بر شا مندا کند و همچون  
 کلکای نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامت آن گرمی مزاج و کبیب تار و روده بود و علاج آن  
 ز با شلیق کنند و در عقب جاع بول کردن موجب سلس بول و بول و در خورش بود بول الی جرم خونی که از  
 راه بول آید علاج آن با علاج نفث آدم کنند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون پاکو بست و یک عدد را  
 بار یکا سائید و بخورد و بالای آن بزرده صندل سفید شبت در آب تر کرده صبح الیله صاف نموده بنوشند بری



دوام پنج کثیر سفید دوام در بر سپید دوام متر جمالی گوشت و دوام اول سومی جمالی گوشت و بر سپید سفید ست  
 نکا دارند و جمالی گوشت و بر سپید را و شیر بر که قرین یک گانه باشد فوئلی در پا چیده و دست جوش خوب دهند  
 و بر آن دهنه از آن و در سر کین کا قوش و دست جوش داده بر آن دهنه از آن همه را در پی جمع نموده چکانند و این طالع  
 نیز جو سپید هستی که عقب سانه می باشد فوئلی که نخ و قوئل شد عصب آب برگ پان سلا بنوده طالع اند و سینه  
 را در روغن زرد کس که آخته طلا نمودن نیز نافع بود و فوئلی که گوشت را گرم و قوی گرداند و سنی را بفرزاید و باد  
 زیاد و کند و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را نکند و از صفات آن متر سپید متر بادام متر فلفل متر  
 حبه انجشتر که در کان متر بلنزه متر حب الزلم متر حب البلم با می رو بیان خون جان شفا قلن همین تو درین  
 ترنجبیل سبزه مقشر و اسپنی از بر یک بخورم سنبل الطیب سبزه کوفی تر فلفل سبزه چینی حب لعل تلخ تخم کدو تخم زرب تخم تخم  
 تخم نیمه از تخم پیست تخم بلون مسان الصفا فیروزه و ریح حنظل زرد زبانه و زهر یکست درم جوز به اسباده و ال  
 دار فلفل از هر یک یک و درم خصیه اشلب انجیر تازه متر کثیر یک خشخاش از هر یک یک و درم قنصیب کا و سود  
 سود بخان جوز بیان فلفل خشک از هر واحد چهار درم یا شتر اعرابی حنظل مصطکی از هر یک یک و درم شغال  
 حودغام و درم شغال دورق علامتی حود و درم فقره و چاه حود و منبر شهاب یک شغال مسکنا الصن نیم شغال  
 محمل شده وزن او در بطریق مهور و چون سازند معجون جلالی در اسکاکنی فی نظیر است و قنصیب یا  
 محکم کند و لذت جماع دهد و بنایت مجرب است صفت آن مشک و دوا یک منبر یک شغال زعفران یکبار  
 بزرا بلنج سفید سنبل الطیب حودغام فرو و اسپنی مصطکی و دار از هر یک یک و درم شغال مسان الصفا فیروزه  
 از هر یک یک شغال یا شتر اعرابی خصیه اشلب از هر یک یک چهار شغال پوست خشخاش دایح کنجک نر که در  
 یجان گرفته باشند چمن شغال نبات سفیده شغالی حب النیل سفید یا صعد و دار دبا کوفته نیمه  
 با عمل شده وزن او در بقوام آرد خرد را که از یک شغال تا دو شغال معجون در تقویت باه مجرب است صفت آن  
 عاقر قرحا سه توله خولجان سه توله جوز بود و توله شلب حصری دو توله زعفران توله شغال قلن همین تو درین  
 هر یک یک و توله با سه توله فلفل در از یک نیم توله بلون یک نیم توله تخم زرد که توله شتر بادام  
 متر بادام متر بلنزه اسکنان گری از هر یک یک توله کجده مقشر چهار توله ترنجبیل دو توله تخم انجیر و توله تخم کوب  
 توله سمنه رسو که مشک بستی بر یک نیم توله قند سفید چاه توله عسل کف گرفته یک عدد و چاه توله خردا که اول  
 شغال بعد از آن فلفل شسته صبیح و شش شسته شام معجون فالما سفید حنظل را قوت دهد و اشتها آورد و بلغم  
 را دفع کند و نیان و کسل بول و بدردشت و دره گرده و اوباع مفاسل را نافع بود و سنی را زیاد و کند  
 باه را بر لکیز و صفت آن ترنجبیل فلفل دار فلفل عاقر چینی آله مقشر یک شتر شرج هندی زرد و درم حرج

خصیه اشلب شترخیزه پنج بابو شترخیزه در هر عاده درم تخم بابو بنجد درم سوز منقعی مسی درم مسکن  
دو وزن اودی بهانه زن او به بطریق ششایق هر زن سازند شربت از دو مثقال تا چهار مثقال سحران  
سپاری باکی صفت آن سپاری دکنی ادا تا هر عاده نیم کمانچه نیم پاو درده آنا شترخیزه درم کابو شتر  
هرگاه بهر اشترو شل بهر کرده و بهر با خود سبب عاده کجا دارند و گوشت برشته باوانا کرد و رنگ نیم باوانا  
برشته باوانا شترخیزه نیم کمانچه و کجا دارند و گوشت سفید است آنا و در من زرد کمانچه را قوام نایان کجا  
و اگر دمنگ را در آن بریان نماید و مترو ادا و گوشت بیا سیرد بعد از آن این اودی که گوشت نیم آن و شل  
و این سنی تر نقل الایچی خورد و نقل از هر یک پیا و ادم جوید و اود تو را بیا سیرد گوشت کجا باوانا و اگل پس  
گل سپاری هر یک یک ادم تا ریل پاوانا چهل کچال چهل کچال چهل کچال چهل کچال شش شش کوز و در ادا  
بهره کبره و کبره بیا سیرد در عفران چهار کلو شش شش شش ساید و پیغمبر میدود و ادم سیاح و شام خورد  
باشد لوق حبس العطن از مبرجات صاحب ذکره برای تقویت باور تجرب حکیم عابد سیر رسیده صفت  
آن شترخیزه پنبه است مثقال و اودی تخم آن هر تر نقل کلاه و در حبس لصوره یک با زرد مثقال شش  
رخیل از هر یک و مثقال و ایشیان هفت مثقال قند تخم کمان بریان سحری هر یک با مثقال  
گوشت نیمه با مسل شتر وزن اودی و قوام از دگر کچال و اگر چه و چندین را نیم باشد با ریل قبول بخورد  
برای اسراف بارده و تقویت باور سیرد بطریق چود و نیست که گریز سندی را و آب سیرد بعد از نیم در ادا  
بعد آن بار و من یا سیرن در دگر جو شتر سندی را از دست باوانا نقد که بسیار سیرب شود پس بطریق  
چه اگر چه و گریز از شش تا یک روض سندی را از شش تا چهل و دیگر و نیز خورد و در این مدت سحاح کند قدرت  
خط را ششاده کند و بطریق یاد کردن روض نیست که سندی را با برگ ریخ و گل بگیرد و از آن آب باشد  
و گوشت سیرد و گریز و باج سیرد و من کجود ششاده که شرد فانی کرد و در روض باقی ماند و اگر نقصان  
سبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود قلت منی با قیصبت بدن و کی غذا بود و علاج آن  
غذای جید باشد گوشت طی فرید و من تا ریل یا شکر و ملکا از ششاده و ادا و پس و مانند آن و زرد کجا  
بیشتر نیم برشت خورد و شراب خوردن نیز مانع بود و ترک جماع نماید و خوردن عدس و مشرب دارد و آب  
برودت آلات منی باشد علامت آن ایمن دخی و حشر خروج آن و انتفاع از ششای حاره بود و علاج آن  
معاینه گرم قری باه و سحران لبوب کیرت اول کنند و قند غبیل است و در آب بنجیا خند و انچه بار  
کنند و در آب مسل جو ششاده تا آب بسوزد و در آن کندی مسل بر سر آن ریزند تا برود و شود بعد از آن طل  
سینوده باشد و اوی البصل قند منی کند و بغایت نفوذ آید آب پیا زردی مسل و جو ششاده تا قوام

[illegible]

و اگر نقصان باو بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن از اندز با این شل شیر شکر و ماهی تازه و سرکه می خورد  
و کبر بهر سه بخور و دوشیدن حکایات که شل بر رعیت جماع باشد و نفوذ در ساقه حیوانات هیچ آئین بود  
و در تقویت فایده غذا زیاد و راز و دوا و نفوذ و نفوذ کثرت شرب آب و کثرت استنشاقات و مختلفات می  
و عملات ریح و حرارت و تیز و کثرت استنشاق اگر بسبب اسهال و سوزش باشد از راه و هم بهای عمل  
کند اگر تبیین قلبی باشد علاج حقیق کند و اگر بواسطه ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کند و کثرت  
بسبب ضعف بکرو یا سعه و یا اگر بواسطه تقویت بر و امد کند و اگر قلیت ریح باشد ملاست آن سلامت  
اخذ و علت نفوذ کثرت می باشد علاج آن کوید و اندیز با میه لغا و بخور نمک و پیاز و خرد و کدو و کوبیده  
و پسته و گوشت بره و مرغابی و کبوتر و بخر و شیر و چون زرد و خراشین را بکوبند و بار و عن کچند و کولا کنند  
که بسیار آید باشد بزرگ شود و اگر قلیت ریح بخور نمک و پیاز و خرد و کدو و کوبیده و بار و عن کچند و کولا کنند  
چنین عمل نماید شیر میش را بکوبد و خرد و از آن تر کرد و بر در کشته و چون خشک شود با خنجر کوبد  
فرم شود و اگر عمل و در جیل بر قلیت باشد با هر که مجامعت کند موجب مدستی گردد و کباب با علیت برین  
گیرند و آب آنرا قلیت بماند موجب لذت شود و فلفل و کچیل با سقونیا حاصل بر در کباب بماند و این  
و خای که بسیار و بهر نیز شخ و روغن بریان کند چنانچه بسوزد آن روغن بر قلیت کباب کرده و نزدیکی  
که نماید و او دوشیده و اگر دوشید با نیم چرخ و کباب را فور هر یک از وی عمل شش جزو یا بهر بماند و بعد از آن  
سه حب بند سوا می شست و کولا کنند زن شل گردد و در و سک که در بند می میرد و می گویند در روغن  
ماوه کاه بریان نمایند چنانچه بکوبد پس از آن قلیت یا اگر مجامعت کند بر دوشاق بکوبد و شود و بهر  
آنرا از قلیت قوت ماسک بواسطه برودت و رطوبت باشد ملاست آن می کثیر روغن خارج شود و  
علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بطن از قی و تسهیل کند و مانده و تنقیه را بر روغن قطره و روغن  
ترگس و ماخذ آن بالند و این سفوف بنور و صفت آن که در دانه زرد و خنجر و سرالی تخ کوید و با  
مازی بی سوراخ از هر یک یک یا ده ام شکر سفید بر او و به خوراک از شش باشد تا ز باشد با شیر که و شل سفوف  
مسک و مولد می تالیف و الا شریف نیز در این باب بسیار سفید است صفت آن شکر با زه خشک  
شش باشد ما زده باشد تا لکها به چا باشد کوبد شش خشک حقیقه اش را چا باشد و معطلی است باشد با  
هموزان او و کوفه بخیه سفوف سازد و خوراک چا باشد با هفت باشد سفوف دیگر از برای بران می  
صفت آن پنج بند سیاه تخم جیل بر یکت و ام کوبد و تا لکها به اندوز شیرین از هر یک شش ام سوره  
است چا به ام کوفه بخیه شکر تر می آید و بهر روز یکبار با آب سرد بخیه سفوف قلی کشته بر ملان می و روز یکبار





احتمالاً سبب آن شکل اسباب در دست بود و همچنین علاج آن شکل علاج آن و پاره پاره بر پشت بنهند  
و بر پشت خواب بکنند برگ بید و نیلوفرو مانند آن بر سر فرش کرده خواب کردن نافع بود و غلط بود و او است  
که در وقت خواب بزرگ کند و سبب آن است که سبب آن اسباب تحلیل روح بود این علت بیشتر کسائی را می آید  
که تحمل بسیار جماع دارند و لذت بسیار از آن می آید و علاج آن در حالت تناسل جماع نماید و تا بزرگ نکند و  
شغل نشود و گل رسی و حشمتی و کند و کند و مانند آن در ترب و شربت نان شیرین آینه بخورند و در وقت  
تسکین سانسیر دارد و تقویت دفع و دل نماید و اورا خمیستین اگر شربت زنگی دارد و آنها نباید شد  
حرارت است علاج آن مقعد با سلق از جانبی رم گیرند و از آن خند صافن دریا جاست قلع نماید و باید  
زیر نیز بسیار فایده میکند و تبریز و مایه اند و شیر و عناب شیر و تخم کاه و خشر و شربت نیلوفرو کند و اگر از آن  
فایده نشود بعد از فنجار مسهل باره متقیه نماید و اگر چه حبس لب گل از منی رست منحل سفید و آب شیر  
شیر ساینده شما کند و پاره چنگلاب و سرکه و لعاب سببول ترک کند و بریند و بعد از ابتدا اگر نخورد آرد و  
و با قلاب یا سیر و بعد از آن با بونه اکلیل الماک صبر و زهره مانند آن در دهن منگی و زرده تخم مرغ آینه  
شمارد نماید و چون گل بسوزد و شامپا و جشمه بند و زنجیری دفع و دم و سکین الم در سترخانی عیب ندارد  
است و معول از آب آن نیز در این باب مجرب است و شما کردن سبک که در شراب بنزد باشد نیز نافع بود  
و شما و بنفشه شکفت از برای درم با باده خضیه بجز کت و تخم و شیرین و بنفشه شما کردن نیز مجرب است  
و کشادن منگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف درم و بنشین سوراخ قواخ کردن در گوش از آب  
مخالف درم و اگر درم در هر دو جانب باشد من هر دو مثل از هر دو جانب نمودن و داغ کردن ترب  
بند دست از طرف ابهام از جانب قافن درم نیز از جریات است و اگر درم سوداوی باشد از اخراج  
و شجوم و صمغ در شراب مالیده شما کند و اگر حاجت متقیه شود و بحسب هر نقطه بعد از مضع متقیه کند و در  
خصیتین اگر از حرارت باشد ملاست آن التهاب و گرمی خضیه بود و علاج آن تبرخه زرد و آب کردی بزرگ  
و اگر کثیر بنسوز آب منبش آب بنسوز آب کاسنی بریزد مانند آن از سیر و دات شما کند و اگر در دند و باشد  
هم شما نماید و اگر از سردت باشد ملاست آن علت در بود و علاج آن اصل هوس و تسکین فیه بسیار فایده  
و مانند آن در آب جوشانیده گل کند و آن مالیده صاف نموده بخورد و چربی و یخ و مرغ روغن خرد و  
روغن با بونه مانند آن باشد ملاست آن احتمال در و تخم و باطل بود و ملاست  
با بونه و اکلیل الماک بود و نه و مانند آن در آب جوشانیده منحل کند و چند پیر سرادر روغن منبش بنفشه  
شما کند و منولی که در در و زهره ریخی کند و دریا نیز خضیه بود و در راج سوداوی متقیه سودا و اما

مفید بود و اگر بسیار بود یا سقط باشد فصد کنند و در او مرغی را چینه مانند شلوق و زنبند و کله استمال کنند  
تبعظیم خصیتین گاه باشد که خصیه بزرگ شود نه بواسطه ورم و تلخ بلکه فریب شود چنانچه پستان بزرگ شود و  
آن در ابتدا او بیهوش و سرد شود و مانند چنق قنق و پوست خشک شود و حکا که اگر مس حکا که اگر سرب و حکا که سنگ  
آسیا یا آب کشیز بنظر ملا کند و او دیگر باغ بزرگ شدن پستان است و اینجا نیز مفید بود و این ملت بگاه  
مستحکم شود علاج پذیر نشود و از تفصیح خصیتین اگر خصیه کوچکی شود و اگر کیسه بوی مانده بالا رود و نفولی که در  
ور و گزده ریگی گذشت باید که در ور و عنن با بوز و ور و عنن سوسن باله ازاد و دیگر گرم مانند حلیت و حله قزونی  
ضنا کند و والی صفحن و صلاست آن گاهی را بگای کیسه خصیتین ببطر شود و اگر از اجابج پادش  
شود و علاج آن مثل علاج والی یا ورم صلیب خصیه بود استر حاشی صفحن گاهی کیسه بیج بارت و رطوبت بود  
مستحق و در آن می شود علاج آن او بیه باره و قالدینه مانند زرد آیس و گلکینج و عدس و کلنا و جفت بلوط و زرد  
را در آب بپوشانند و صاف شود و نفول آنرا بریند و همین او بیه زرد آیس است نارسا بیده ضنا کند  
قرمچ و کرو خصیه حوالی آن تر نرم سفید و نرم تر زرد و مانند آن از زرد آیس یا سفید بود و بهر مرد و آن  
و اقلیم یا بی شلول باشد را اینجا کنند و اگر قرمچ کهنه باشد بحففات قوی مانند وفاق کنند و کا غدس و خنجر و ضم  
یا نیا بیده و زرد زرد آیس اگر از قرمچ کهنه باشد فلان با لاله لادن او بیه در لاله استمال کنند و اگر قرمچ اصل خصیه  
باشد علاج آن در جرت بول گفته شد حکم قضیب علاج آن فصد کنند و در بریه می است نایت و تفتیق کنند  
و قدیمی می باشد شاید در بر و عنن کل و سکه و آب کشیز سیر میخند ضنا سازد و قضیب با آب گرم بشویند  
سفید می تخم مرغ را طلا کنند و او را هم قضیب علاج آن مثل علاج ورم خصیتین با یکدیگر و اگر آنکه چسپانیدن  
بر نفس قضیب مناسب بود و اگر شیر و ریت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن میخند اقلید زرد و آنچه مخصوص قضیب  
در ورم مار عدس کلنا و ورق کل پوست انار را در آب بپوشانند و بکوبند و در ور و عنن آنیخند ضنا سازند و در  
بارد آرد و جملی استخرا در ور و عنن با بوز و سکه بخوبی ضنا نماید علاج ثابیل قضیب با تد علاج سایر ثابیل است  
شفاق قضیب علاج آن بملاج شفاق مفید کنند سده و حیر اسی قضیب اگر سیرت بیه باشد  
آن سوزش بول و غیره خرج آن بود علاج آن فصد با سلیق کنند و صاب بنول و شیر و خرقه با شربت میخند  
خورد و شاف ایضاً با شیر و خمر و ور و عنن کل در حلیل چکانند و اگر میخند فایده شد غیره خرج بول نماید  
و بعد بود و اخلاط غلیظه و بول میرزا آنیخند علاج در ذات حاره مانند بادیان و اینون و کوش و تخم خرزهره با سیرت  
بزرگ و خور و او بیه ملطه مانند با بوز صغیر الکلیل الملک و مرغ خوش را در آب بپوشانند و بکوبند و در ور و عنن با بوز  
در ور و عنن سوسن را در حلیل چکانند گاه باشد که سوراخ خصیتین او گزده و این را بکشد و کونین علاج آن حلال

جمال سردی چنان که در وقت سیل در سینه پدید آید که در کمر خود بریان بر کمر خود  
 سسوف ساخته بمردم آب بخورد و اگر گویا را ساینده در گندم پاک مانند نیکه ساخته در سوزان فسیل  
 جازد بسیار مفید بود اسوج قشیرینی که شدن قشیرین آن مثل علاج قشیرین و در غرض سوس و در  
 نرس چربی بطور چربی مرغ و مرغ ساق گاو و با هم مزج نموده یا لند و از دست راست کنند و از چپا برینند که  
 یا کج نشود فوق آن باشد که بعد از شقاق صفای یا اساج مجربین که بالای ایشان در کج ران است جسم نموده  
 کند و کبکب ششین زرد آید از اقبیل که گیند و باشد که کج در عای مجربین شود و آنرا نشق الاربعه بکند و اگر نرس  
 صفای و الی آن بشکافد و پوست شکاف شود یا مرید و در دهان جی بر آید و آنرا نشق طریق البطن بکند و اگر نرس  
 جسم نماند اسبابا سیر باشد ملحق آن آنچه نازل شده است آنرا از دست در کنند و از آن ضامه و باسن برینند  
 نه و اگر نرس صفای آن شکر کنند و مصلی جزا سردی اسکا تروت از سیریک یا بریزی اسکا و فیل  
 که نرس با دیگر ادویه جیح کرده و ضامه کنند و بهترین علاج پشت که اول از دست در کنند بعد آن که از نرس که در آن  
 ساختن آن آهنگران سیله تذبذب نرسند و اگر نارسد راج باشد مامات آن توافر بود و چون دست بر آن نرسند  
 زرد و باز کرد و علاج آن از سسل جوارش کوفی کنند و آنچه خلل راج باشد استعمال نمایند و در غرض با بون و قسط  
 شدت باشد و از چیزهای بادی و جنان بماند اگر رطوبت مای نازل شده باشد آنرا دره گویند علاج آن نشق  
 نرسد و رطوبت را بر وزن کنند و دانه نرسد و با مرهم مطه استعمال نمایند و چون مود کند با ششین کنند و امر نشق  
 اگر زلال فقرات لیست با بنده نام باشد آنرا قطع گویند و اگر بجا بنده فلف بود آنرا جد بکیند و اگر بجا بنده زوال  
 باشد آنرا استخوان نرسد و سبب آن اگر درم جاب باشد که در عضلات قنار و ث شود و در بعضی فقرات زوال  
 کند علامت آن رجع شدیدی و غفلت پشت و در پیاده و غلظت نفس بود علاج آن فصد با سلسون کنند و بعد از نرس  
 از سسل با در نرسند و در سسل قوم یا سوسوم شاکلی و سوزنجان نیز ضامه کنند و ضامه ملینه مانتا لعلاب  
 و تخم کتان و تخم خلج پیاده مرغ و چیرید و متفرساق گاو ضامه کند و در غرض کج و مانند آن نیکرم کرده با نرسد  
 اگر سبب راج غلظت باشد آنرا راج از نرسد گویند و علامت آن پشت که بعد و در پشت حادث شود و در نرس  
 علاج آن بعد از نرسد اسسپل ها که در آن لیلیجات هر یک شامه سوزنجان چنانچه بوزن آن سبب باشد  
 نیز ضامه کرده باشند تقیه کند بعد از آن حبس رنجان خور و طریق استعمال این مثل حسابا راج است  
 و فقرات را در غرض قسط و در غرض خورع یا لند و در موضع متقطع مجامیم با و بنده صفت حبس رنجان  
 سوزنجان تربید از هر یک یک تنقال صبر قوطری و صی حبس لیل نایقون انجون هر یک یک تنقال و قسط مستطیل  
 هر یک یکی بکوبند و آب کرفس حسابا زرد و این یک شربت و اگر سبب بایات نرسد رقیه باشد علاج نرسد

فایز کنند و اگر مریض بر سر و سینه باشد تنه کنند و در فقره بر موضع آن کنند بعد آن با دریه قابینه مانند قطه سبیل  
 هر سینه ساییده با غل غل خمر نما کنند و در پشت با گریه سیروی مزاج و یا زیادتی بنم باشد علامت آن  
 بتدریج حادث شود و مریض بایست تمکین یا بد علاج آن علاج ریاح و فربه کنند و بای کپاوه نباشد  
 فقط نه بین از روغنهای گرم کفایت میکند و اگر بیست و کثرت جماع باشد علاج آن ادرمان حار باشد  
 و ترک میکند و اگر مریض شاکرت کرده باشد علاج آن گفته شد و اگر بیست و کثرت جماع باشد کپاوه  
 واقع است علامت آنست که با وجود علامت غلبه خون در وضو بان در تمام پشت از ابتداء می فقرات  
 پشت تا آخر فقرات قطن باشد علاج آن قصد با سلیق کنند و بعد از دفع تنقیه سهیل باید کردند و در وضو  
 یعنی تبیخه با سبب آن مثل سبب در پشت باشد و در اکثر بطنی و ریخی بود و علاج آن بعلایج در پشت  
 کنند و در پا و فقرش معطل و عرق النسا و والی و والی حاتی بود و که عروق ساق و قدم مزاج شود  
 علامت آن رگهای بطور گردا گردا ساق و قدم ظاهر شوند علاج آن قصد با سلیق کنند بعد از آن قصد عروق متعلق  
 نماید و از دست بماند و بیشتر از ناختن بنامه بر آید و تنقیه سودا سهیل و فربه بکشد و ترک ریاضت  
 نماید و از افتادیه سوده و احتراز سازند و از انقباض آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود  
 علاج آن مانند علاج و والی بود و بعد از تنقیه و ریخا قصد با لیق و حجامت ساق پا و چسبیدن زرد سیاه  
 و ساق را تا زانو از اعضا تحکم بکنند و اگر مریض غلیظ یعنی باشد علامت آن غلظت ساق باشد فی حرارت و کثرت  
 علاج آن بعد از دفع از سهیل گرم و حبس ریخا تنقیه کند و در تنقیه یک مرتبه می کنند و تقطیل غذا نماید و از افتادیه  
 غلیظه و بقول و فو که بارده و جبراز کند و کینه کینه و تقطیل نیم باشد ساییده و با طریقل صغیر ریخته بخورد و مریض  
 اتفاقا در پوست انار و سرکه کشند و طلا کنند و جمع مفاسل در وی بود و که مفصل پای دست و پا حاشا  
 کرد و اگر در مفاصل در کعبه انگشت پای یا خضوضا انگشت نر باشد از انقباض گویند و او این امر بین  
 اگر مریض از طبع و صفرا و یا از سودا و صفرا میباشند و از خون صرف و خون مسفرای نیز حادث شود و از فقرات  
 صرف بسیار کم میباشد پس اگر او موی باشد علامت آن سستی و عظم و نرم و شدت شربان باشد علاج  
 آن اول قصد با سلیق از جانب دور و کینه و اگر هر دو جانب در باشد از هر دو جانب قصد کنند بعد آن تبرید  
 دهند و بعد از تنقیه از سهیل باید کرد و آن بلبلات و سور ریخا باشد تنقیه کند و علای سبز طلا کنند و چسبند  
 رطل سپاری چایه مایشا آفتاب مانند آن از او ویرا و صفا بقیده با سرکه و آب کثیر سیر ریخته غذا کند و اگر در  
 شدید باشد انون و زعفران و پیبر و ج و مانند آن از او ویرا و صفا بقیده با سرکه و آب کثیر سیر ریخته غذا کند و اگر در  
 نه غلیظه و نه خشک باشد بعد از آن کفیل ملک با بون و از افتادیه و صفا بقیده با سرکه و آب کثیر سیر ریخته غذا کند و اگر در غلیظه



و اگر با شش در دست و پا باشد ملاست نقص نامه در سده است اگر با سهال باشد ملاست نقص آن در شش  
 و سده و اسرار قیام بود اگر با او را باشد ملاست نقص در یک بود اگر با سهال باشد در چند و علی بن ابی طالب  
 و در تب یعنی شش می باشد و بعضی می بود و قار و در نیک و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش و در شش  
 کرده اند شش ساحت قوه می کند و اگر موافق باشد شش ساحت نزاع می شود و در اقل زمان افزون باشد شش  
 شش ساحت باشد و اگر تب یک روز در میان آید باز در سهال باشد و اگر تب یک روز در میان آید باز در سهال باشد  
 و در خارج حروق و اگر تب یک روز در میان شدت کند و بی لوزه و سر و آید لوزه بود که داده است و در داخل حروق  
 و اگر با و متعنه در غل حروق و در تب یک روز در میان شدت کند و بی لوزه و سر و آید لوزه بود که داده است و در داخل حروق  
 می باشد و در تب یک روز در میان شدت کند و بی لوزه و سر و آید لوزه بود که داده است و در داخل حروق  
 بلکه با و بدین لحاظ عوارض می باشد که شدت عوارض دلالت می کند بر جدت داده و در تب آن بر برودت است  
 و اگر تبی بر داده تب پس در بار و فصل و مزاج و عادت و در تب مقدم نیز ولایت می کند و در این تب یعنی تب  
 می باشد سهال صفراوی قلل و در میان و در سده و در تب بول می باشد مگر آنکه صفرا متوجه بیاض بود و آن  
 قار و در صفید و در تب می باشد و این مندر بر سام بود و بر شش یک داده و مندر بر سام بود و بر شش یک داده و مندر بر سام  
 آن چهار ساحت تا دو از زده ساحت می باشد و چون از این زیاد مانده ملاست تر کسب است و اگر تر کسب است و اگر تر کسب است  
 و بیغم می باشد پس اگر صفرا و بلغم ملیده علی و متعنه شود شش منظر انقباض می شود و اگر کجاست متعنه شود غلبه  
 فالصه و شش انقباض آن باشد که مرکب از صفراوی لازمه و بلغمی درایه بود و شش منظر انقباض یک روز زیاد می باشد  
 و یک روز کم گفته اند اگر در علاج غلبه فالصه خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد و در دو گاه باشد  
 که در چهارده روز در هفت روز می باشد و غلبه فالصه تا شش ماه طول می کشد و بول در فالصه ترقیب می باشد  
 و در غیر فالصه غلبه و قوی که در دوسه روز و در اول عارض شود و در روز چهارم قوی می شود و ملاست آن نیست  
 که بجز آن در روز پنجم خواهد شد و قوی که در دوسه روز و در اول عارض شود و در روز چهارم قوی می شود و ملاست آن نیست  
 که در روز پنجم یا در روز ششم بجز آن خواهد شد و اگر تب بیش از دوسه روزی در روز پنجم شروع شود و در روز پنجم قوی می شود و ملاست آن نیست  
 و ملاست سوزن حس است و آن تب وادی بود که از غلیظان خون مایه کشیده شود و اگر این عوارضات باشد  
 باشد ملاست مطبوع است و این تب وادی بود که از غلیظان خون مایه کشیده شود و اگر این عوارضات باشد  
 که در روز پنجم یا در روز ششم بجز آن خواهد شد و اگر تب بیش از دوسه روزی در روز پنجم شروع شود و در روز پنجم قوی می شود و ملاست آن نیست  
 بود ملاست برنج پاره است داده آن سودا بود که متعنه می شود و در خارج حروق و اگر در روز یک روز و یک روز و یک روز و یک روز  
 برنج مسکوس خواهد بود و اگر در روز چهارم تب کشیده و آن سوسوی ناقص عرق نباشد ملاست برنج و آب به است





[illegible]



زینت کلین انداخته آنجا نص بر آن بریزد و زیر آسمان گذارد و صبح بگذرد آب زلال را و آنرا با شیر  
 گلاب یکبار بر دو گاهی چهار قوس زر شک و قوس بسیار تر استعمال کرده میشود گاهی است آهس برآورده  
 قوس ساخته داده می آید و و الیکه باطریخ در آمده بگیرد دست گلو هموزان آن مایه شیر سفید بر دو را سفید  
 ساخته کشاید در تپ که با سولوزده شدید می گوید به بند روز اول بر طرف می شود و اگر ازین دو با قوس بسیار  
 ساخته یا خیسانه یا جوشانده و در نفس بین میکند و طریق بر آوردن است نیست که گاهی به برادر آب  
 شیرین بگویند و بیشتر در آن آب را حد پیا لاسفال کرده و پس طرفیست و رسای نکا بهار و بعد از دو  
 روز در آب بالای آن را در کرده و آنکه که نشین شده باشد و رسای خشک کنند و ملایح تب و موسی بعد  
 از هفت هفت اندام با با سلیق ملایح تب سفید می کنند و گفته اند که چندان خون گیرند که مرعین مریض کند  
 و در چنین تب عرق آوردن نیز سفید بود و تدبیر سحره آشت که فی تازه و تر گرفته بیشتر از دو روز و میان سرد  
 های مرعین ملاک کنند و بدن را با چای های گرم و از حق بسیار خوراده آب گرم زیر پست و آشت نیز عرق  
 می آرد و با پیشوای هم که تا که مشهور بر آوردن عرق باشد بدن را کف کرده باشد و خود را از چایچه پوینده دایه  
 و ملایح تب سوداوی بصفیه خلط مانند ملایح یا لئو یا با یکر دو در این تب بسیار بر پزیر کنند و در تب ریح لاری  
 در هر حال خفند با سلیق یا صافن واجب بود و در تب سوداوی بعد از چهل روز که ماده نفیج یا بترقیه کنند و  
 درین تب اگر تر بطحال و گنیز و مال که میباید شد و این تب در یک سال میرود و اگر تدبیر چیده و مناسب نبود  
 تا دوازده سال طول میکشد و در وزنوبت این تب فدا نمیشود و غیره وزنوبت فدا نمیشود ای میباید  
 لیکن بایل بر طریقی باشد و تب ریح یا لئو یا هر دو طریق میباشد لیکن سبب آن سوداوی طبعی باشد و دم  
 آنکه سبب آن احتراق نعلی از غلاط باشد و ملایح ششم دوم مشترک باشد و ملایح آن غلط که از سودا  
 حاصل شده چنانچه در لئو یا گفته شده و ملایح یعنری یا افضیا موس و لیل و بهاری مثل ملایح تب لبنی بود  
 و ملایح می غشی بوقت غش ملایح غشی کنند و بعد از آن ملایح تب لبنی نمایند ملایح تب و بای ملایح تب لبنی  
 کنند و چیزهای خوشبو بپزند و در او اسکبار و صفرج بار و خورند و یا تعفن است که در پودا عارض شود و ملایح  
 و بای کرب و در آنز نفس و شکلی و دهن و خشی و عرق و بر از بر بود و ملایح غب غیره ملایح و شرط العنب  
 از ملایح تب لبنی و صغری می نمایند و غیره غلطی که غالب باشد رعایت آن زیاد و کنند و همین است طریق ملایح حب  
 خفند و آرام درم غلظه آفتاب بود که بسبب نه باب ماده و صغریا هر شود و آن ماده اگر خون باشد غلظتی  
 و اگر صفرا باشد صفره و اگر کرب باشد خون غالب بود غالب ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح  
 باشد صغریا باشد صغریا ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح  
 باشد صغریا باشد صغریا ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح ملایح

باشد تا داخل عضو و مل بود سرخان گویند و چون ملک نباشد تخم زردا اگر خارج عضو باشد و بیرون رود  
گویند و چون ظاهر شود و اگر دانه درم است باشد و دند بود استسقای زنی چون غلظت بود قبل از این  
و اگر برج باشد و غلظت عضو و مل بود هیچ گویند و چون ملک و صلب بود و تخم گویند و تخم او را درم صفت است  
و مانند درم یعنی از آن و سوری باشد مانند شری و سوری یعنی صفادی مانند زرد و آشک و بعضی یعنی مانند  
شری که یعنی و بعضی سواد می مانند عرق مدنی و جرب و قوئل و بعضی مائی مانند لقاحات و بعضی یکی مانند  
لقاحات و بعضی مائی علامت آن تند و ضربان و تپ و سرخی رنگ است مللج خمد کنند و زرد و چسبند  
و تپید از دایه بیانه و شیر و عناب و در عرقیات برآورده و شربت نیلوفر خاکسئی خاکدانه و بنفشه و قلیل غذا  
و بعد از تغذیه سهیل بار و تغذیه کنند آتش جو مانند آن باز شیبای باره نماید و در سه روز اول از زردا  
مانند صندلین و قوئل و گل از سنی و گلشن و عناب و شلب در آب بنفشه و آب کاسنی بنفشه و آب صندلین  
سایده ضما کنند و در هر سه روز و در ایام بنفشه و صفت آن رسوت یکدم موم سفید و درم و درم و درم  
روغن بنفشه هر یک چهار درم و روغن موم را اگر انداخته رسوت ساییده یا بنفشه را اگر داده از دفع اعضای  
ریمه بود و در ضما بین که عبارت از پس گوش و زیر بغل و بر تن مان است بجمع آید و دعات سنا سنبه  
بلکه در جنات محله مانند موم و روغن گل یا محملات استعمال نماید و صندلین در آب بنفشه و بنفشه اگر در و شیب  
باشد استعمال را دعات را در آب بنفشه شخصی را زیر بغل و درم شده و از شربت در و سیکلیست آرد و در جنات  
را در و صندلین یا بنفشه ضما کنند یا موم درم بنفشه شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر و در محله  
مانند زیر گزگان با بونه کلیل الملک آرد و در ضما یا در دعات آینه زرد و زردا و آنها محملات سادای بار دعات  
کنند و در زمانه انحطاط و نقصان محملات صرف کنند و هرگاه ماده مکمل شود و جمع گردد و علامت آن شد  
در دوطب بود آنوقت منقبض است مانند بزرگ علیه و شیر بنفشه را ضما کنند و علامت نفع سکون در و و تپ  
و چون دست بر آن نبندد زرد و دعات را از او در بنفشه و یا با بنفشه نمک بر گاه که مستقیم شود و ماده بکلی  
مستفح گردد و در هر سه روز که جهت پاک کردن چرک و گوشت مراد و پز کردن زخم عمیق از تجربات احقر است  
کنند صفت آن اجود شک لببری که است سفید قلیل نیل و تپ بر میان مراد رنگ هر یک چهار درم و درم زرد  
و درم روغن کنجی چهار درم و ستور و سرخ و سرخ سازند و شش مرتبه در آب بنفشه و در هر سه روز بنفشه و در آب  
تجرب است صفت آن مراد رنگ درم صلابه بنفشه داده درم موم سفید و دست درم روغن گل کل کل  
و قدری سرکه چنانکه درم سازند چهار علامت آن سرخی در شند و بران باشد و تپ و شش مالیه  
بود و مللج سوا می نسند و مللج لغتوفی بود و میکت و این تپید زیاد کند و درم و درم و درم و درم



جمع شوند علاج آن اول تنقیه بستر کنند بعد از آن او رو به طینه خمدار کنند مرهم و ضمیر آن استعمال کنند و از درمائی  
 و تخم کنان و جلیه و میه گوزن و پییزه و زرد و زعفران گل مرهم ساخته ضماد سازند و با نفع یا بد پس بشکافند و بر  
 رویه را بپوشانند بعد از آن که رویه و طره را بکار برند و دل و کان را با تندی خارج بود و ماده آن خون باشد  
 که بان طریقت فاسده می آید و علاج آن مانند غلغله فی باید کرد و برگ نیم را در آب بنفشه بر آتش بپزند و برای  
 و انضاج ماده نافع بود و بعد برگ نیم یا برگ سبزه را نیز مخلط با درام است و همچنین برگ پیوستن و برگ جوی نخل  
 کرده بپوشانند و چون از جور و اجترات پیروز فدا کردی و رو چینی میسر شود و بکار برند و بپوشانند و درم  
 سودمند بود و تخم فرنگه بر همان در شیر و مصل بنفشه ضاد کردن نیز از درمائی بزرگوار و اگر غلغله بنفشه بود برگ نیم از  
 هر دو را ساییده بر آن بنهند و یا با پس بنفشه و مانند شتر اشبوری پس باشد که باقی بپوشند و با غارش و برگ  
 باشد و دقتا عارض شود اگر دوی باشد آن شش نیز مکرر بود و در فرشت که در علاج آن فصد کنند و  
 حناب و نایبها و شیر و مسند و در حرقات بر آید و در شربت نیلوفر و انگور و زرد و بعد از نفع تنقیه صغیر  
 از سهیل بزرگ در آن بلبلجات نیز باشد باید کرد و در مصل کاغذ را بر تیر و زرد که نیز نایب می کنند و اگر و پشنگی سازند  
 بر بدن باشد و در مصل قشر با سر که خوردن مفید بود و آن گندم بر بدن بپوشانند نافع بود و بوس گندم و تخم خربزه  
 بر بدن ببالد و در مصل و سر که و گلاب بپاشند نایب و میس کنند و اگر بلبلجات باشد مفید بود و در شب شد که در علاج  
 آن کفشد علی و نمین برود و از مزج نموده همراه گلاب حرق و طب طبخ و در حمام فتن و از آن در تخم گوزن  
 و سر که بپاشند نایب و میس کنند و نمک سید و بر بدن ببالد و از شکو و اجو این تخمیر کند و تنقیه بلغم نایب و شکو و زرد  
 باشد که با بدت و التهاب بود علاج آن تنقیه صفا کنند و مایه صندل با قاقیاریس و آب کاسنی بنفشه  
 حناب اشعلب بپاشند و اگر ماده شدید اکهارت باشد بطلار و طلا کنند و طلا نردن از گل بار می و در سوت  
 و کاغذ و سفید و تخم مرغ مفید بود و آسن و درم گرم بود و در مصل ناخن مادت گرد و در و در شدید و در آن اگر  
 می باشد و با سست که بلب آن ناخن ساخته می شود و سبب آن انقباض م غلیظه باشد و علاج آن غلظه  
 کند و در بپاشند و از سهیل یا در تنقیه کنند و از زردی بستر و سر که در ابتدا طلا کنند و همچنین با سر که در  
 سر که در و باشد نافع بود و کفک و در و شد و یا شتر از بلبلجات و زرد و سر که طلا کنند و اگر این تیر نایب و کفک  
 و در مصل را با سر که کنند و اگر در آن بنهند و اگر از این تخم تحلیل نشود او رو به تنقیه مانند تخم و تخم کنان  
 و ما که پس از آن شکافند و تخم و روی باشد و روی کنند و او رو به طره را بکار برند تا رخساری یعنی آن شک  
 علاج آن چنانچه بلبلجات یا کوفته شتر و حناب صندل شش بپوشند و مانند آن شتر و آب تر نایب و صابون  
 زلال را اگر در شتر سفید و خلک و زرد و بعد از چند روز و شکو و فتن از بلبلجات کفک و بعد از نفع تنقیه صغیر

[illegible]

هفت باشد بخورد عرق مدنی تعیین نارد و اول آن اگر در ساق و در ساعد حادث گردد و آن بشده باشد که بیدار  
 شود و بنگذارد و از آن مانند رنگی بر روی آید علاج آن فصد یا سلیق و صافن از جانب مخالف کنند و فصد  
 سودانایر و مارا کجس و در اول ظهور آنکه بخورم صبر بخورد و در فصد و م بکیرم و در فصد و م یک نذر م فصد  
 را نیز بصیرت نکند هرگاه رسته بگویند باید که بر بار بر سرب که بوزن یک گرم باشد بچید و از قلع شدن شش نیز  
 نماید و از آب گرم غول کند و روغن ترگس و عسل بچاند و خاکستر سیسورم و در رنگ بخورم با موم و روغن  
 سیانید و ببالد و پوست انداخته باز در فصد سیاه حبس بخورد و صابون قدری در روغن کجس و موم فصد  
 ضما و کند و نقش بر طاس را اگر در ریه کشد و یا در قند آینه بخورد و از آله رسته کند و اگر بگسلد واجبست که آن  
 موضع را بطول بشکافد و آنچه باقی مانده باشد بیرون آورد بعد از آن پنجه بکشد و در روغن زرد تر نموده در آن  
 موضع بزند تا آنچه باقی مانده است آنرا بخورد و بعد از آن هر سه مدله بکار بند علی که در انبیا بی نظیر است  
 باید که عامل بر کافور بنویسد و بنخست امیر المؤمنین این امر حق را شفا بخش و آن کافور در کلاه و یا ستار  
 خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشد و اندرون نقش نقش خود را بنویسد  
 و بسوید و همین الفاظ را بخواند و در بار نقش دیگر خود حاصل نقش اول خود بکشد و همین الفاظ را بخواند و بدو  
 و همچنین تمام نقش کلان را از نقش می خند و بر نماید و هرگاه از رطل فراغت نماید کافور مذکور را پاره پاره کند  
 و در چاه اندازد و از حکم خداوند تعالی از هانوقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل تا هفت روز است  
 جبر بجزر و معاری باشد که آن حکم سوزش بود و حکم جبر بجزر و معاری باشد و از بخور نمیا شد و اکثر آن در دست  
 و در میان انگشتان حادث شود و سبب آن فساد خون بود و باز و فساد آن سبب خلط منقری و خرقه و  
 سودا و خرقه و یا خلط بلغم نایح یا دم مادی بود و سبب که بخارات تیره و نازح و اختلاط تیره و قلیله المقدار باشد  
 که زیر جلد محسوس شود و علاج آن مثل علاج آنکه گفته در رعایت هر خلط نمایند و این فساد از برای جبر بجزر است  
 صفت آن آنکه که آید سارنگه و تیره کیلام و رنگ از هر یک یک تیره به یک سارنگه سارنگه سارنگه سارنگه  
 روغن زرد که سه چهارم باشد آنچه تیره بدن آید و سه چهارم گری و در آن آب بچیند بعد از آن حنا و آن خود  
 بر بدن آید و عسل ببالد و طلای جبر نیز نافع بود صفت آن که در دست و رقیق خاشاکم خلط قلیله  
 از حد حدس زیق باید که اول برین را با سرکه قلع کفند و او را بر روغن گل آینه ضما و کند و جماع در این  
 ضرر دارد و حمام الفع اشیا است برای جبر و خوردن حبس و جبر را بخوبی و در قلع میکنند و حکم که بر آن  
 حادث میشود سبب بلغم نایح میباشد و این روغن گل با سرکه سفید بود و با بیدان روغن کجس با بیدان  
 بود و بون کیلام نیز اگر کوفته در میان نیم رطل جبر و خلط و عسل و روغن گل آینه رسیده دو سه روز بگذارد



زانکه مستغن گردد بعد از آن بر بدن جان از برای جریعی بود و اگر نیلای تو بر این اندازد بسیار نافع بود و  
 بیخ بر علی بنیافه رسد و که روغن کجی که بعد از منی حرم و نصفت در آن آن سنگین چون بر روز یا سه روز  
 بر دانه جرب و حکر را قلع میکند سفوف از برای جرب و حکر و سوراخ و آن شکم برتر هم که باید باشد بسیار  
 مفید است خصوصاً بعد از تنقیه و باران تجربه نموده صفت آن بلبله زده چاه باشد بلبله کالی سی باشد بلبله  
 زده باشد آلوده باشد شاهر و سه باشد خوب گز یا زده باشد گلکنج شمشیر باشد بود چینی پنجاه باشد برگ سنبله  
 است باشد بلبله سیاه ده باشد کوفته بموزن او و یک شکر سفید و نیمه سفوف سازد خوراک یکدایم تا لیل یعنی  
 و نیز با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار است که دانه و مالیدن روغن گل و جرب بلبله جربی مرغ سفید بود  
 جدا از نفع است سفوف مرغ و نمک و مالیدن آن حسب غلبه و اگر این چیز را فایده نکند تا بن قلع کنند و دانه  
 مانند قلع نیون باشد هرگاه گوشت زاده خورد و سوزش کند مرغ سفید را استعمال کند و خوشاد و دانه  
 زکار را با بن شتر طما کند نیز نافع بود و قویا بنی واد ملاح آن مثل ملاح جرب کنند و مالیدن روغن بنی  
 برگ که دانه روز و وار در ابتدا مفید بود و همچنین مالیدن صمغ ادا تم بلخ و اش و صمغ بطرم  
 و هم مانند جرب بلبله کالیان و روغن بنی مانند روغن گل و بادا هم نافع بود و طلا نیک در سفید کور شود و طلا  
 یک پیش از طلا زو سپاسد و یا از خیری حکمت که خون فاسد از آن بیرون آید و تخم خوار بود آلوده و لاکه بر  
 به باب طما کنند طلا و آب سید جعفر علی بن حبیب صفت آن سبب که تیلیه کن که شکر سفید را بر گرفته  
 نه با طلا کنند طلا و دیگر از و سبب که بریان کنند که چاه که به با پریا هر یک که تیرا مرغ سیاه شمشیر  
 این سه باشد و عرق امیر سائیده چهار بند و بوقت حاجت طلا کنند لقاطات آلوده باشد که اندر روغن  
 و خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیظان خون باشد ملاح آن فصد کنند و شیر و مناب لعا بیله باشد و عرق  
 به عرق مناب لب بر آورده و شربت نیلوفر و اخگر دانه بخورد و بعد از نفع از سهیل بار و نفع کند و خورد  
 و حدس با سرکه سفید بود و آلوده از سوزن منقرض کنند و آنهارا بنفشارند بعد از آن مرغ سفید آینه و ملاح  
 طات از مرغ و غلیظان و مانند آن کنند و یکدایم سوس کنند و نمک نیز نافع بود چاه به چاه اگر سرخ یا سیاه  
 و عرق صوفی هر سه و جلد بر تو مثل قوت باشد شتر شود و صابون عراقی را بجای سائیده طلا کنند و صابون  
 م و این مرض را دانه لاسه نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب آن انتشار سودا و غیر طبعی در تمام بدن بود و  
 پیدا کند و قراح و فکل اعضا را تسخیر گرداند و باشد که تنقیح گردد و چون شکم شود اعضا از هم فرو ریزد و طلا  
 بود و علامت آن سرخی رنگ بدن و بار یک شدن و خفین و مو بجهت الصوت و ظهور زرد و اعضا بود و طلا  
 فصد با سلیس و صافن و یکم باید کرد و خون و اگر گریزد و چاه تهر بلبله سیاه یک کوفته و مانند آن کرد و آن شکم شست

چند روز و چند لید از آن بفعی اود نموده از سبیل سودا و آب کهنه خنک کنند و خوردن شیر مزه جوان مرغ زردک  
نیز نافع بود و در خرفین و بر سبیل قوی نموده و از هیچ عکالات حرارت خرفی مزه جوان باشند و روغن کدو  
و خربزه می چکانند و حمام از تنقیه و بالیدن روغن بنفشه یا روغن بادام و روغن کدو لید از سبیل مفید  
و روغن زرد اگر گرم کنند و در آن نشینند و در غنچه بکوبند فی کسند و چون سبوس از بدن آن جدا شود عطالت  
مستحکم و اگر قوت قوی باشد و در آن شورایی انشی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید که کوب آب از طرف  
ایمن قدر از طرف و دم قطع کنند بعد از آن با نمک شربت بخورد و خوردن مار سیاه غیر انشی نیز نافع و می کنند  
و این حب از بجز با شصت آن زیت و دم شیل الفار و دم کند نشیند و دم را روغن بنفشه و دم صحنه قوی  
دو در مزین را در آب می قوی کنند و باقی اودیه را کوبند و غنچه در مار که گوشت حب از بزرگ بندد و یک حب  
صبح و یک شام استعمال کنند و خوردن چوب پنبه نیز نافع و می کنند و یک لید از خوردن چوب پنبه نماید یا یک لید اول  
قصه تنقیه کنند و یک غنچه قبل از شروع حرقات مناسب شراب و عسل که بکار بر دواب از کربک نایز و چمن عادت  
کم خوردن نمک یا بد برای سوزن گرم خرفین و برای مزاج بار و بر سبیل است و در انشی خوردن چوب پنبه  
آب سرد و حرکات و لقیات و نوا که اول و طبع ساول نمک و الحمد علیک و کثرت اکل و جماع و حمام و  
حرکات انقیه و نیز آن بجز منافی صحت باشد لازم نمایند و از شیرینی های مغز و اودیه بسیار گرم پرین و اگر  
دیگر حرارتی مانند چش و جز آن رود و اودیه مناسب این مرض همراه آب چوب پنبه یا دیگر حرقات استعمال باید کرد  
و بفرحت و بیعت مشغول دارند و بعد از خوردن چوب پنبه تا چهل روز پرین دارند و آهسته آهسته رجوع به عادت  
خود نمایند و از حمام تا نشنا و در پرین باید که وایام خوردن چوب پنبه بپایان و ابتدای شتوختن و اول  
خوردن چوب پنبه که اوستاد مرحوم منفرد استعمال می فرمودند بکبر و چوب پنبه که در وی و کم کرد و در وی  
باشد که شغال و از کار در روزی که کرده و در ظرف مس قلی و لود و یا گلی انداخته و در ظرفهای مناسب و کلان  
و حرف کوزه که در آن آنها و آمار باشد تا دو پیر شرب تر نمایند بعد از آن بر آتش ملایم مزه تا که چهارم حب  
پس آهسته آهسته برین ظرف را واکشند و خیزم صبح تا چند اوقات شب با قدری نبات سفید بطریق قوی بخورد  
و باقی بجای آب سرقت نمایند و تا آن که گوشت و جو و قلیه و شور یا و پلا و کباب نمک زرده و علویا  
مناسب و نقل بادام و پسته و گوشت مرغ بجز دیره و درای و دیگر غذای لطیف و سبک و مناسب بود  
از میان بقدری که اصلاح گوشت کند و دیگر چهار شغال چوب پنبه بکبر و درین و دریزه که و در دیگر شتوختن  
درده آید و عرق سابق بخورند تا بصفحت رسد آتش و قوت نمایند و درین ظرف آهسته آهسته واکشند  
و این را مرغ چای و ضرر و شیل و شستن و طعم و چمن و استخوان و نایند و قدری از سبیل بکوبند

جانبه و کلاه و پاپه را زینکن نمایند تا ایام خردن چوبی بپینی یعنی پارچه و در بدن و از زنده سگاتی را که در آن  
اراده خوردن چوبی بپینی نمی نمایند باید که از همه بنایند کنند که تا بهوش آید و بعد از سه روز هر دو با افزودن  
باین طریق روز چهارم کیشغال و یکا شده و در روز پنجم کیشغال و دو ما شده و یکر سوسای تا ششم چهارم افزاید  
روز ششم کیشغال و سه ما شده سوسای سه ما شده سابق افزاید و روز هفتم چهار ما شده سوسای شش ما شده سابق  
علی هذا القیاس و آنچه از چوبی بپینی اول تربون و سیاه شده باشد در چوبی بپینی دوم که از برای استعمال جایز میشود  
و افزوده شود سرپوش و یک را و از ثون بگذارد و بچوبی که کند که بخار از دیگر بیرون نیاید بر آتش نرم چوبی  
و نشی را بر سرپوش گذارد و طویلی معلوم نمودن این که آب بمقدار مخلوط سیوه است و پشت که هر قدر که آب  
بلعج نکند تا شستن آن منتهی باشد در یک بید از نو سرپوش بر روی یک گذارند و سرپوش سوراخ نمایند و چوبی  
باریک از پارچه چمپیده از راه سوراخ اندازند تا هر یک برسی باشد نشان سازند پس در اقامی بلعج استخوان  
کرده باشد تا به نشان رسد فرو دارند باید که بلعج تمام تا بوقت صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز  
نمود یک را بطوری واک کنند که تا بخار خفیف نرسد و دیگر اعصاب رسد و اگر علت در عضوی دیگر بود آن عضو را نیز  
چوبی بپینی بگذارد و بعد از روز یا پنج روز یا هر هفته تعویض نمایند و با سبب بهتر است که روز بخار تعویض نمایند و  
طریق تعویض آنست که در لعین را بر کرسی بید بایست و یا بر کرسی چوبین که سوراخ دارد باشد نشانند و لحاف  
بر خود گیرد و بطوریکه راه نفس کشاده باشد و یک را ز بر کرسی در آورده و بتدریج بخار برسانند پس و یک فرو  
گیرد و پال از همین آب بجایاش میاند و عرق را خشک کرده لباس خود پوشد و بعد از انقراض از خوردن چوبی  
عرق چوبی یا سفوف چوبی شروع نمایند و اگر چوبی بپینی نوز باشد از چوبی که چهار روز استعمال کرده  
است سیاه و بوسیده و دیگر کرده بخار باید برد و او ستاد در چوبی قدیم با و آثا چوبی تازه انداخته و آثا  
می کشند و نیم با و یا کلاب و عرق کیوژ و عرق گازیان و سمون چوبی سیاه اند و در چوبی در سه و نیم  
و شش نهایت مضرت است و باید که سفوف و مساجین با و یه شاسبه هر مرض و مزاج ترکیب او استعمال  
نموده باشد و قدر نوراک پنج حبس در سفوف چند روز اول زایده از دو دانگ دریم شغال نیا شد و دیگر  
اضافه نموده از یک شغال تجاوز نمایند و در مزاج معتدل از چهار دانگ تا یک نیم شغال بیا شد در مزاج  
قوی از یک شغال تا دو شغال و سمون چوبی تا لیت و الله شریف که در بحث آتش گذشت از جایز میباشد  
و همچنین صغیر بارد و دوا و الکسک باید که در آن چوبی انداخته باشد همراه عرق مذکور مانع بود و چوبی  
معتدله حرارت غریزی را و اعصابی سرد و یا اعضای تناسل و مدقه متعنه سده و محال بود و این  
و در بر آن عرق است و لبن معلومات مانع قروح فوسه و آتش که اکله و ادراهم و بخور و جمع ملل سودا

و براسیر و ذاصیر و قس مقاصیل و اکثر الفرائض و غلبه و از برای همین برن و قطع عادت قبولی بنی فطیر است  
برص و داغ سفید باشد که بر بدن عادت شود اگر سوزن و در داغ و زهر بر جای خون رطوبت سفید بر بدن  
و اتومض از مالیدن سرخ نشود و ملاط خیر برود و علاج بعد از تسبیح تنقیه از سهیل حاکم کند بعد از آن این حسب طبیعت  
حب الایح جوز ز صفت آن ایله زرد و بلبله سیاه صبر از زرد و سیاه کچکچ قفل شکم اختل از هر یک پنج جزو  
خردل محترق فارسی شونیز زیره کرانی نمک بلبله زرد و ملک رومی از هر یک جزو قفل کچکچ را در آب گندم نخل کشته  
و در ملاوس روغن در آن آب بگذارد و باقی نمودی را گرفته بخت بیاسین زرد حب مقدار و غفل کشته بعد از تسبیح  
استعمال نمایند خردل که یکمقال و این حب از برای تپهای طینی و درد های بلغمیه و بهن سیاه و سفید نیز سفید  
و بعد از تنقیه خوردن صابون عاره و مشرد و نفوس و تر باقی فاروق نیز نافع بود و مالیدن اشیا که بر  
گرم نداید خون باشد مثل خردل سرخ و سوزن و کندس و دوبره و زرنیخ و سرخ و بوق و شیطرت و عاقر قرحا  
و شونیز و خرف و همچنین اشیا که مضر مثل عمل بلاد و بیحال که بر تو در فزون نافع بود و چون باد بخاک  
و راب بکوشاند و آن آب را در روغن زیت بسوزانند یا با تخم صفت سفید بود و برسی که بسبب عادت باشد  
شیطرت و فوره الضع و خبث احمد یا با تخم بیتی یک سفید بود و علاج بهن و بهن یعنی حبث سبک از  
ملاط بر صلی و دگلتار و باجی برابر گرفته گرفته مسا فزوده و راب تخم زیت مالند برای حق این نامه میکشند  
اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد عادت شود و چون آنرا مالند مانند سوس از آن جدا شود و چون  
با فراط باشد برص اسود عادت گردد و ملاست آن نگو سها مانند نفوس های تازه جلد جدا شود و این مقدمه  
بذاهم باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن خرب سیاه با سرکه و تخم زرنیخ و زراخ و کبریت با کرب  
افع بود و کفک که آنرا چایین گویند و آن نشانی بود که بر رو افتد و ایل باشد بسیارش مثل لبنی قطعی که  
مستدیر که پسند پس گویند برش که آنرا کجند که گویند چال که آنرا قمل گویند علاج همه با مثل علاج جذام باشد  
رازا و دیگر مالی و دملبل باشد مانند بوق و غفل و تخم خربزه و مرس و تخم ترب و دار پسینی و قسط و بلولم  
نخ و خاک زین طلا نمایند و باید که در ابتدا و در میان و بعد از آن آب ابل و گلاب و آرد و دس با آن ادویه  
بیاسین زرد و مال را باید که اول سوزن بر خیزند تا خون از آن جدا شود پس از آن لیسک کشند بعد از آن ادویه  
نمک و طلا نمایند و سری و سیاهی که بسبب خون خون بر جلد عادت شود از برای کرب و قرب و یا از برای  
داشتن ضما و کند و سبزی که بعد از تصد عادت میشود از برای حق خلک گرم و نال کند گرم زایل میگردد و از آنکه  
که بر بدن بعد از تر حه و آب که با خمر و در رنگ را سفید کشند و روغن تخم خردل و طلا نمایند و یا روغن و سیاه  
با سرکه و زهره گاد و طلا کنند و اگر از قرح مانند و شب باقی مانده حربی بلبله هم و غلیون سفید بود و در

[illegible]

[illegible]

بگویند و در کبیری در آفتاب گذارند بعد از آن ببالند و بر آتش گذارند و بر سقوی داغ و در خفا بمانند و نقل بر سنگ  
 و لادن داخل نمایند تا داغ بپزد و در خفا بضعیف و مستعد تر نشود آنچه تعلوق بر منبت دارد و  
 حفظ اشعر و در عنق خمر و حکیم علی در حفظ سوس از سقوی و دراز و سیاه و زنده کردن بی نیت است سفت است  
 پر سیا و شان بلبل شیر گرد ساق زرد و دکلان و صعلی هر یک یک خمر و لادن پوست ناز و نقل پوست بلبل شیر  
 دو جزو پوست بلبل یا زوی سبز پر کشته جزو آله مستقی پنج جزو بزرگ سور و دوازده جزو او و یک جزو کشته یک شانه زرد  
 و آب گدازده و آب شکر لایم جزو قاقوت و دوا و آب در آید و پوست خوب بماند و صاف کنند و جو که جرم دارد و جرم  
 مانده باشد پس روغن کجند خالص نجاه جزو روغن گل نجاه جزو اضافده نموده و آب شکر جرم جوشانده بر جرم میزنند  
 شد و در اجزای جرم پیسته میشود اول بر روغن میزنند و سر کرده و در ظرفی کنند بعد آن روغن گرم را خشک نموده  
 بر آن ریزند و با هم چنان نگاه دارند و باید کرد و آخر امتیاز کنند که جرم آب مانده و هم روغن نشوند و چون آب یک  
 بار رسیده و در شیخ برابر رسیده طلا سازد و بوی را نقل کنند و شبات شعر صبح آوری بگذرد و در او بر غلب  
 انبات شکر میکنند و در روغن بر صندل میزنند و روایان صفت آن بنشیند و آب جوشانده زردی از آن گرفته  
 و راوند آهین یا سنبل انداخته بر آنش بپزند که سوخته کرد و دوازده خیمه بنشیند زرد اگر براده عاج و خیال گس را بر روغن  
 شمع سوده هر جا که طلا کنند موی را بر داند و چون موی را اول خیمه نماید و یا بپزند و موی کنند بعد آن را در طلا  
 مانند پنج و اینون و شوکران خنک کنند و سر از روغن شمع میکنند و چنین مسدوات مسام مانده سفیده و شنبلیله  
 خنک شکر است و با پیسته موی و یا خنک و درخ کلان ضا کنند و مانع بر آمدن مس است و اگر خواهند که موی جوشند  
 بر در آتش که در جرم مانده و در روغن سبز گزانی حلیله از هر یک جرم بپزند و با موی طلا کنند و مایه روغن  
 و روغن بادام شیرین و دوا خطی و بزرگ کتان موی را از روغن شمع میکنند و اگر شفق بسیار باشد اول صندل  
 و اسهال سودا کنند و شمس یعنی پیش و صبیان یعنی پیسته پیش هر گاه بسیار شوند بعد از شفق از سهیل خار  
 سفید کنند و از آب و نمک غسل کنند و در گوشتی و موی و زرد و قط و بادام تلخ و در سر که بخت طلا نمایند و اگر ضرورت  
 باشد که گاه زینب و آب ترب خیمه در سر انداخته باشند و آنچه در کستن جرم گفته اند اینجا نیز سفید بود و بپزند  
 حریر یا نخا صفت نافع بود و اگر موی بیست و سه و سورت قد را بپزی بپزد آینه سفیده و دماغ از سهیل گرم  
 و جنتی ایام نماید و اگر لیل صغیر خرد و دوشاد و در سبوس و شمع جزو و بادام تلخ را و آب جوشانده و در  
 از آن بپزند و بعد از چند روز شستن و طلا و جزو شیر و روغن زیت و سرکه و بخت در سر اندازد و بسیار تنها  
 تا خشن اگر با خن مانده بر کسید و در آن کرد و مایه آن بعد از شستن و بخت و سرکه و بخت و مایه و بخت و سرکه  
 روغن بادام شیرین با جوی زرد بپزند و بهر نوع بر طبایع بکارند و اگر بنا خن داغ سفید مانند بر صفت خن شود

[illegible]



بسیار فایده میکند و عسکر که از اثر صاعقه و گرمی بافتن بجمده متعلق آن همین جهت و در هر فصل نیز فایده بود اگر  
جلد از محل با دست مرقق شود باید که اول حیاست باشد که کند پس از آن مرم فصل بنهند صفت هر مرم فصل  
که از برای انزال جراحت و قروح هفته نافع بود و در رنگ ده و در مصلاب بخوده و در مرم موم سفید بود  
روغن گل کند و قدری سرکه اضافه نموده مرم سازند جراحت جراحت تضرع اتصال باشد که در  
گوشت حادث شود و باید که آنرا با انگشت براند تا چیزی در آن نیفتد و اگر چنان نبیند که بیک یک متصل  
شود اگر متصل نشود باید دوخت و اگر جراحت دوشه روز گذشته باشد باید که از چیزی خشک آنرا بفرستند  
تا خون از آن جاری شود بعد از آن بنهند و اگر جراحت غایب باشد باید که در صبر تر روت زرا و در  
دم الاخوین ساسیده باشد و اگر در آن چرک باشد این را و در مصلاب بنهند و اتصال کنند و بنه که در  
کند و این مرم از برای انزال بی فایده است صفت آن یکروز زبان سگ و ساسیده خشک کرده و در  
در اندکی روغن بنجد و در کجه آهین را ح کند بعد از آن برگ نیم را خوب ساسیده و در روغن بنجد  
در مرم آهین بسوزانند و بعد کنند بعد از آن سوخته زبان سگ را در این روغن بنجد اندازند و بچوب نیم  
و بسته آهین خوب تیر مخلوط کنند و در شیشه ضخیم بریزند و اگر جراحت در مرم قطع عصب عروق و در عظم و الم  
قضا و گوشت و زهرت الدیم باشد باید که اول علاج این امر بن کند بعد از آن علاج جراحت نمایند پس اگر  
در مرم باشد علاج آن در او را مگشته شد و علاج قطع عصب است که از برای سرد و آب گرم فایده دارند و در سوزش  
آن عضو را در روغن زیت بکرم عرق کنند تا زرد شود و در مرم این ماده بعد از آن روغن فصل در روغن آسن باشد که  
فرغیون باندند و در روغن زیت بدست آید بهتر بود اگر تلخ حادث شود عصب قطع کنند و بر روغن و نم  
کند و علاج قطع عرق آنست که خرفه سبک و گلاب ترکیب کرده و جراحت کنند تا خون بند شود و اگر جراحت  
بمیردات قوی طلاء کنند و در الاخوین و چشم خروش بماند آن بر آن بنهند و بنهند و با صفت روز و فایده  
و آنکه در علاج کثر عظم آنست که عدت سمات گل از منی انما قیاسیده و در این امر بنهند و اگر الم  
باید که فیکس الم از فریون و زبر الینج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد بهر که ساسنی بنهند و اگر عصب  
و خطی بر روغن گاد و در روغن بنفشه صماد نمایند و یا با لیت دور کنند و اگر زهرت الدیم باشد صبر کنند و در الاخوین  
انما قیاسیده و بپاشند قرح جراحت که صنف شود آنرا قرح گویند و چیزی که از قرح آید اگر رقیق باشد باید  
گویند و اگر غلیظ باشد و اگر آن چیزی اندک باشد علاج آن از سرکه و شراب و ما به مصل قرح را بنهند  
بنه که در روغن گل مجزوه اندر و آن کنند و اگر بسیار باشد از او قیاسیده و در این مرم باشد که کثرت عظم  
کند اگر در روغن قرح بنفشه مرم بدان رسانند لشوک سوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان

و مانند آن در عصبی قلایه که از زنبور میرون کنند و مرکب رسیده در آن کنند و اگر خار آید بکین در عصب  
 رود و از آن بر آن نتواند کرد باید که آتش پیاز بزرگس پنج فی زیت ملک بزم شیخ نرزد و بعد از آن  
 و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای دفع نمودن و یا شش کردن و میان می افتد بسوی درواشع و دروا  
 خیزد مانند شراب و این را تا صورتی که پیکان باشد که احوال نه پذیرد و همیشه رطوبت از آن بر می آید صلاح آن  
 چینه که به شراب تر نماید و یا شات نو بهیاسته نرزد و در آن پر کنند و یا بگللاب و خاکستر جوب الکر و شمشیر و یا با  
 دریا و آب صابون و زیت شیخ و نوشادر و شنبید و عالج خوب کنند و پنج نخوس در آب پیانده و در صورتی که از  
 آنرا صندل کنند و اگر سفید نشود و شگافند گوشت خا سدر را زایل کنند و با آن بیاورید و یا که درواشع کنند و یا بزم  
 مد که نه نقطه و ضربه سقلا آنت که شخصی بر چیزی میزند و ضربه آنت که چیزی دیگر بر آن شخص افتد  
 اگر تفرق اتصال و نه بزم و مانند آن نباشد باید که صندل از جابجنا کنند و حجامت نماید و از شل سوز  
 محل از منی آفاقا و رقیق بر صبر و ماش مقشر کوفته بخیته آب آش ضما کند و اگر کبیب و در درم گرم و پیچ  
 شود بعد از صندل درم سوسای باب گرم بخورد و در یوسف معنی و قوه الشح و طین مخوم و کک متقی هم را بک  
 بخورد و خورد و گاه و زبان با شربت سیب قند آب و عرق کاه زبان نماند بود و برگ کلسج عدس و شکر گل آنت  
 مایه صندل فوئل کوفته بخیته در روغن شسته ضما کند و ماش آرد خورد و عدس در روغن بپزیند و بپزیند  
 سازد و اگر گوشت و شراب پزیند و یا که اگر بکافع باشد آنوقت شورایی چوب جرج باس مناسب بود  
 و اگر ضربه سقلا بر سر سید بعد از صندل بخیته صندل کنند و سرکه و گللاب و روغن گل را بر سر مالند و در وقت آفتاب  
 گلنار و پوست آنرا در سرکه قاب بپوشانند و با نکه شکر و عود ملکان و اگر سبب بپزیند و شکر لادن و بادش  
 شود و علاج نفثه که می کنند و روغن و لود از زالیع حکیم بر عملی برای ضربه و نقطه و احوال جراثیم  
 است خض زر چوب و چوب لوز اصل السوس و ابر لوز که یک است شغال و نیم باو نهفت و نیم شغال  
 دوده صفت کسی که بخورد بریان میکند بخیته باب چوب کبرل کند پس در یک با سید دوده شغال آب  
 آتش ملایم بپوشاند تا مثل آب باقی نماند و در آن آرد و دیگران هم بر آتش باشد و نقل بر آرد و در او را در باخ  
 کرده در میان و یکیش از بعد از آن در روغن کبد و صندل شغال و آنکه ده باقی ملایم تر از آتش اول بخورد  
 که آب جذب شود و روغن با نکه بخت مرده و صاصل و در هاسی خمره از بزم شغال چوب جرج و نیم شغال  
 قیراصان کنند بهتر بود اگر کسی را نایب از زده باشند باید که عصاره او را که کنند و خرد کردن و بگللاب  
 آب سوز نرزد و چینه و درم سفید آب با نکه و بپزیند که پوست گوشت و قنیک باز کرده باشد گرم و در چوب  
 چینه بپزند که کسر نفثه اللشمال بود که با شکران حادث شود و اگر استخوان بپزد و اگر شست و با نکه

جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بلا ایت بکشد و استخوان را بر کشته و در اخصا یکسر را تا با علی او بند  
 و از اخصا بر دیگر از موضع کشته با سفل آن بالائی آن خنار بندند بعد آن قصه و اخصا کنند و شربا می کنند  
 به بند و یک شقال گل ازین و نیشقال مریمیا می با جلاب بند و عصاره را تا سه روز واکند و اگر از سبب  
 درو شد و وفارش پیدا شود بکشاید و اگر بر آن ریزد و بعد از یک ساعت باز عصاره را بگلاب میرود و در وقت  
 تر کرده بر بندد و در وقت معاش گل ازین افاقا در آب آن نمک کند و غذای از جابا بندد و با چوب و تخم من خور  
 و اگر با کسر هم باشد سندان با یک نیمه سیر و با یک سنی بنزد و غذا را نکند و اگر خون از آن جاری باشد با یک نیمه  
 و کندر ساییده بر آن بپاشند و بعد از یک ساعت که بعد از پنج بار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطعه سیر را بر آن  
 بندد و از رفاده حکم چند روز اگر کینه باشد پس باید که از تخم و مغان و ادیان و قیو طیات ملایم کنند خلج است  
 که مفصل از جای خود بر ن آید باید که مفصل را بلا ایت بر جای آورد و بعد از آن سکین درد و ازالت و درم کند  
 و قی است که مفصل از جای خود برود تا بر ن نیاید و پس عبارت است از آنکه سکه استخوان و گوشت و با یک  
 که مفصل است ملاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود درو علاج همه آنست که عضو را بر ن بماند و در وقت  
 و غمی است که کند و باز زده تخم مرغ طلا کنند و اگر با آن درم باشد فصد کنند و ضماد یک درم زرد نشاء طلا کنند طریق  
 چغندر و ربیان و امراضیک بر آن منور اند و از امربان از انلاط و ریح و ایت پیدا شد یک درم و اگر  
 درم و موسی بود علاج آن در او را گفته شد چون بعد از فصد و زرد سیفول و یک نیمه و آب سیر بر در بندد و اگر  
 درم و موسی پستان خود بندد و با یک سبب پنجاه و شیر و پستان درم گرم پیدا شود و آن از سحر می درود و سحر  
 و احتیاج پستان معلوم شود می باید که با یک چوب جلاب و سر که در پستان بندد و از جو اردو با فدا و غثا یک نیمه  
 بنزد و آب خرفه بنزد و زرد تخم مرغ ضماد کنند و وقت از آنها و سکون درد محال است ضماد سازد اگر او به صبح گردد و به  
 منقبیات استعمال کند و تخم ریحان و شیر که و پنجه بر بندد و ضماد می نماید و تخم کتان با جو نه اکلیل الماک با و نه  
 بجوشانند و صا کنند و با هم ورور و غن مل قیو طی ساخته ضماد کنند و بعد از پنج روز سوزد و چون عضو از درد بگذرد  
 درم و در بندد و گاهی یک نیمه تخم ریحان و شیر که و پنجه بر بندد و ضماد می نماید و تخم کتان با جو نه اکلیل الماک با و نه  
 زرد و آب بجوشانند و لعل کنند و حرام نوز و شراب سیر و ضماد کنند شیر خور و اکلیل کند و اگر یک نیمه و غن  
 عاود شود و اماش دوا می گویند و آب سرشته ضماد کنند و چون ملین قیو طی عصفیه از زیر زرد البیخ با سرکه  
 ضماد کنند و یا اینون زمان با سرکه ضماد کنند و زرد که شدن پستان را باز و از پنجهین کنند و دوغ سوخته اردو جو کفته  
 پنجه با سرکه سرشته در راه سبب طلا کنند طریقی پستان و اگر کم سازد بر گرد با ردل و پوست با رکنه و طلا زرد  
 در آب تر نموده و در دیگر چند جوش لوه صافی نموده چهار حصه آن روغن گل استاده نموده و به جوشانند تا آفاقا در

در غرض نماید قدری بر پستان چسباید باشد ضعیف و اندر برای زنی که پستان آن زن بخت خورده باشد و نام  
آرد صفت آن چسبیده گاویش چسبیده برای یکدیگرند و مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بماند و در دم گرم  
اگر بآب و صبر آن باشد ضعیف و اسهال کند و دفعه صاف نماید و تیر می شود و صفت کاهل و تیر می شود و سر را می کشد و اگر  
موجود و منب و شلب کل از منی رسوت صندلین جدا و در آب غشیل و استرو و آب کشیر سبز سائیده و لبنیز شیر  
بر دارد و برای تحلیل در دم گرم سفید بود و همی که بار بار در دم گرم صلابت آن بخت در آمده و دم و روغن گل  
منو ساق کا در جری کرده و از هر یک یک تونزدی جفیه مرغ و عقولان با نون کند و از هر یک یک شانه و در دم گرم  
سازند و با شیر غشیل و استمال نمایند ضعیف و دی که از حجابات است غیر پیش شیر شتر مرغ و میبد شیر شتر  
یک تونزدی هر سه مخلوط نموده بر آتش بنهند تا که منعقد گردد و بعد آن در غشیل بکشند تا نخله و کتور کوفت خیمه آن مرغ  
نمایند و زیر ناف ضعیف کنند و اگر در دم تحلیل نشود و از ده کند که جمع گردد و علامت آن شدت عواض بود و می باشد  
که از رعا علی بر دستم کتان خسته کنند و در آب گرم بشانند تا نفعی یابد و طبعی گردد و بعد آن از آب غسل تنبیه کنند  
و در ارات خفید و هند تا گرم از ده پاک شود و آلودگی بمرم و در علاج کنند و اگر بوقت مجامعت شش بخون آلود  
گردد و باید التماس شقاق رحم است پس علاج آن از جری مرغ و جری بط و منو ساق کا در و روغن غشیل  
و دم گرم هر سه ساخته استمال کند و در دم سفید کا توری نیز نافع است و جوارش کوفی و دیگر جوارشات مایه  
شیر را سفید بود و علاج کثرت طمث تلخ عالج بوا سیر خونی بود و یک تا یک کله بکله سار با شیر گا و دم سوزم و در  
با یک شانه بخورد و جفین مغز را با زرد و قنطاریا سائیده هموزن آن خابیا نیز در آب سرشته بر کف دست  
پاشند و کند و یک ساعت در آن نشیند نیز احتیاس طمث کند و می جم را با زیر پستان نهادن و پستان را از  
جری بختن در آن با بسیار سفید است و علامت شکر کتور با دیان کتور شب در آب ترناید صبح مایه و صاف  
شکر سفید کتور اخلاص کرده بخورد و احتیاس طمث بخورد و از موده و اگر از وی سیر خونی خاص از هر یک یک  
جوز السرو و شنبه احدی و در از هر یک یک گرم کوفت خیمه ضعیف بلوط کلنا را در آب جوشانیده صاف نموده و با جری  
آن تر کرده و اویر اگر کوفت خیمه باشد بخورد و دیگر و طوبت رفتن از فرج زن باز دارد و اگر سیلان طوبت را بخت  
بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن بحسب طبع غایط تنبیه کند پس از آن فرج و حقه را استمال نماید  
و خاب چنان در یافت می کند که پنبه نو بردارد و بر آرد و در کوفت خیمه کشانند و از رنگ آن معلوم کنند که اگر غایط  
غالب است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مصللا و در روغن گل کتور و در روغن شکر و روغن زنی است که در  
سفید زنی رنگ غلظت و عدم تنوخت بود و چون پوست الماس شکاف است و پریا و شان قند ساه کند  
در آب بر شانه صاف نموده و هند برای احتیاس نفاس فایده یکند و خوردن در ارات و دیگر نیز نافع بود و می باشد

و کای تپناج بنفسد و جاست برود و ماق میخورد و این است علاج آفتاب س ملت و اگر بلبیت خون ملت مجرب است  
 ماست آن لاغری بدن و در وی رنگ و کثرت استقرانات باشد علاج آن اغذیه جیده الکیموس خورد  
 خود و ادیش و عشرت شغول دارند و قروح و بشثور رحم علاج آن قصد باسلیق کنند و بعد از فنج از  
 باره تنقیه کنند و در امراض رحم فرج و دقت به تر و سهل بود و در کای متعقم فشانند پس بنگام مانند آن در  
 افتاب میجوشانند و ملغیه را و آن فشانند و کنگد از بیروت و دم الا خون و جوز السرو مانند در آب جگانه  
 شسته و لبان آلوده بر و در و اگر قرحه در قرحه باشد از این او و یخته کند و قرحه که بر او مانند آن بخورد و اگر  
 از قرحه به بیرون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و یا از مشک و یا از اسهل جند کند و هر چه باسلیقون یا  
 روغن گل استعمال نماید صفت هر چه باسلیقون زفت را پنج هر یک بست شقال فنج چهارم بار و روغن  
 زیت مرم ساخته بر دارند و آنجا که آلوده حادو باشد صند کردن از آتش چو سنا سبب و از آشیای باره و فنج  
 مانند جب لاس و کلنا و گرانج سباید و بار و روغن گل فرج با جفته کن و اگر با قرحه در و شدید باشد فنج  
 زعفران با شیر و ختر استعمال نماید و حکم رحم و او آتش که هر چند با زن مجاست کرده شود و دیگر کرد و در علاج  
 بعد از قصد و تنقیه سودا اظلیار و دور و غشای سرد و باله و فرج فنج و پوست انار و اس مقشر سائیده  
 در بوره استی آهینه بر و در مفید بود و اسیر سرم چون قرحه بر کشاید خیزی بلند مانند سببهای قرحه معلوم  
 شود و از پس نیز دریافت میشود و از آن رطوبت مانند در وی خون سیاه رنگ می برگردد علاج مانند اسیر رحم  
 و مقعد بود و اقلیمای فصد و عروق و در و رنگ بر و بر موم روغن بزرگتان مرم سار و نوا و نوا و نوا و مالید  
 روغن مگر و روغن سوسن نیز نماید و سیکنه کثرت استقرانات که زن آتش شود و لیکن نگه تواند داشت  
 اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات حسیفه و عصبیه و باید که از آن احتراز کند و آنچه بدنی بود و اگر بسبب طبع  
 میباشد علاج آن عادت می کنند و بعد از فنج تنقیه اسهل گرم و حبلیایج نماید و در و اسکا و مسکن  
 گرم بخورد و از روغنهای حاد و قخته کند و اگر بسبب تپا طشت باشد زیرا که بسبب تپا س ملت غذا بجهنم  
 و ساقط میگردد و علاج آن در امتیاس گفته شده اگر بسبب لاغری حاصله باشد که از غذا می و چیزی زیاد نمائند  
 چنین بآن غذا کنند علاج آن از غذا حاتم نمایند هر سه و روغن و بشکور رابی و جو به مرغ و قرحه خورد و اگر بسبب  
 غلبه باشد علامت آن قراقر و نفخ و استفراغ غایب بود و علاج آن جوارش کوفی و مانند آن خورد و قرحه و  
 قطن لبر و روغن سوسن و زیتون چرب کنند و قخته نماید و شکوفه و مار جیل تناول کنند بعد از فنج تنقیه و اسهل  
 و اگر ساقط شود می باید که اگر اش پیچید و غلوس من جفت مدد و پوست اخروث و و تو لوز و و کپاس و و لوز  
 پوست امتیاس بکند و آورده آنرا با آب جوشانده هرگاه سیوم حصه بود آب آنرا با آب جوشانده و آب نوشانیده باشد

در روز چهارم غلبه سی در آب چوبشانیده آنکه از باد و دال آنرا که باقی مانده است وقت شام در دور و چرخ مان بپوش  
بپوشد و دود بخورند و در دو بجای آب حق با دین و بر حق غلبه شهاب یا عرق که دینان در دور و بعد از چند روز  
نمان کند مایل معده خرد و بر قرص یک اند که اند که روضه زرد و شروع نماید و یک پهل روزی بر ستر از ستر خیزد و  
و از شای باره و حرکات تنه نیز نهی در اجابت اعتناق رحم بصورت مانده و دین کف نمی آید و بعد  
این چون به پیش آید آنچه که برود و در شود میان کند بخلاف معسوع علاج آن در وقت حدوث آن علاج مسمی  
کند و بعد از افاقه نیز تا خوشبو از دود و در دو و پیچهای پوشل چند بدسترس و پیاز سیاه و غیره و سنگ  
و معطر را بر و غنیمت و در قرح و در رحم را با دود و بعد از فتنه تنقیه به سبیل حسابی کج کند و از نفون و نوک  
و اوله مانده احتراز نماید و اگر سبب حبس طشت باشد و قریبی که در حبس طشت و نفاس گذشت بجا آورد از  
و در رحم را بر و غنیمت باو تنبالت و اگر سبب حبس طشت باشد جماعت کند و اگر زن با که باشد بهترین علاج آن  
از روغ بود و در قرحی که آستان نشود و عطر گویند و اگر در شوری آستان شود عسر بحبل گویند و این از سبب است  
در طوبت رحم میباشد علاج آن بعد از فتنه تنقیه از سبیل مار و حبس یا رج و قریاق فاروق و معاجین و در طریقت  
گرم بخور و در عقران و سبیل الطیب شب یانی و موساج بندی از زردت با پیس مرغابی و زردی بنفشه شسته  
قرز جبه کند و آنچه معمول است و باو جرز با از آن پنج پهلوی بریان پوست انار از هر یک یک شال گرفته بخورند و آب  
شیا نه سازد و بعد از نظر استعمال نماید بعد از آن جماعت کند و بهترین شکل جابج است که مرد بالای زن باشد  
و زن بر پشت خوابد لیکن باید که پیش از جماعت از نالیدن پستان و کج ران و سون مسر که از دهن فرج مان  
آن مشغول شود پس هرگاه بهیست چنان زن نیز شود و دوم دراز دارد کشد و بعد از آن وقت دخول کند و در اول  
مگردد و باید که بعد از جماعت اولی زن همان حیثیت باز در آنهای خود را بهیست و علامت منی که موله باشد است  
که سفید و زرد و راق باشد و منس آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یا ساین باشد و علامت جمل است که جمل  
از جماعت منی از فرج خارج نشود و در میان ثبات و فرج در دود یافت کند و زرا از جماعت نفرت باشد و حسین منقلع  
و از علامت تجربه با آلت کبیر هزار دال و الی و علم سیر از جن بپوشد و دلیل آستان و زنی که به پسر آستان  
رنگ روئیک بود و پستان راست بزرگ و وقت ایستادن اعتماد بر پای چکند و او دیر که منی جمل است  
از آنجهت بول دلیل است باید که وقت جماعت و یا پیش از جماعت بخورند زن و پنجم بخندان نیز در آب محبت  
و بر داشتن جمیع چیزهای خضوف یا پیس را نیز گوش بعد از نظر معین بر محل است همچنین قرز جبه از سبیل الطیب  
و روغن بسان و روغن بایان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر سبب عقر زردی و منی زن باشد فصد  
استخراج کند و از آنرا که در دود ریاضت کنند و در طریقت صغیر و لک مشول با جوارش گونی آینه بخورند



استهوانا سازان حامله سفید بود و خردل مانند آن را ششای حریفه تر نافع بود و باد باشد که بعد از چهار ماه خود بخورد  
تراش شود و خوردن تر او و قدردی پیش از غذا و بعد از آن برای متولد شست و مخصوصا با شراب ریاحی نافع  
سفید بود و اندک اندک خوردن آب یک گرم حقیقتا ایشان را زایل کند و چون کوفتی مانند آن برای ریاح که  
در صند و اسعار ایشان بود نافع بود و این را در عنق و در پشت برونان خسته نکند کردن خود شکم را در کمر  
و لعا بطنی و گل سرخی طلاکان فشارش فرج را سفید بود و اگر متضایب را در دست چپ گیرد و با بند بران  
راست بند زن آسان بزیاد و شکلا شمع پر سیاوشان بخورد و سیاه هر یک ششما شست پوست املاس قند سیاه کند  
هر یک یکتو که در آب جوشانید و صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بر وزن بنفشه در وزن چینی باله و اگر  
بیمه مرغ و میه بطور متفرساق که دهم انصاف نماید بهتر باشد و آب گرم نعش کند و در آن بنشاند و خوردن در آنی  
برای تسهیل ولادت و در آن سفید بود و همچنین حلیت با چندید تر بسیار نافع است و اگر کبش و شوتیر و چندید تر  
مطهره رو و بوقت مطهره پس بونی بند کند و از سم سپ و شتر و خرد و کند و چون حرکت میجوئوس شده و اطراف  
سر در و دو چار روز در ولادت مانده باشد است که بچه ببرد است می باید که شکلا شمع پر سیاوشان پس ببرد  
سده در ترس بویینه از هر یک در هم نبات سفید و کفاله در آب جوشانید و صاف نموده تناول کند و چون  
بول را در قند سیاه مطوف نموده بخورد و نیز کول را سیاه بشتان ساخته بمول آرد و تقاد میکند و جربست و چون  
استه را در شیر قوم تر کرده بر آرد و در سقلا قوی الا کبش و عدس آرد و در آن بطریقی که گفته شد سفید بود و در جاب  
و شیر حریف سفید سادی کوفته بخیمه و زهره که در شیر استعمال کند و سدا خشک و تخم حنظل سقا از هر یک یک گرم  
میکند و بکوبد و بزات و عا طلا کند و در پوست آرد و سرگین بکوبد و در کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیامدی باید  
که قافله دست در فرج ببرد و بیرون آرد و باد باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد و این عمل خشک بود  
و اگر در پیش از ولادت مایل بطرف خانه شود و علامت سهولت ولادت است و همین است علاج متبایر  
مشیه نه می که بچه می آید باید که در خانه معتدل نماید تا سه روز را بخانه دهند و بعضی تا شش روز غذا بخورد  
و با این را در آب جوشانند و صاف نموده شکم سفید در آن نماند خسته بل حریه بنزد و در عنق زرد و کبشیل آرد  
تناول نماید و اگر گرم گویا باشد یا فرج گرم بود بجای با جوی نیم ریحان کشته و بجای آب عرق مغرب ثلث بل  
سرق که در زبان نبوشند و اکثر زنان که بماند در در عنق بریان کرده و در آب آغشته بخورد و تر کبیا ختن آرد  
که اول سیوه را در در عنق نهد و بریان کند و بیرون آرد بعد آن که بماند را در در عنق نهد که بریان نمایند و قند را در  
آب بکشد و تمام نمایند و بجه را بیا سیرند که خوب خورد شود و آتش فرو آرد و بوقت فرو آوردن اندکی بر کبش  
سیاه یا چنار و ساقه شکلا بریزد و میوه از سم اودام و لپه و زرافا و حیل و کشش صنعتی سینورند و در زهر جام نموده



شود بای مرغ یا بز و کبوتر می توان اول نمایند و در ششم نان گندم نیز شروع میکنند و به چهل روز پس غذا افزایند  
 میکنند و از چیزهای سرد و مرطوب و سرد و حرکات متعین به پشیری نمایند هر روز از روغن کجند یا شکر میکنند و باطرا  
 فنج بر روغن پنبلی بالدار از زردان میباشد پوست استخوان شکر است و شیر و آب و شکر و روغن کجند و روغن کجند  
 عرق عنب ثعلب جو شده صاف نموده و در سفید بود و پختن تخم گمان بکوشانند و بر جرم رسانند و با شیر خنجر نمیکند و  
 آب است نمایند اگر سم شتر و خر دو کشته نیز نافع بود و سرخوشانیدن و طلیخ جباری خوراندن و بر جرم رسانیدن  
 هم مفید بود و اگر او به مذکور فایده نکند قدری پوست خشتاش مراب ترکند و بنوشانند و در این چهار روز  
 چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد آن روز ششم و ششمی ام و چایم اگر سوم گرام باشد و در شش روز غسل  
 نیز مضایقه قرار دهد هرگاه طفل متولد شود آن او را از برای سر و محفوظ دارند و پیش از شیر عمل بلیسان و آینه  
 و روحت فرار از آب کشیده از انگشت شهادت بر گام او میالند و گام بر پشیری که بالند در مدت حیات از  
 این پشیر منصرف شود چنانچه گفته اند که تا در هر حدی روز ولادت پیش از آنکه شیر بخورد بر گام وی بالند و در ایام حیات  
 خود از شوم و سحر و پر و دلد و منصرف گردد و پس طفل را از رنگ و آب غسل بالند بعد آن آب بیکام و به این جهت  
 و وقت غسل احتیاط کند که آب در پس بونی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت منصرف طفل را منصف سازند  
 زیرا که تا وقتی که چنین در شکم مادر است سپرز نمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در شش می افتد و  
 بعد از غسل فلوس س در آب تازه و عرق بلوبان و نبات سفید جو شانیده و دو بعد از شش آب س از وقت  
 ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین باره معمولست پیش از ولادت شیر و ای ملین میدهند صفت دوامی  
 ملین برگ نیم بای بزرگ با دو کپینه زنجیر کلان و خور و دین و دانه چکادانه گلشن منوینقی با و یا نان تهر  
 منقر فلوس با دام تبا سدر آب جو شانیده صاف نموده میدهند و دانه که اگر آنال میگویند از طرف و دم  
 بلور شیر به شعله میباشند و آنرا در چینی محرق سایه رنگ بکوبند و شیر غشلی بود که چنین روز و ماه و  
 باشد میباید که آن روده را از انگشت زرد انگشت شهادت گرفته از طرف شکم بطرف شیمان آن روده را بالند  
 تا آنچه می باشد از غلط و افزون رو پس بر میان نرم بافته بروغن کجا و بر سبب خنثی صاف میکند شیر و چهار  
 انگشت مضبوط از ناف آن روده را بر بندد و آب س قطع کند و بعد از قطع قتر به روغن کجند و روغن زیت شیر  
 بزاف بنهند و لطف بخند روغن انداخته باشد ناف را گرم و سخت کند و روده ناف و در چهار روز خشک شده  
 بافتد و فاکت صحت بزاف در و صاف شود که ناف خشک گردد و روغن بدان برسانند و گاه باشد که بوقت قطع  
 ناف ورم عادت شود و در آنکه فایده کاشتنی بر سوت یکسکه آب عنب ثعلب سبز و آب شیره بنفشه میباشند و  
 کند و گاه باشد که ناف بخته شود و در حکم کند باید که مراد سنگ و شکر و نمک آبیاد و سنگ جواحت و مانند آن را ساید

بسیار است و اگر از این تدبیر فایده نشود طفل زیاد و ماه باشد اول خود را در لوبی سپاسد بعد آن نوید کورده  
 بکار بریزد و اگر نتواند از ناف پدید آید باید که در همان قیام رخ داده بندد و قطعه شیر یا گاو شیر که از سرست بان زده  
 با رخم سوخته بر روی پستان و در بعضی بیدار شدن دفع تمام دارد و از ششای بادی احتراز واجب است و در  
 اما و تکیه طفل خود را بر ششهای دیگر بریند و طفل را اندک مسکن تا سه چهار ماه لازم بود که سر و جگر و  
 اسکال عضلات و طفل را هر روز تریل کند اگر شیر باشد و حقن گاو اگر خنجر باشد و حقن بقیه و  
 روغن گاو بماند و شیر و در پستان شیر است و شیر اگر چنانچه زیاد باشد از روغن و لادت تا یک هفته نباید داد و در  
 اشتها شیر خود را از دیگر شخصی بگوید و در منتهای است و چنانچه که شیر زیاد و از سستی و چنانچه زیاد نباشد و جگر  
 و با خلاق محمود و در لوبی پستان مایه پنجم متوسط باشد و سستی نبود و در موضع که شیر میسوزد باید که موضع محل  
 و راه نیم بوده باشد و پس تراشیده باشد و بعضی بر آنند که شیر بر برای دختر و شیر و زردی را میسر تا سبب شیر  
 موضع باید که مستعمل و مقام و متعلی التعداد و پدید رنگ و شیرین غرض و پاکیزه بود و قشایه الاجزا و مایه الرغ  
 باشد و در میان وضع موضع و در میان وضاعت دست متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و  
 هر صباح پستان را اندکی و شیده باشد پس در دهن طفل و در انجم و در دهن و غنچه هر چه باعث تساهل و طبع  
 اشتراک کند و غذای موضع آن کند مایه گوشت بره و زرد قالد و از تقرات کاه و زرد قالد و از تقرات کاه و زرد قالد و از تقرات کاه  
 و هرگاه شیر فلطی باشد بلطفات اسهل کنند و بعد از سستی چهار روز یکبار بنشیند تا آب یکبار نمی نموده باشد و از آن  
 از ربا صفت و آرام دون و مافذیه و لکه خون فلطی خوراندن شیر را فلطی میکند و علامت اشتغال تر است  
 که چون شیر را بر باغ آن از زرد قالد و سیلان شده شوق اند و خوردن و خوردن شیر را با شیر گاو و برای زیاد کردن  
 شیر محرم است و سراق لاله را با جو مقشیر و زرد قالد و قلدی شکر آشفته کرده نوشند فایده می نماید و همچنین  
 زیاد کند شیر را نیز زیاد میکند مانند دوسه سفید تخم شش پستان و پستان بزرگ پستان میش و مایه پستان را  
 زیاد کردن خیر بسیار و شیر بود و اگر در اسهال و در دهن کل و یا سدن با سر کزنده با سر کزنده شیر را کم میکند  
 و او مدینه دره عاقبت شیر فرستیدن در دهن و آن در فصد کردن در زینا بنشیند بود و اگر قلت شیر بر عیبت باشد  
 شیر بکند و فساد کردن در بر دهن و خوردن غذای سرد مانند آتش جو سفید نافع سفید بود و اگر لیب بر دهن  
 یا بنشیند قوت جافشدی باشد غذای و دوسه طبیعت مایل به حرارت باید خورد و تخم کدو نیز نافع بود و طبع  
 ناری زرد پستان نیز سرد و در اگر لیب طبیعتی بود که بر عیبت باشد اگر لیب باشد ناری و در سستی  
 رقت شیر بود و اگر لیب نالی باشد سفیدی را با ماست و در دهن شیر بود و اگر سوزنا نالی باشد که در دهن و در دهن  
 مومنت شیر و در علاج آن تنقیه نالی تا کشته و تبدیل مزاج نمایند و در ماست مستعمل و فایده شش شیر را



و استعداده اگر سبب آن رحم و مروتی مانع باشد با تیر و حرارت بود صلاح آن بصلاح سبب کند و اگر سبب هر دو  
 که سبب سبب آن که با در و ج کوفته خیمه و دینی و سبب دگر که کوفته در میان کنند و طبعی که از آن تراود و برینی بکشد  
 و از عفران و کوفته بخور آن کنند خطایشان و طبعی که سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 از فرو نشستن ناک که سر و دم سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 که و و خیار و خور و غنای و قدری سرگرد و زوی و خیار و آفتاب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 ضما و تبدیل نماید و احتمال در این عرض خوب است پس اگر فرض شود و چشم کور و بلیله درست را در آب بخورند  
 که نرم شود و از در و صلابه نماید و بر تار که سر و دانه و سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 آید را با سبب  
 نرود و سبب  
 و کلاب بر آید و آب شیرین شربت آنرا شیرین و اخل کرده با رنگ بود و بالای آن ریزه بخورند و نوش است با آنکه  
 سر و عصب سبب  
 و در صورت قبض طبیعت آب که و با شیر شربت آب صاب و با شیر شربت نافه بود و در غرضه را بپست و مانند آن  
 هر چه در قبض بود بخورند و تفصیل غذا نمایند و جماع اما و فی البراش کاه باشد که رطوبت ماهیه در طفل  
 بسبب رطوبت و مانع و فل تحن بالای غشای صلب که تنفس نیست و جمع آید و ملاست این قسم آنست که چشم ناز  
 ماند و همیشه تر بود و شکستگی باشد و مریض اندر و کج و فعل و مگرانی و در این قسم علاج پذیر نیست و باشد  
 که رطوبت مذکور مانع قوت زیر جلد بسبب غشای نازک که بعد از ولادت طفل را بشدت غمزه کنند از این سبب  
 و من رگها کشاده گردد و خون قرین بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد سبب سبب  
 لیکن بیش حال نموده باشد و با انگشت فرو نماند و تنفس بسیار گریه و میدارند و اگر نکند جلد تغییر کرد و سخت  
 باشد که با انگشت فرو نماند شد و از آن وجه محسوس و باید دانست که در هر سمت اجتماع رطوبت نیست  
 علاج آنست که طفل را رطوبت کثیر است یا قلیل و بر هر دو تغییر یا محسوس و از آن مکان است یا غیر محسوس  
 منقطع شود و در هر سمت پس اگر کثیر باشد تغییر و غیر محسوس علاج آن خطر دارد و اگر قلیل باشد تغییر و محسوس  
 علامت آنست که اول سوی سر تر باشد بعد از آن با انگشت کلیل لمس کنند سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 نمایند و بدانند و دیگر هم و خشک باشد عفران و بوی رقیض ضما کنند و با چوب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب  
 که در آنش گرم نماند بالایی آن مانده که کثیر باشد که کثیر باشد که کثیر باشد که کثیر باشد که کثیر باشد که کثیر باشد  
 این میکند و انیتان باین در این سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب



که شش از عفون بار کسائید به میل موم و چرم کشد و میل خطل تر و قوی و مکرر چرم کشد بسیار مفید و چرم  
 الشیخی فی مجری الالفت یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از رگهای بوقدری بینی را  
 از از رومن بپزد و چون بپزد و چند قطره از آن در بینی چکانند بعد از آن چیزی که عطسه کند و او را بپزد و قلع  
 ایشان را هر چه در قلع بزرگان مکرر است مفید بود گل غنچه و گل سرخ را سائیده و در و سارند و در بینی بحدی  
 زعفران نیز زیاد کنند و کما قد بان سخته و آرد و جربان و در من پاشیدن نیز نفع دهن و جربان با کلاسیه  
 پاشیدن نیز نفع میکند و اگر ازین تدبیر فایده نشود حجامت کنند و بویچکانند شیر را الا نشان فی السمی  
 اگر صیان چنین نسول و نفع ابندان میسایند علاج آن بعد از رفع نار سبیل گرم و حلیله را بویچکانند  
 و گردن را بر من نیت بماند و بادیان سائیده و در کف دست بپزد و در اکثر که بصیان عارض شود و بپزد  
 زایل میگردد و معالجاتی که از دهن صیان جاری باشد افاقه سائیده و در من بالدرغ نشاندن که در  
 بروغن و سوسن مفید بود و در من که بوقت رویدان دندان حادث شود علاج این همان نماید که دندان زود  
 بر آید استرخا و لطافت بینی مست شدن و اقلان ملاده چون شیطانی سائیده و بویچکانند و اینست در طبابت  
 و استرخای ملاده و مفید بود و از و بسکر و یا نشاسته با سرکه و گل غنچه و یا سرکه سائیده و یا فوج طلا کردن  
 استرخای ملاده را مفید بود و سعال اکثر که بکشت رطوبت حادث شود علاج آن ببلای سعال یعنی در  
 کنند و در حال افعال اگر چه بینی پاشید پیوسته بکشد و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 یعنی آواز شدید که در وقت خواب یا سینه می آید و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 زود و کوی زیر اصطلاح حادث شود و علاج آن منضجات سهلات و شفاست بلمم باید که بویچکانند و بویچکانند  
 حصر و محفوظ باید و اجتناب از خوردن و آشامیدن و اگر تواند بود و اگر تواند بود و اگر تواند بود و اگر تواند بود  
 و زود و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 که در زبان نمی آید و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 نیل است مفید دانند که بپزد و در و دوم اگر در بعضی می باشد زود و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 استراحتی متفرط و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 جو شده و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 بپزد و در و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند  
 و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند و بویچکانند

[illegible]





[illegible]

[illegible]

[illegible]





و شمر خرد و زنجیر و پنبه بر عترت بگزید از اسبالتیت و از نیکترین چوبین فاضلیت دارد چون آب تریب بر گالن بر عترت بسیار  
 بمیزد اگر تریب پاره بود و سولخ و عترت بیرون نمی آید چون مدتی تخم ترنج کسی در بین کند اندر عطر نشیند یکی میسکنند  
 میر و کبریت و گوشت زنبوریک و زعفران و دویم دره میرافران و ریاضت است در دو ورق فوورق و اول در گالن  
 مخصوص بایشان است در میرافران دریا و دره او میگوید احوال میزند و میرافران تریب باشد و بخیل باشد و آن مخصوص بایشان  
 این است که گاه باشد یعنی مردمان این ابتدای علم در وقت نشستن گشتی دوار و ضعیفان واتی حادث میشود  
 هرگاه فی حارص میخوابند که تا غلظت جام بیرون آید پس اگر اطفال که سید وچ و نازد مانند آن که معده قوی کند زنده  
 و اگر اول تقریبات معتدله اول نوبه کشتی سوار شود اولی واجب است و وقتیکه خورده شود تخم کرفس منع میکند غیر  
 را و همچنین لیسین و مدتی بفرود و سرکه بخت اگر بزرگ و این بخت بود و بخارات را از دماغ باز میدارد و ضعیفان اگر  
 پودینه نیز مایه یا باشد همچنین شربت سماق نیز نبات نافع است و مایه دین به عید و مدتی در سولخ و بخیل میزند  
 تر و در طباشیر صندل و عید و عود و پوست ترنج معاند آن در گالن سرکه سائیده بر فم حده میزند و کله وقت  
 باز دارد و از اکثر نفقات مسیح شده که یکیدن لیموی ترش بری و دار و غیالان به بود که بکام نشستن کبرش مبارک  
 میشود و نایه بلغم میخورد و همچنین ترندی و خصوصاً فشرده آن و این با بلغم تمام دارد و تناول جمیع خصوصیات مفید  
 معده و ریاضت بلغم افروز خاص فیروزه است که دارنده آن در این حق نشود و صامحه با و نرسد و انگشتر  
 با قوت تر و خود دهن زرد قشقی جامی با مسطح خمر صامحه و غرق میخورد به غیر لیس الا است که کند و مگر گران  
 تا از جوف اداب بیرون آید پس بخیل لعل و سرکه بخت میزند و صامحه و دین ریزد و بعد از اوقات حریره و  
 نخود و شیر تیار نموده و بند زورق گزیده برای جوانی که مخصوص میاند و علاج آنها مایه سر و شده و  
 در مکان غمناک گذشته باشند علاج آن میگردنت با آب پودینه و بخیل پس شراب صروت خورد و این بعد از  
 معاینه نام باشد کولی سود دارد و بلغم خنوم سخت نیاید شد فوراً و در عترت میخورد و هر روز سه گالی نام  
 عدسی بعد از صفت و زغال باشد و علاج آن خوردن روغن گاو و یا و چینی و جنیبا لسی روی بک کشتن آن  
 مایه خرگوش نیم شقال از سبب بکری سم قاتلست علاج آن شیر نر و شیر خرو و شیر زنان و آب برگ خطمی خضارهای  
 خیار و سلطان نهی لکان خورده و اگر ناراحت است بر این کرده خورده و عید بود و بعد از شکستن عوارض خرقی بسیار  
 غار یقون تیرار آب سوس بر این بگوید و بید و در یک با قند آب خورده و نقد عجمی بکری میخورد و گوشت بید و برود  
 و اگر نتواند رسید نموده و معذرت رساند و علاجش تریاق کبر و مشرو و طوس خورده و صفت خورده و بک نام است  
 و اگر و آب کتفید کند مایه در مایه علاج آن بعد از ترسیر کلی میوه غنی نموده آن سرکه و گوگرد طلا کند و دنما  
 و صندل و جری گذشته و نجایم مفید است و نوعی دیگر در دریا میباشند که اگر بزرگ و در دست پیدا میشود

و سر را گیر و در غده شود و بر عروق جانش نهند بر برای معده است و بر سر که گرم طارک درون و در غن عاقر و فاما لیدان  
 و غلغل سیاه یا شراب خوردن که در و در نایمی علاج آن بعد از تدریس بر کلی مثل ضفیف بحر می باشد که است  
 و تمساح و ماهی سیاه سوخته گزیده اینها از حسل شکم و بوره از سنی طارک اند پس شکم سرد و ران مالیده  
 و پس بر مرغابی و پس به گاو کوهی و در و غن گاو و بند و پس تمساح و در این باب قوی است و حدیثی که گوید تمساح را  
 و همچنین گوشت تمساح تر یا قی گزیدن آنست که سنانیکه دارد است و سفره در میسکند و میگویند که گنج و دوا برای گزیدن  
 سنگابی نیست بلکه چیریکه بگردد آن گزاشته میشود و قاسد میگردد و پس بهتر است که سوخته گزیده او را بر و در  
 از آب گوشت بشویند و بنده بر صحت خواهد یافت و بعضی بر سوخته گزیده و پول میسکند و آشیان را پس بکیند و بول  
 سوخته بند و اصل و مضر شخص تمساح گزیده را در و غن که خرد خرف میمانند و میگویند و فیکه تمساح گزیده باشد  
 در هر سال موضع گزیده او با نوقت شکم فته میشود و مگر آنکه حوالی جراحات را طایع کنند و هرگاه که انسان چربی خیر  
 بر بدن خود بمالد پس ما و اسیکوبی چربی در بدن است تمساح قوی آن حتی آید مقام مثل بر و در سافل  
 ساحل اول در ذکر قدرت شربت فادر هر از درین کتاب که گزاند قدرت شربت شاخ کاه کوهی قدری زیاده از  
 مشاقت و قدرت شربت تر یا کاه کوهی از برای گزیدن آفتی که شغال است و ماهی و از برای گزیدن بقر  
 و بوم و دیگر سوا می از ضعیف اصل است و قدرت شربت آن تا سقیر است و قدرت شربت خاک صوفی حمیده  
 و خاک و آغیان و طین و قویم که شغال است و قدرت شربت نارسیل در یابی یک قیله است و قانی میسکند که در  
 و اگر می کنند علامت خلاص از سزم بود و قدرت شربت جد و از اینی تر سبی تا چهار دانگ و قدرت شربت فادر هر از در  
 یعنی در هر جرحه از سزم خود تا دو دانگ و قدرت شربت فادر هر جرحه از اینی تر سبی تا چهار دانگ و قدرت شربت فادر هر از در  
 همراه گلاب یا عرق کپوژه یا عرق بید مشک سائیده بدیند و قدرت شربت حنظل یا قویم سیاه که شغال است و قدرت  
 حلیت یعنی انگور زه تا نیم شغال و قدرت شربت شبت یعنی سوبه تا هفتاد و هجده از تخم آن تا سده و درم و قدرت شربت  
 تر یا از تخم آن یک درم و از آب آن تا سسی درم و از جرم آن تا سبت درم و قدرت شربت نمک نندی تا یک نیم درم  
 و قدرت شربت جلد بیدستر تا یک دانگ و آهنا سیدن آن بعد یک زنون خود و باشد از نفع سمیت ایوان است  
 و قدرت شربت دار صنی از دو درم تا پنج درم و قدرت شربت منتر جوز یعنی منتر که لکان ماه و شغال است و قدرت  
 بوره از سنی از یک درم تا دو درم و قدرت شربت آفتین از یک شغال تا دو و شغال و در مطبوخش از پنج درم تا دو درم  
 و قدرت شربت جرح یعنی تازه تیز که پنج درم و قدرت شربت بزرگ یعنی سالی سده و درم و قدرت شربت تخم خبازی خبازم از  
 آب آن تا پنجاه درم و قدرت شربت آب گلی نیز پنجاه درم و قدرت شربت کچال پنج درم و قدرت شربت قویم یعنی بوی  
 و گند یا یک درم است و قدرت شربت کریم یعنی گند یک از دو دانگ تا یک شغال و قدرت شربت عرق نندی از ضعیف

شغال تا سی شغال و قدر شربت شونیز یعنی کوبنی تا دو درم است و قدر شربت زرد و نوبل از دو درم تا  
 دو شغال و قدر شربت پسته پنج کیسه درم و در طبقات تا هفت شغال و قدر شربت ترس یعنی با قند  
 مصری بادویه از دو درم تا پنج درم و در طبقات تا هفت شغال و قدر شربت نبل دو درم است و قدر شربت  
 سرطان نه کیسه و قدر شغال از انعام پنج کیسه کن و قدر شغال و قدر زرد باده بید مرخ از پنج درم تا پنج درم  
 و قدر شربت پسته از خرگوش و دیگر پسته از انعام شغال و قدر شربت عسل تا پانزده شغال و قدر شربت سیرنگ از  
 نیم درم تا یک درم است و قدر شربت شیر و شیرین از دو اوقیه تا نیم درم است و قدر شربت آب خیار تا یک درم  
 است و قدر شربت سرکه تا هفت شغال و قدر شربت شراب بچه از جیه موقوف برای طبیعت است و شربت  
 از او گویند که از یک سال تا دو سال بر نگذشت باشد چون علاج مردم بنده و تنان منیع می باشد باید که اول که  
 قدر شربت استعمال کند سال دوم و در آن که اسامی از آن متعارف او قریه بضم نزه و تندی به تحانی است  
 هم شغال است پنج چهار خردل تا یک چهار نیم باشد قوره و دانه ماشه جو چار برنج و الفی که بکنن و فح  
 آن معروف است چار و حب در هم در فارسی درم است سه و نیم باشد و ام جاده ماشه دانه بچه حب  
 و یکا شربت طبل و از طبل تا یک درم است که در شغال است و در شربت چنان از نیم درم  
 دارند و سیر که شاهی که با فضل هر حبست بقا و دو درم است پنج که بکنی رقی گویند هشت برنج  
 است سیر شاهی عبارت از دو درم بود سیر که سیر سی و دانه بچه سیر شاهی چنانی چهل دانه بچه سیر که  
 چهل دانه بچه سیر که سیر چهل و هشت دانه بچه شعیر چار برنج است طسوج و دو جیه  
 است قیر طسوج است ماشه شش شش است شغال چار و نیم ماشه من و در طبل است

### بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد تکبیر علی الاطلاق وقت پاک سر و آفاق پرستان کشته جات و طالعان این داد و یات مخفی است  
 که در روز و یک طبع از لاجب غم و الام غمیه مرخ خوشی باشد که سحران فرانی روزگار از سوزن رحمت خداوند  
 ساخته و زردی تفکر را که طوفان نموده سپیدی تهیت نگاه داشته و سیاه شادمانی و گوگرد خوشی و دانه چنان  
 هموزن گفته و در جیه مرخ خوشی انداخته و همین آن بار مرزده و سپیدی بینه فرج و قد مبارکی و جو به شاد  
 بند کرده و در حققت به چار چنان شادمانی کرده بر آتش آتش زنگار این آتش خانه غلیل گذاشته یعنی روز  
 سی سید مبداء از سالفه مرزبان و بر هر چنان گفته نموده بود چنان که در کترین جهان چرخ خورشید  
 طبع اعلی چنان نگذشت که اکثر طالعان این فن را در مردم دست پای نوبت متبر و متبر را از سود گشت



می آید و با وجود محنت و مشقت هم نتواند برود غیره و نظایر این چند نسخه که در تجزیه فقهی رسیده است  
اول وقت دانسته تجزیه برش برداخته است و از شایان مالی و حایطان و الا نشیانیات که بر ممالک این  
مکانها مصالح کوشند و اصلاح خوانند خوشبخت بود و کله خیر این ناخیر را یاد و نمایند و التماس و المعین  
ترکیب شستن سیاه بسیار و همیشه خواند که سوراخ کرده زردی را دور کند و سپیدی نگاه دارد بعد سیاه  
آلوده را بر برگه کجی کرده در چند روز که از آن زدند و بن اوبانند و دست و سپیدی همیشه و قند و جود بند سازند  
هفت شنبه کل کرده و در محبت آتش و کشته شود و ترکیب دیگر همیشه مرغ سوراخ کرده سپیدی او بر آرد و بوزن  
سپیدی همیشه سیاه باندان اندازد و از بوم و قند و چوب سپیدی همیشه و آرد و ماش و بن همیشه را بند سازد و بالا  
او کل حکمت کرده بدست چهل روز و آفتاب بدارد و بعد در نیم سن روغن تلخ خوشا تا که جلود و عن بسوزد و با آن  
در زمین و عن کند و بالای او چوب باندان که چوب سیر شود و آرد و بشکند و از آن بگیرد و رنگ رو خوابد و با آن  
که اندام عمل از نیم جودن غذا و ایشا التماسی تا فاع آید و ترکیب شستن زردی و سیاه و بشیر و آب  
و با توره و با پس کهرل سازد و یک و یک کرده و کشته نماید و یک لباس چون در آن و یک آرد و بالای او گذارد  
بند خاکستر و چانه بالا انداخته و بن و یک چوب سازد و آتش چای پارس چون سر و گرد و بر آرد و کشته شود و ترکیب شستن  
چوب او بسیار و پولاد و رسفالی کرده و بر دیگران دهند و آتش کند و سیده و نوشا و اندک اندک انداخته باشد آنکه  
جلو نشاند و در خورد و آرد و شیر و بن و کله و آب تر پیل و شیر و پوست بخیج بول میخ اندارد  
که بکشد و بن سه مرتبه داده نگاه دارد و کشته شود و ترکیب شستن سکا من بسیار و سکا من که بکشد و بول  
کا و بست و یک تیر بسوزد و با گرم و آب تر پیل و بست و یکبار سر و نماید و آتش کند و کشته شود و در جود و عن کا و و  
شعد و از نیم جودن غذا و ایشا التماسی تا فاع آید و ترکیب شستن ابهر که بسیار اگر  
خوابد و کشته شود و او را در آب بنگاه ابهر که را مانده بر برگ که بکشد و بن سه مرتبه و در یک کرده کل حکمت بگیرد و در  
آتش و کشته شود و ترکیب شستن شرب بسیار و شرب را گرم کرده هفت بار در شیر و آب که سر و کند و لصفی از شیر  
مثل است کرده و بار و در شرب و خال کرده و بر دیگران نهاده آتش اندک اندک مثل بند که انداخته باشد و چوب  
بلخیا نیده باشد تا که آتش تمام و خورد و آرد و بسیار و در جود و خال تمام و در جود و خال تمام و در جود و خال تمام  
ترکیب شستن جسد بسیار و خند را بستر کرده و در شرب تر پیل و شرب و در شرب کله و در شرب خال تمام و در شرب خال تمام  
چوب کوب کرده و بن سه مرتبه و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام  
بر دیگران نهاده و آتش کند و شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام  
چوب کوب و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام و در شرب و خال تمام

